همشهری ماه ■ شماره ۵۱ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ مرداد ماه ۱۳۸۹
۱۳۲ صفحه ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN 1458-9634

همشهری ماه

همراه با پوستر رایگان یوزپلنگ

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من

آرامش در دل صخره‌ها
سفر به کندوان، تنها روستای صخره‌ای و مسکونی جهان

عتیق زیر تیغ
نگاهی به طرح احیای میدان عتیق اصفهان

یک جهان در یک گلستان
گزارش اختصاصی «سرزمین من» از پارک ملی گلستان

{راهنمای سفر}

رمضان‌گردی از افطار تا سحر
راهنمای خوردنی‌های تهران در شب‌های ماه مبارک رمضان

سفر به رویای مه‌آلود
راهنمای سفر در جاده اسالم تا خلخال

آرامش در آب‌های شیرین
راهنمای سفر به زریوار بزرگ‌ترین دریاچه آب شیرین جهان

پرونده یوزپلنگ ایران
سریع‌ترین دونده سرزمین ما

شکارچی تیزپا



فرخ‌شهر در یکی از پیچ و تاب‌های زاینده‌رود جای گرفته؛ آنجا که رود هنوز از سرچشمه‌اش آن‌قدرها دور نشده و پرآب و زلال است. عصاری فرخ‌شهر و بسم‌الله سنگی‌اش سالیان سال است که بر بالای یکی از بلندی‌های این شهر ایستاده‌اند. این عصاری از تنها کارگاه‌های روغن‌گیری سنتی ایران است که هنوز سنگش می‌چرخد و چراغش روشن است. / عکس:محمد مهدی بهمنی





جوانان سرزمین من

در نخستین جشنواره ملی جوان در بخش رسانه دو جایزه به سرزمین من تعلق گرفت؛ یکی جایزه اول بخش عکس برای حامد خورشیدی به خاطر عکسی از گزارش «مردان صحرا، شترداران ترکمن» که در ویژه‌نامه هشتم چاپ شده بود و دیگری هم جایزه دوم بخش گزارش توصیفی فاطمه یزدی به خاطر مجموعه گزارش‌های زری به نام زعفران و در میان گورها که در ویژه‌نامه‌های هفتم و دهم آمده بود. همین‌جا این موفقیت‌ها را به این دوستان تبریک می‌گوییم.

حجت‌الاسلام دکتر حبیب محمدنژاد

[معاونت پژوهشی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها]

در ماه گذشته حجت‌الاسلام دکتر محمدنژاد، معاونت پژوهشی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و رئیس پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی به همراه دو تن از معاونان این پژوهشگاه ـ دکتر ابوطالبی و دکتر دژاکام ـ مهمانان تحریریه سرزمین من بودند و با اعضای تحریریه سرزمین من به تبادل نظر پرداختند. دکتر محمدنژاد در این دیدار با مروری بر شماره‌های منتشر شده مجله، در جریان فعالیت تحریریه طی دو سال گذشته قرار گرفت و از این حرکت بایسته فرهنگی تقدیر کرد. وی در این دیدار با اشاره به رویکرد سرزمین من و همچنین وجود چندین هزار دانشجوی ایرانی در خارج از کشور، جای این مجله را به عنوان یک پیک اصیل فرهنگ سرزمینمان نزد این دانشجویان خالی دانست. رئیس پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی در پایان دیدار خود از مجله، در دفتر یادبود مجله نوشت:



برای بنده یکی از روزهای به یاد ماندنی بود که از زحمات جمعی آگاه می‌شدم که برای احیای هویت ملی و ثبت زیبایی‌های کشورشان تلاش می‌کنند و بحمدالله در این تلاش موفق هستند. به امید این که این تلاش‌ها در حد خود و مناسب با جایگاه خود به دست ایرانیان چه در داخل و چه در خارج از کشور برسد.

مرجان شیخ‌الاسلامی

[مدیر عامل خبرگزاری میراث فرهنگی]

خانم شیخ‌الاسلامی یکی از روزهای اواخر تیرماه مهمان سرزمین من بود. شیخ‌الاسلامی در پایان دیدارش از مجله این چند خط را برایمان نوشت: فعالیت رسانه‌ای اگر توام با پاسداشت و معرفی میراث و فرهنگ این سرزمین باشد سختی مضاعفی است که شیرینی خدمت آن تمامی ناگواری‌ها را مرتفع می‌کند و این‌دو توامان در این تحریریه گرم و حرفه‌ای جمع است. به امید پایداری و موفقیت روزافزون دست‌اندرکاران این نشریه و سربلندی این عزیزان.

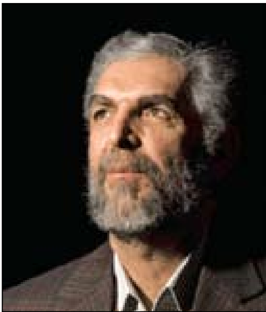
دکتر حسن نمک‌دوست

[روزنامه‌نگار و استاد علوم ارتباطات]

نام حسن نمک‌دوست برای اهالی مطبوعات نام آشنایی است. این روزنامه‌نگار و استاد علوم ارتباطات در یکی از روزهای پایانی تیرماه به دفتر مجله آمد و چند ساعتی را با تحریریه سرزمین من به بحث و تبادل نظر پرداخت. رئیس مرکز آموزش همشهری با اشاره به اهمیت ارتباط مجلات حوزه ایران‌شناسی و ایرانگردی با صنعت مرتبط از دشواری‌های ارائه مطلب جذاب در این گونه مطبوعاتی سخن گفت و افزود: «مباحثی چون سیاست، اقتصاد و حوادث به‌خودی خود جذابند اما دست‌اندرکاران نشریات ایران‌شناسی و ایرانگردی باید مطالب را به گونه‌ای تنظیم کنند که مخاطب هم آنها را بخواند، هم بفهمد و هم لذت ببرد و این کار دشواری است. او در خاتمه دیدار خود در دفتر یادبود مجله نوشت: آرزو می کنم «سرزمین من» باقی بماند، سرافراز و شادمان. امیدوارم سرزمین ما باقی بماند، سربلند و مهربان.

[شما و «سرزمین‌من»]

اگر می‌خواهید درباره موضوع خاصی از سرزمین‌مان بیشتر بدانید و اگر می‌خواهید نادیده‌ها و ناشناخته‌های روستا و شهر خود را به هم میهنانتان معرفی کنید، کافی است به ما خبر دهید. / تلفن: ۸۴۳۲۱۲۱۰
sarzamineman@hamshahrimags.com



دکتر حکمت‌الله ملاصالحی

[استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران]

گاه این کابوس وحشتناک به سراغم می‌آید که یک روز از خواب بیدار شویم و بشنویم که دیگر هیچ نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی یا دیوان حافظ در جهان باقی نمانده، یا ببینیم که از تخت جمشید و پاسارگاد اثری نیست. هر حرکت و فعالیتی که این کابوس را کمرنگ‌تر و ما را از آن دورتر کند برای من خجسته و ستایش‌برانگیز است؛ البته به شرط آنکه دردمندانه و آگاهانه باشد. وقتی می‌بینیم شیخ شارجه بودجه هنگفتی را تخصیص می‌دهد و در دل دانشگاه آکسفورد دپارتمانی عریض و طویل برای تحقیق درباره ترکیب مجعول «خلیج عربی» اختصاص می‌دهد، باید متوجه شویم که در دنیای امروز باید برای حفظ تاریخ و فرهنگمان چقدر هوشیار باشیم. باید همچنان ایستاد و بیدار بود و ایرانیان را به خود آورد تا قدر داشته‌های خود را بیش از این بدانند. «سرزمین من» را دوست دارم؛ چراکه حرکتی است آگاهانه در جهت پاسداشت از فرهنگ و هویت ملی. این مجله از نظر من جزء مواریث ما خواهد شد و در تاریخ خواهد ماند.

[خوانندگان و سرزمین من]

[از میان نامه‌ها]

زهراسادات موسوی

[عضو شورای مرکزی انجمن چارسوق کویر]

مجله دوست داشتنی شما لذت ایرانگردی را در خانه‌هایمان به ما هدیه می‌دهد. برای تمامی تلاش‌هایتان، خسته نباشید و امیدوارم سرزمین من هر شماره قوی‌تر و بهتر از شماره قبل باشد.

احسان اولیان

خیلی دوست داشتم غرفه ایران را در اکسپو به نقد می کشیدید تا پنج سال دیگر در اکسپوی ۲۰۱۵ شاهد این چنین سبک‌اندیشی در عرصه بین‌المللی نباشیم. شخصا بعد از بازدید از غرفه ایران در اکسپو شانگهای خجالت‌زده شدم و امیدوار بودم که شاید مردی از اصحاب قلم و رسانه از خویش برون آید و کاری بکند.

• **سرزمین من به شکلی مناسب به این موضوع در شماره پیش پرداخته است.**

رضوی

از متن وبلاگ جزیره خارک: همیشه دوست داشتم یکی پیدا می‌شد و از تجربیات سفرش برایم می گفت؛ تجربیاتی تصویری که اگر خود هم موفق به دیدنش نمی‌شدم جزئیات آن در ذهنم نقش می‌بست. حالا برایتان پیشنهادی دارم؛ اگر می‌خواهید دیدنی‌های ایران را با زیباترین تصاویر ممکن ببینید، همراه با قلم و نثری جادویی که درجا افسونتان کند پیشنهاد می کنم مجله «سرزمین من» را از دست ندهید. از متن نامه ایشان به مجله: همیشه به دنبال اطلاعاتی هستم از امکانات رفاهی و اقامتی که برای مهمانان تدارک دیده شده است. مثلا اینکه کنار کدام دریاچه می‌توانم در چادر، شبی را به صبح کنم. (هفته پیش رفتیم سد لار. جدای از طبیعت زیبا هیچ امکاناتی برای اقامت در شب نداشت) یا اینکه در کنار کدام جنگل می‌توان شبی را با امنیت و بدون ترس سر بر بالش گذاشت. یا همین گزارش زیبا و تصویری شما از قلعه شگفت‌انگیز در استان زنجان؛ آیا در این روستا جایی برای اقامت شبانه هست یا خیر؟ لطفا در کنار گزارش‌های سفری مجله جایی را برای معرفی امکانات اقامتی آن دیار اختصاص دهید. معمولا در مطالب به مکان و دسترسی‌های آن اشاره می‌شود که از این شماره در ستونی در انتهای مطالب راهنمای سفر به آن نقطه گنجانده شده.

[خوانندگان صفحه سرزمین من در وب‌سایت گروه مجلات]

مجتبی عندلیب آذر

لذت می برم که مجلات با کیفیت و تقریباً وزین شما را که حاصل کار پرطاقت رسانه‌ای است را می‌خرم و می‌خوانم. موفق و پایدار باشید. راستی شرایط همکاری و ارسال مطلب برای شما به چه شکلی است؟

• **شما می توانید مطالب و عکس های خود را به نشانی مجله بفرستید.**

علی

من تازه با این نشریه آشنا شده‌ام. خیلی جالب و حرفه‌ای است و پر از مطالب متنوع که آدم دوست ندارد یکی را جا بیندازد. کیفیت این مجله من را یاد مجلات تایمز و نیوزویک می اندازد. قیمت آن هم که به اصطلاح مفت است.

[پیام‌های کوتاه]

– سلام! ضمن تشکر از این مجله زیبا که با وجود عدم فرصت مطالعه‌اش می کنم، لازم دیدم خواهش کنم تاریخچه زولبیا وبامیه را هم در آستانه ماه مبارک موشکافی کنید. دلمه برگ مو، نان بربری و خورش قورمه‌سبزی هم کنجکاوی‌برانگیز است.

در همین شماره در بخش راهنمای سفر به زولبیا و بامیه هم پرداخته‌ایم. سعی خواهیم کرد در بخش «سفره ایرانی» خوراکی‌هایی را که نام برده‌اید، بررسی کنیم.

– من دو– سه شماره از مجله را ندارم. آیا راهی برای به‌دست آوردنشان هست؟

با بخش اشتراک گروه مجلات همشهری تماس بگیرید؛ در صورت وجود این شماره‌ها می توانید آنها را تهیه کنید.

[نامه‌های شما را خواندیم]

بهاره کشوری، عذرا عباس‌پور، محمدرضا شیدور، فرخنده صارمی، سید جمال نبوی، سروین کریمی، م. هنرمند، آرش پورقاضی، شیرین ضیایی، مرتضی فرجود تام و سعید داوری



این لذیذ ثبت کردنی

در مراسم رونمایی شماره ۱۱ سرزمین من، دکتر علی بلوکباشی مهمان مجله و گروه مجلات همشهری بود که در صفحه بازتاب شماره قبل (۱۲) نظر این مردم‌شناس را خواندید. دکتر بلوکباشی در نشستی که با تحریریه داشت به میراث غذایی ایران زمین پرداخت و آن را از جهات گوناگون شکافت. پس از بازتاب رسانه‌ای گفته‌های ایشان ـ به خصوص درباره غذای کاملا ایرانی «آبگوشت» ـ واکنش‌های گسترده‌ای را در رسانه‌های مختلف شاهد بودیم. از جمله مطلب طنزی که در روزنامه خبر چاپ شد. ثبت جهانی آبگوشت در فهرست میراث ناملموس یا معنوی Intangible Heritage به نظر یکی دو طنزپرداز خنده‌دار آمده بود! طبق تعریف، شیوه طبخ غذا، زیرمجموعه میراث ناملموس قرار می‌گیرد و غذا هم جزو داشته‌های یک فرهنگ و تاریخ یک سرزمین به حساب می‌آید. در ادامه گزارش تلخیصی از سخنرانی ایشان در این نشست و همچنین بخشی از بازتاب‌ها را خواهید خواند.

غذا، میراث ناملموس

گزیده‌ای از متن سخنرانی دکتر علی بلوکباشی در نشست «سرزمین من»

هویت غذاهای ما وابسته به هویت فرهنگی‌مان است و غذا هم بی‌تردید یکی از نمودهای فرهنگ این سرزمین است. می‌توان حتی بعضی ویژگی‌های فکری و رفتاری یک جامعه را در شیوه پخت و پز و محصولی که [این پخت و پز] ارائه می‌دهد، مشاهده کرد. به عنوان مثال، رمز و راز، پوشیدگی و رندی از ویژگی‌های فرهنگی ماست که در غذاهای ما هم نمود پیدا کرده است.

غذاهای ما آن‌قدر با هم مخلوط می‌شوند که در نهایت دیگر مواد سازنده آنها را به راحتی نمی‌توان تشخیص داد. غذاهایی مثل فسنجان و قورمه‌سبزی را ببینید، چقدر از این نظر با غذاهای فرنگی مثل استیک و... متفاوتند. علاوه بر این، در غذاهای ایرانی رمز و رازی هست که در خوراک دیگر ملت‌ها کمتر می‌شود سراغ آن را گرفت. به همین خاطر آشپزی ایرانی را به راحتی نمی‌شود فرا گرفت؛ چراکه یک ادبیات شفاهی غنی پشت سر دارد.

باید به این نکته توجه کنیم که لذیذ بودن غذاهای ایرانی اتفاقی نیست و این لذت به دلیل همان مکتب و تاریخچه‌ای است که پشت سر خود دارد. آن لطافتی که در تابلوی نقاشی می‌بینید به راحتی در غذا و سفره‌های ایرانی هم قابل مشاهده است.

من همواره بر این نکته تاکید کرده‌ام که نباید نگران حضور غذاهای مدرن در فرهنگ ایرانی باشیم. فرهنگ آشپزی ایرانی در هر شرایطی جای خودش را باز می‌کند و به راه خودش ادامه می‌دهد. غذای اصیل ایرانی چیزی نیست که به راحتی بتوان آن را حذف کرد؛ چراکه در میان مردم، بازگشتی به فرهنگ گذشته رخ می‌دهد و فرهنگ گذشته ایران ارزش و اعتبار خود را بازمی‌یابد.

ایرانی‌ها امروز احساس کرده‌اند که برای حفظ هویت امروز خودشان به فرهنگ گذشته‌شان نیاز دارند.

شما [سرزمین من] خیلی خوب به موضوع پرداختید. اتفاقا مقاله‌ای هم ما در دانشنامه و دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ایران با عنوان «آبگوشت» داریم که مطالبی را که شما نوشته‌اید در ویرایش بعدی آن استفاده خواهیم کرد. موضوعی که ما هیچ‌گاه در نشریه‌هایمان نداشته‌ایم.

حضور محتوای خوب در کنار طرح و تصاویر گویا یکی از ویژگی‌های این نشریه است که نشان می‌دهد که ذهن‌هایی خلاق و هنرمندانه پشت سر سرزمین من قرار دارد زیرا گاهی کلام به تنهایی کامل نیست و عکس و تصویر است که می‌تواند آن را تکمیل کند.

بخشی از طنز روزنامه خبر درباره امکان ثبت آبگوشت

«در خبرگزاری میراث فرهنگی خبری با این تیتر آمده بود: آبگوشت قابلیت ثبت در فهرست میراث معنوی را دارد.

بر این مژده گر جان فشانم رواست. فقط همین یک مشکل را داشتیم که به همت مسوولان بی‌ربط ذی‌ربط رفع خواهد شد. فقط عواقبش کمی مساله‌ساز است. فرض کنید آبگوشت به عنوان میراث معنوی ایرانیان ثبت شود، آن‌وقت گمان نمی‌کنید که ممکن است دستوری صادر شود که جماعت توریست ایرانی در سفرهای خارجی‌شان با توجه به اینکه لباس ملی نداریم، یکی یک گوشتکوب بیندازند گردنشان. حالا خودتان تصور کنید حضور پرغرور ایرانیان گوشتکوب‌به‌گردن را در اماکن و سمینارهای گوناگون حین بازدید یا سخنرانی یا مذاکرات و نگاه پرسشگرانه حضار را در باب این نماد معنوی ایرانی. لابد هر وقت هم مهمان خارجی به ایران بیاید، باید یک دیزی سنگی و یک عدد گوشتکوب بدهیم به یادگار ببرند.

در مرحله بعد یک مشکل دیگر هم پیش می‌آید، آن هم محافظت از گوشتکوب معنوی است. اگر بنایی ثبت جهانی شود، یک شئون و شروطی دارد که اگر رعایت نشود، از فهرست ثبت جهانی حذف می‌شود.»

{سرمقاله}

محو تدریجی پرسش‌ها



«از ایران چه می‌دانم؟» پرسشی است که هر ایرانی باید هر از گاهی آن را تکرار کند. باید بپرسد از دریاهای ایران چقدر می‌دانم؟ از بیابان‌های ایران چقدر می‌دانم؟ از جانوران ایران چقدر می‌دانم؟ از شهرهای ایران چقدر می‌دانم؟ از هموطنانم چقدر می‌دانم؟ از تاریخ ایران چقدر می‌دانم؟ از ....

کسی که دانش‌اش بیشتر است یا در زمینه‌های مرتبط به ایران‌شناسی تخصصی هم دارد، از این سؤال بی‌نیاز نیست. هرچه دانش فرد بیشتر باشد، بار سنگین‌تری بر دوش فرد است و بازه تکرار این سوال باید کوتاه‌تر شود. جالب است که پرسش‌هایی که جوابشان بدیهی به نظر می‌رسد یا این تصور وجود دارد که جواب‌های بیشتری برای آنها هست، باید بیشتر پرسیده شوند. آنجاها که به نظر می رسد شناخت بیشتری هست، نیاز به شناسایی بیشتری احساس می‌شود.

از میان شهرهای ایران، اصفهان به نسبت، به عنوان شهری تاریخی شناخته شده‌تر است و این تصور وجود دارد که دانش ما نسبت به آن از جاهای دیگر این کشور بیشتر است. هر چه باشد، تنها شهر ایران است که در جهان ۱۳ شهر، خواهرخوانده آن هستند؛ اما دریغ و دریغ که نادانسته‌های اصفهان کم نیست. با تمام احترام به تالیفات و تحقیقات انجام شده در طول سالیان، تقریبا کاوشی اساسی در باب اصفهان نشده و داده‌های ما از این شهر نهایتا محدود به دوره صفوی است. ناشناخته بودن اصفهان دلیل پیچیده‌ای نمی خواهد؛ وقتی در خاکبرداری‌های میدان عتیق آثاری کشف می‌شود که به‌زعم بعضی از باستان‌شناسان نیاز به حفاری در آن محدوده را ضروری می کند، وقتی هنوز در ساخت و سازهای اصفهان خانه‌هایی هستند که بر دیوارشان نقش نقاشی‌های صفوی سر بر می کنند، همین چند نمونه برای اثبات کمبود دانش ما در مقابل رازهای پنهان این شهر کافی است و نشان می‌دهد که نادانسته‌های ما هنوز کم نیستند و لابه‌لای شهر پنهانند و به راحتی و با اراده رویکرد بساز و بفروشانه ممکن است برای همیشه محو شوند.

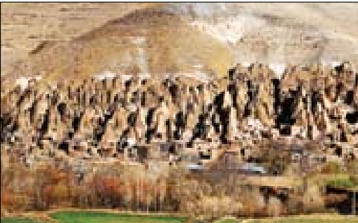
یوزپلنگ در ایران جانور خوش‌اقبالی است و لااقل در این چند سال گل سرسبد حیات‌وحش بوده و شکر خدا میان مردم ما نیز جایی باز کرده. از طرفی، چه در بخش دولتی و چه بخش خصوصی بیشترین آمار فعالیت‌های حمایتی را دارد. اما با همه این تلاش‌ها و با اینکه خانه این جانور در حال حاضر، تنها سرزمین ایران است، هنوز آن‌قدر که باید درباره‌اش نمی‌دانیم. هنوز دانسته‌های ما درباره یوز آفریقایی بیشتر از یوز ایران است و درباره خصوصیات رفتاری یوز آسیایی و تفاوت‌های آن با یوزهای آفریقایی چیز زیادی نمی‌دانیم.

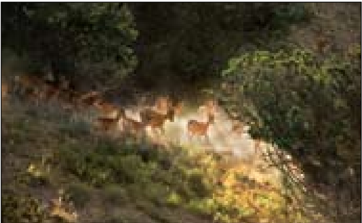
این دو، فقط نمونه‌هایی از موارد شهیر عرصه شناخت ایران بودند که برخلاف تصور زیاد درباره‌شان نمی‌دانیم، دیگر چه برسد به نمونه‌هایی که اساسا ناشناخته‌اند. پاسخ به پرسش «از ایران چه می‌دانم،» دانش ما را به خودمان بیشتر می کند. باید این سؤال را مدام پرسید و باید مدام کامل‌ترش کرد. باید تعجیل کرد که نپرسیدن باعث محو تدریجی سؤال خواهد شد.

● سردبیر



هنوز داستان عبور مترو از زیر چهار باغ و ساخت جهان‌نما و بدمنظری نقش‌جهان بحث روز مجامع فرهنگی بود که خبر احداث زیرگذری چندبانده در حریم و محلات اطراف مسجد جامع اصفهان دوباره تاریخ اصفهان را تهدید کرد. پروژه‌ای که هر روز لایه‌های فرهنگی این شهر کهنسال را به نام احیای بزرگ‌ترین میدان تاریخی جهان ویران می کند. مسجد جامع اصفهان و میدان آن که به عتیق یا کهنه معروف است قلب تاریخی شهر بوده و بقایای اصفهان عصر باستان و دوران درخشان اسلامی را در زیر گذرها و خانه‌های خشتی آن می‌توان جست. اگر اصفهان با آثار مشهود خود یکی از زیباترین شهرهای جهان محسوب می‌شود، به‌طور حتم آثار فراوان نامشهود آن که در پی قرن‌ها تخریب شده‌اند و در زیر زمین نهفته‌اند خود ارزش بسیار مهم‌تری برای مردمان این شهر کهن، ایران و جهان اسلام پدید می‌آورد که علاوه بر حفظ هویت ایرانی- اسلامی می‌تواند از جهات مختلف فرهنگی، علمی، سیاسی و اقتصادی برای سرزمین‌مان مفید باشد. اما به راستی چرا بخش اعظمی از تاریخ شهر در زیر خاک مدفون است و پیدا نیست؟







سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی رئیس گروه مجلات همشهری
سیدجواد رسولی مشاور مدیرعامل در امور مجلات‌اجتماعی

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، سرنخ، مثبت، دانستنیها، دیپلماتیک، ماه، خردنامه و ویژه‌نامه‌های داستان، سرزمین من، صفرویک، پایداری، تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و مجله تصویری قندعسل

با سپاس از: الهه کاویار، عباس‌عاشوری، ساسان‌علی‌نژاد، علی‌اکبررضوی، نوشین بابازاده، اسمعیل‌حاجیانی، مدیریت پارک‌ملی‌گلستان، اداره‌کل حفاظت محیط‌زیست گلستان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران، ریاست موزه ملی‌ایران، پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی و هیات‌کوهنوردی شهرستان دشتی

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱/ کدپستی: ۱۵۸۵۶
تلفن: ۸۴۳۲۱۲۳۰ / ۸۴۳۲۱۲۳۶ **دورنگار:** ۸۴۳۲۱۱۴۲
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۰۵ **آگهی‌ها:** ۸۴۳۲۱۸۱۲
پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳ **پشتیبانی اشتراک:** ۸۴۳۲۱۸۳۱
چاپ: هنرسرزمین سبز **بازرسی توزیع:** ۸۸۳۰۵۱۰۱
ای‌میل: sarzamineman@hamshahrimags.com
سایت گروه مجلات: www.hamshahrimags.com

[ویژه‌نامه سرزمین من]

[تحریریه]

رضا مختاری سردبیر
علی‌شهیدی تاریخ، باستان‌شناسی و راهنما
محسن‌ظهوری، طاهره‌رحیمی محیط‌زیست و مردم‌شناسی
حسین کریم‌زاده دبیرعکس
حسین مسلم طرح و برنامه
فاطمه عطائی امور داخلی
فریبرز حیدری عکس جلد

[فنی و هنری]

فرید مرتضوی مدیر ارشد هنری
پوریاامیرزاده، علی محافظت‌کارابدی سرپرست‌صفحه‌آرایی
حامد جابرها مدیرهنری
سعید غفوری صفحه‌آرایی
علی عطایی / محمدمهدی رمضانی گروه تصویرسازی
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش‌عکس
محمدعلی امیرپور / الهام حائری‌زاده، مهدی دادخواه تهرانی ویرایش
زینب رئوفی حروفچینی

خانه‌ای از صدف

هرمزگان – این خرچنگ را گوشه‌گیر می‌گویند؛ چراکه برای حفاظت از خود باید درون صدف بخزد. خرچنگ گوشه‌گیر (*Coenobita compressus*) مثل دیگر همنوعانش زره سختی برای حفاظت از خود ندارد، برای همین هم این زره را از طبیعت قرض می‌گیرد. مثل همین خرچنگ گوشه‌گیر که کنار سکوی نفتی ساحل سیمین در قشم، صدفی را خانه خود کرده است / عکس: اسمعیل گلرخ‌عربانی



گندمزار پس از درو

قزوین - کار کمباین‌ها که تمام می‌شود و دروی محصول به آخر می‌رسد، کامیون‌ها می‌آیند تا محصول را بار کنند و ببرند. این مزرعه گندم که کنار شهرک صنعتی البرز در نزدیکی شهر قزوین واقع شده، یکی از این مزارع است که روی خط‌کشی‌های موازی مزرعه که برای کاشت محصول درست شده، می‌توان خط‌های درهم ماشین‌آلات را هم دید / عکس: بهنام موذن



گیاه فریادکش

البرز - به‌نظر می‌رسد جانوری روی ساقه یک گیاه در حال فریاد کشیدن باشد اما جانوری در کار نیست؛ این ساقه گیاهی است از تیره گل میمون (*Scrophulariaceae*) در شهرستان شهریار که گل‌هایش خشک شده و افتاده و کاسه‌های گل هم پس از خشک شدن از رنگ سبز به قهوه‌ای رسیده و شکاف برداشته‌اند/ عکس: کاوه فرزانه



{حیات وحش}



نبرد نابرابر
احتمال می‌دهند که این جنازه محصول کسب افتخار باشد، همان کسب افتخاری که باعث شد نسل شیر ایرانی و ببر مازندران در ایران از بین برود. شاید زمانی که انسان تن به تن با این گوشتخواران قدرتمند رودررو می‌شد، پیروزی‌اش افتخار محسوب می‌شد اما حالا که از فاصله دور آن را به ضرب گلوله می‌کشد، دیگر چه جای افتخار / عکس: محمدهادی رستمی

نهمین پلنگ در دو سال گذشته، در استان لرستان کشته شد

افتخار مرگ، افتخار زندگی

موناقاسمیان

پلنگ نهم توله بود؛ توله‌ای دوساله که شکارچی شکمش را پاره کرد و ناشیانه درون آن کاه ریخت. از هشت پلنگ قبلی هم که در لرستان کشته شدند، خیلی‌هایشان جوان بودند. پلنگ‌ها در این استان می‌میرند و هر بار هم شکارچی دلیلی برای کارش مـی‌آورد. ماجرای کشـتن نهمین پلنگ در لرستان مربوط به اواخر تیرماه امسال است؛ یکی از اهالی روسـتای الیگودرز در نزدیکی منطقه قالی کوه این توله پلنگ را کشت و به محیط‌بان‌هایی که می‌خواستند او را دستگیر کنند، گفت که این پلنگ قصد حمله به گوسفندان او را داشته است. قضیه بررسی شد و به گفته محمدحسین بازگیر ـ مدیر کل حفاظت محیط‌زیسـت لرستان – این دلیل به‌هیچ‌وجه توجیه‌پذیر نیست. واقعیت این است که هنوز هم، هستند کسانی که مانند دوره قاجار کشتن پلنگ را در زمره افتخارات خود حساب می‌کنند؛ جانور کمیاب و زیبای ایران را می‌کشند تا زور و قدرت خود را به رخ بقیه بکشند. کارشناسان محیط‌زیست می‌گویند، علت اصلی کشته‌شدن خیلی از پلنگ‌ها همین بوده است.

البته مشکل فقط این نیست، عدم وجود قوانین بازدارنده کارآمد هم مشکل دیگری است. در حالی که هزینه شکار یوزپلنگ ۲۰میلیون تومان است، هزینه کشتن پلنگ تنها یک میلیـون و ۷۰۰هزار تومان اسـت. همین هم باعث می‌شود که شـکارچیان به‌راحتی با پرداخت این جریمه، پلنگ شـکار کنند. در حالی که اگر پلنگ هم جریمه‌ای هم‌طراز با جریمه مرگ یوز داشـت، می‌توانست عاملی باشد برای جلوگیری از مرگ این درنده مغرور و زیبا.

هنوز آمار نسـبتا دقیقی از جمعیت پلنگ در لرستان وجود ندارد اما سـن کم نه پلنگ کشته‌شـده در دو سال گذشته نشان از جمعیت جوان پلنگ در این استان دارد؛ همان جانـوری که حالا به‌خاطر بی‌تدبیـری و ناآگاهی انسان، در سال‌های آغازین زندگی خود محکوم به مرگ شده است.

اگر به همین صورت پلنگ‌ها کشـته شوند و هیچ راه جدیدی برای ایـن تغییر نگرش ارائه و اجرا نشـود، باید به زودی منتظر باشیم بعد از شـیر و ببر، پلنگ ایران هم منقرض شـود. آن وقت شـاید تنها یک راه باقی بماند؛ برویم و از روسـیه، پلنگی را که داده‌ایـم پس بگیریم تا دوباره نسـل این گربه‌سان را در کشـور احیا کنیم. البته اگر آن‌موقع روس‌ها به‌جای پلنگ، حیوان دیگری به ما ندهند. شاید این حرف کمی بدبینانه باشد اما بدتر از مرگ نه پلنگ در یک اسـتان در فاصله دو سـال نیست. بهتر است تا دیر نشده، افتخار کشتن پلنگ را تبدیل به افتخار زنده ماندن پلنگ کنیم.

{باستان‌شناسی}

ساسانی‌ها در اصفهان
این محوطه باستانی که بقایای معماری یک آتشکده و دو شهر ساسانی است از دل محوطه باستانی ویگل در شهرستان آران و بیدگل در استان اصفهان بیرون آمده است

یک آتشکده و دو شهر ساسانی، در استان اصفهان کشف شد

راز پنهان زیر شن‌های روان

فاطمه علی‌اصغر

سکوت دیرینه شن‌های روان شهرستان آران و بیدگل شکست. برای نخستین بار در ایران مرکزی، جمعی از باستان‌شناسان کشف بقایای معماری یک آتشکده و دو شهر ساسانی را در دل محوطه باستانی ویگل به جشن نشستند. کشف این آتشکده و دو شهر ساسانی در روزهای پایانی تیرماه ۸۹، انتظار طولانی چندین فصل کاوش را به لحظه‌هایی ماندگار در جامعه باستان‌شناسی ایران تبدیل کرد. چراکه باستان‌شناسان بخش دیگری از رازهای نهان محوطه ویگل که زیر تلماسه‌ها مدفون شده بود را برملا کردند؛ محوطه‌ای که سال ۸۳ شناسایی شد و در فهرست میراث ملی جای گرفت تا برای همیشه در تاریخ ایران ماندگار شود. سال ۸۴ با آغاز کاوش‌های این محوطه، فصل جدیدی در تاریخ معماری ایران رقم خورد، چراکه این محوطه از دو شهر تشکیل شده که هر کدام به مرکزیت یک قلعه ساخته شده بودند. قلعه شرقی این شهر درسـت در فاصله ۸۰۰متری قلعه غربی قرار دارد. دلیل کم‌نظیری این شهر از دیدگاه کارشناسان این اسـت که ویگل، نخستین شهر دوقطبی تاریخ شهرسازی ایران است؛ در حالی که در الگوی معماری قدیمی ایرانیان تنها یک قلعه وجود داشته. قلعه نخست (شرقی) در زمان اشکانیان تا دوره ساسانیان و اوایل دوره اسلامی گسترش یافته و قلعه دوم (غربی) هم در دوره ساسانیان بنا شده و بعدها با گسترش منطقه و رشـد جمعیت مردم در حد فاصل این دو قلعه اقدام به ایجاد کارگاه، کاروانسـرا، خانه و واحدهای تجاری کرده‌اند. اهمیت ویگل در جامعه باستان‌شناسی باعث شد که کاوش‌های این محوطه ادامه پیدا کند. حالا سرپرست هیات کاوش در محوطه باستانی ویگل از کشف دیگری در این محوطه طی ۴۰روز کاوش‌های اخیر خبر می‌دهد. او به دسـت آمدن این آتشکده را نخسـتین کشـف متفاوت در ایران مرکزی می‌داند؛ چراکه این بنا، یک بنای مذهبی ساسانی کاملا متفاوت با نمونه‌های پیشین آن است. مصالح این بنا از گل و چینه تشکیل شده، در حالی که مصالح معماری بسیاری از آثار مذهبی مشابه مانند آتشکده‌های نیاسر و نطنز در همین محدوده از لاشه خشت اسـت. ساختمان به‌دست‌آمده، از چندین فضا تشکیل شده که در قسمت بدنه و کف آن پوشش‌های گچی دیده می‌شود و تزئینات زیبایی از آثار معماری به‌دست آمده که در نوع خود بی‌نظیر هستند. این یافته‌ها درست در دل محوطه‌ای است که براساس روایت‌ها، بقایای دو شهر است؛ یکی «ویگل» و دیگری «هراسگان» که سکنه این دو شـهر در مقطعی از تاریخ به هر دلیلی که کسی نمی‌داند شهرهای خود را ترک کرده‌اند و در همان نزدیکی‌ها سنگ بنای دو شهر دیگر را گذاشته‌اند که یکی از آنها «آران» امروزی و دیگری «بیدگل» امروزی اسـت. باستان‌شناسان با به دست آمدن یافته‌های جدید در این شهر بر این عقیده هستند که هنوز هم باید کاوش‌ها در این محوطه تاریخی ادامه پیدا کند.

فرش آذربایجان، فخر ایران

نقوش تودرتو و طرح‌هایی که گاهی اشکال مربع مستطیل به خود می‌گیرند، از ویژگی‌های فرش آذربایجان است. نقش‌هایی که جهانگردانی که در قرون ۱۸ و ۱۹ از تبریز دیدن کرده‌اند هم، توصیف آنها را در نوشته‌های خود کرده‌اند /عکس: علی حامد حقدوست



قالی آذربایجان در فهرست میراث ملی ثبت شد

از جان می‌تنند

سحر آزاد

با آنکه قالی‌های ایرانی با نقش و طرح‌های یگانه، هر کدام دنیایی برای خودشان دارند و می‌شود هر کدام را جدا بر خاطره‌ها و روی کاغذ ثبت کرد، اما قالی آذربایجان با طرح‌های اسلیمی و بته‌جقه‌های تودرتو توانست نخستین قالی ایرانی باشد که در فهرست میراث معنوی کشور ثبت می‌شود.

سال‌هاست دست‌بافته‌ها و قالی‌های ایرانی و از جمله قالی آذربایجان به دلیل برخوردار نبودن از حق مالکیت معنوی در داخل و خارج کپی می‌شود؛ بدون آنکه کسی به خاطر بیاورد که خالق این نقش‌ها چه کسانی بودند و چه کسانی امروز این نقش‌ها را بر تار و پود دارها نقش می‌زنند؛ با ثبت ملی این قالی اولین قدم برای حفظ حقوق خالقان این فرش‌ها برداشته شد. البته نباید نگران بود، نوبت به قالی‌های دیگر هم می‌رسد. دلیل اینکه قالی‌های آذربایجان در مقایسه با قالی‌های دیگر مناطق ایران نخستین گزینه برای ثبت شدن انتخاب شدند، به پیشینه آن برمی‌گردد؛ چراکه در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، آذربایجان بزرگ‌ترین مرکز قالیبافی ایران بود؛ تا آنجا که دارهای تبریزی یا «گردان» به‌عنوان یکی از دارهای قالیباقی مفید در ایران مشهور شدند.

این دارها از ابداعات خاص مردم تبریز هستند. دار تبریز از چهارچوبی ساده شامل دو سره تشکیل می‌شود که در شبستر به «نورد بالا و پایین» و در اردبیل به «آت لوق و اوست لوق» و در مواردی هم به «ارئین بالا و پایین» موسوم‌اند. غیر از دارها، نقوش این قالی‌ها هم متفاوت و خاص‌اند؛ نقشه‌هایی که به شاه‌عباسی، ماهی درهم، درختی، گلدانی، اسلیمی، لچک‌ترنج افشان شکارگاه، شیخ صفی، قوبا و گل فرنگ معروف شده‌اند.

همچنین درخشندگی و ظرافت قالی‌های آذربایجان از جمله ویژگی‌های آن است که به پرداخت و کوتاهی پرز خامه‌های بافته‌شده برمی‌گردد. اهالی آذربایجان وقتی کار بافتن تمام می‌شود، پرز خامه را بسیار کوتاه می‌کنند. نتیجه این عمل، صرفه‌جویی در مقدار پشم مصرفی است. همه درخشندگی و چشم‌نوازی این فرش به کوتاهی خامه‌ها نیست، بلکه قسمت عمده پشم موردنیاز آذربایجان از پشم گوسفندانی تهیه می‌شود که در خود منطقه به‌خصوص ماکو، خوی، مهاباد، دشت مغان و ارومیه پرورش یافته‌اند و به همین خاطر لطیف‌تر و شفاف‌تر از پشم دیگر گوسفندان مناطق کوهستانی ایران‌اند. همه این عوامل موجب شد تا قالی آذربایجان از اواسط دوره قاجار شهرت بسیاری به‌هم بزند و تا امروز هم ادامه پیدا کند و نخستین قالی ایرانی باشد که در فهرست ملی میراث معنوی ثبت می‌شود.



بازیگران ییلاقی

از لباس‌های اتوکشیده و ژستی که برای عکاس می‌گیرند، می‌شود فهمید این سوارکاران، همان کوچ‌نشینان ماهر نیستند که می‌توانستند از روی اسب تیر بیندازند و در دشت‌ها جولان دهند. این مردان قرار است یک هفته‌ای برای بازدیدکنندگان، نمایش بازی کنند

عکس: عیسی فتحی

نخستین جشنواره عشایر ایران‌زمین برگزار شد

نمایش زندگی از یادرفته‌ها

طاهره رحیمی

سوارکاران از روی اسب تیر می‌اندازند. مردان دست در دست می‌رقصند و به دوربین موبایل‌ها لبخند می‌زنند. دخترانی زیر سایه یک سیاه‌چادر گلیم می‌بافند و آن طرف‌تر زنی در تنور نان می‌چسباند. اینها صحنه نمایش یک جشنواره عشایری است؛ نخستین جشنواره فرهنگی ایران‌زمین که با حضور عشایر ۲۰ استان در پارک جنگلی یاسوج برگزار شد. اما پشت صحنه این نمایش چیز دیگری است؛ این گروه پریدن سوارکارها، چرخیدن ایلیاتی‌ها، رنگ لباس زنان، شکل پختن نان و... را در صحنه کارگردانی می‌کنند تا آنچه پیش چشم حاضران اجرا می‌شود تا حد ممکن به آنچه عشایر ایران‌زمین در روزگار نه‌چندان دور اجرا می‌کردند، نزدیک باشد.

اگرچه پیش از این هم جشنواره‌های مختلفی مرتبط با زندگی عشایر ایران برگزار شده، اما مزیت این جشنواره آن است که گروه‌های عشایری مختلف را از نقاط مختلف ایران، از ترک و کرد گرفته تا قشقایی و عرب، در فضایی ۲۰هکتاری دور هم جمع کرد. برای هفت روز ۱۲۰غرفه در پارک جنگلی استان کهگیلویه و بویراحمد برپا شد تا به گفته برگزارکنندگان آن، فرهنگ، سنت، آداب، غذا، نحوه کوچ، مراسم عروسی، گله‌داری و شکل معیشت عشایر ایران را به نمایش بگذارد. حمید بقایی – رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور – هم در پیامی به این جشنواره، با تقدیر از برگزارکنندگان آن، عشایر ایران را نمونه‌ای ناب از زندگی مبتنی بر کوچ دانست؛ آنها که زندگی کوچ‌نشینی را با تمامی ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به نمایش می‌گذارند. به همین دلیل از مصادیق منحصربه‌فرد محسوب می‌شوند و قابلیت ثبت جهانی به نام ایران دارند.

اما آن چیزها که امروز می‌شود در جشنواره‌ای عشایری دید و برای ایرانی‌ها به‌عنوان عناصر زندگی عشایری شناخته می‌شود، با زندگی واقعی عشایر کوچ‌رو تفاوت‌های بسیار دارد. این روزها در ییلاق و قشلاق هیچ اهل ایلی تیر نمی‌اندازد و اصلا چندان اسبی هم برای این کوچ‌نشین‌ها باقی نمانده؛ کامیون و وانت‌های آبی جای حیوانات باربر را گرفته‌اند. دیگر زنان عشایر هم چندان مشک نمی‌زنند و علاقه‌ای هم به برپا کردن دار گلیم‌بافی ندارند. برخلاف تصور شیوه زندگی عشایری که هنوز کوچ می‌کنند هم بسیار به زندگی ساکنان شهرهای بزرگ شبیه شده. از تلویزیون و بازی‌های کامپیوتری گرفته تا ظروف کریستال را می‌توان در سیاه‌چادر و «اوبا»های آنها سراغ گرفت. فعلا تنها سند برای زندگی رویایی کوچ‌نشینان روزهای دور، همین جشنواره‌هاست.

{مردم شناسی}

سفر به روستای شگفت‌انگیز کندوان، تنها روستای صخره‌ای جهان که هنوز مسکونی است

آرامش در دل صخره‌ها

طاهره رحیمی / عکس: پریسا کرم‌نژاد



غارنشینان متمدن

اینجا کندوان است، تنها روستای صخره‌ای و مسکون جهان. آدم باورش نمی‌شود قابی که این دختربچه ها در آن ایستاده اند و به عکاس نگاه می کنند، درِ خانه‌شان باشد. باد و باران از این صخره ها اشکال عجیب و غریبی ساخته. مثل این صخره که شبیه صورت انسانی است



صخره‌هایی عظیم و نوک تیز – رو به آسمان؛ اینجا فقط یک پدیده غریب طبیعی نیســت؛ روستایی بن‌بست است در دامنه‌های کوهستان سهند. جایی که هنوز هم مردمش داخل این صخره‌های سیاه و بزرگ زندگی می‌کنند. باورش سخت است که در این قله‌هایی که باد و باران شکل‌های عجیب و گاهی ترسناک از آن ساخته‌اند هم بشود زندگی کرد. باید آن بالا رفت. از پشت پنجره‌های چوبی آنها نگاهی به بیرون انداخت و از نزدیک کسانی را دید که در کوچه‌های پله‌دار و باریک دور صخره‌ها بالا و پایین می‌روند وگرنه به همین راحتی نمی‌شود قبول کرد که می‌شود آدم‌هایی را پیدا کرد که سکونتگاه‌شان غارهایی باشد در بلندی. عجیب‌تر از زندگی در این صخره‌های بلند، کندن این سنگ‌های سخت و درست‌کردن خانه‌ای از آنهاست. خانه‌ای کامل با در، پنجره، دودکش، چاه و تنور. این را «عزیزعمو» پیرمرد ۸۰ساله و نابینای کندوانی که تمام عمرش را زیر سقف کوتاه همین خانه‌ها خوابیده است، می‌گوید: «گَرَک جان گویاسان، بوداشلاری گازماغا!» یعنی: باید جان بگذاری برای کندن این صخره‌ها.

کندوان خواب خواب است؛ یکی از روزهای میانی تیرماه ۸۹، ساعت از ۷صبح گذشته اما برخلاف دیگر روســتاهای آذربایجان که کشاورزان در تاریکی صبح داس و بقچه را بــار قاطر می کننــد و در کوچه بلندبلند صبح ســلامتی به‌هم می‌دهند تا آفتاب داخل روستا نیفتد، صبح کندوان شروع نمی‌شود. آخر چندین سال است که در کندوان، روستایی در ۶۰کیلومتری جنوب غربی تبریز دیگر کسی کشاورز نیست. این موقع صبح فقط باید انتظار معدود گله‌داران باقیمانده روستا را داشت؛ آنها که گله‌هــای کوچکشــان را از کوچه‌های باریــک عبور می‌دهند تا راهی دشــت و کوهپایه‌های اطراف شوند؛ آنها که هنوز چندان به شیوه معیشت نسبتا تازه کندوان خو نگرفته‌اند.

صدای پــای گله کــه از کوچــه‌ای پیچ‌درپیچ بلند می‌شــود، چندین گوســفند و بز گردوخاک‌کنان به پایین سرازیر می‌شوند. زنی هم با چوبدستی و پیراهن بلند سبزش دنبال آنها پایین می‌رود. به چشم برهم‌زدنی با گله‌اش در پیچ یک کوچه گم می‌شود. این خاصیت کوچه‌های کندوان است که آدم‌ها سریع در پیچ کوچه‌ها ظاهر و دوباره در لابه‌لای صخره‌ها ناپدید می‌شوند.

مغول‌ها در کمین

وقتی با تُرکی دســت و پا شکســته می‌پرســم: «دلتان در این خانه‌های ســقف کوتاه نمی‌گیرد؟» «عزیزعمو» یا به قول کندوانی‌ها «عزیز عمی» لبخند می‌زند: «فقط زیر همین ســقف‌ها خوابم می‌برد». در این گرمای تابســتان هم کلاه پشمی‌اش را از سر برنمی‌دارد. اینجا را دوســت دارد؛ حتی بعد از آنکه چشــمانش از «آب سیاه» نابینا شد. آخرین بار، مطب چشم‌پزشک‌های تبریزی، توانست او را از کندوان بیرون بکشد وگرنه به همین راحتی از اینجا دل نمی‌کند. در کوچه روی تخت سنگی نشسته و با چشم‌های بســته حرکت رهگذرها را دنبال می‌کند: «چشــم که باز کردم، همین خانه‌ها را دیدم. دوست دارم در همین خانه‌ها هم بمیرم». منظورش همین خانه‌های صخره‌ای است که کندوانی‌ها به آن «قی یه» یا «کِران» می‌گویند.

ارتفاع این صخره‌ها به ۴۰متر هم می‌رسد و معمولا در صخره‌های بلند، یک خانه چند طبقه می‌کنند که هر کدام راه‌پله‌ای جداگانه دارد. خانه عزیزعمو هم همین شکلی است. طبقه پایین، آخور است، طبقه دوم نشیمن و اتاق کوچک بالا هم انباری. بلند می‌شود و از صخره کنار راه‌پله برای بالا رفتن کمک می‌گیرد. آنها که به این خانه‌ها عادت ندارند، موقع وارد شدن سر خم می‌کنند. خطای چشــم است وگرنه سقف آن‌قدرها هم کوتاه نیست. داخل خانه او هم مثل خانه دیگر کندوانی‌ها ســاده است. کنار در ورودی گاز، یخچال و ظرف‌شویی را گذاشــته‌اند. رختخواب و بقیه وسایل را هم داخل اتاقکی که یک طرف اتاق کنده‌اند، جمع می‌کنند. دور تا دور خانه را پتو انداخته‌اند و تنها تزئین خانه طاقچه‌هایی است که داخل دیوار کنده‌اند.

عزیزعمو با آنکه چشمش نمی‌بیند اما تمام اجزای خانه برایش آشناست. به ترکی به یکی از نوه‌هایش می‌گوید که برایمان چای بیاورد. چایش را که داغ‌داغ سر می‌کشد، شروع می‌کند از تاریخچه ساخت این خانه گفتن: «نمی‌دانم این خانه‌ها را کِی کنده‌اند؛ مال خیلی سال پیش اســت اما بچه که بودم، پدرم می‌گفت وقتی مغول‌ها به منطقه ما حمله کردند، پدران ما از جزیره دریاچه ارومیه فرار کردنــد و به کندوان آمدند. اول آن طرف رودخانه ســاکن می‌شوند، بعد که دیدند آنجا خیلی ســرد است و دزدها هی حمله می‌کنند، می‌آیند و سنگ‌ها را می‌کنند و اینجا خانه درست می‌کنند». حکایتی که عزیزعمو از تاریــخ کندوان دارد را با کمی تفاوت می‌شــود از دیگر کندوانی‌ها هم شنید. با وجود تمام این شنیده‌ها، هیچ سند معتبر علمی‌ای که آغاز سکونت در کندوان را نشان دهد، وجود ندارد.

بعضی‌ها می‌گویند ساخت این کِران‌ها به قرن ۷ و ۸ میلادی می‌رسد؛ یعنی حدود یک هزار و ۴۰۰ســال قبل، اما «دیوید رول» (David Rohl) – باستان‌شناس انگلیسی – قدمت کندوان را به دوره غارنشینی نسبت می‌دهد.با وجود تمام این حدسیات، می‌شود مطمئن بود که گرمای داخل کران‌ها یا خانه‌های سنگی در زمستان، اجداد کندوانی‌ها را به اینجا کشانده است. به دلیل ساختمان طبیعی و ضخامت دیواره‌ها، درون کران‌ها همیشه اختلاف دمای قابل‌توجهی با بیرون دارند. دیواره‌هایی که ضخامت آنها معمولا بین ۳۰ تا ۱۲۰سانتی‌متر است. به قول عزیزعمو قدیم‌ها راحت می‌شد داخل کران را گرم کرد، با آنکه زمستان‌ها آن‌قدر سرد بود که تا ۵۰روز از بهار گذشته هم نمی‌شد پا را از خانه

بچه که بودم، پدرم می‌گفت وقتی مغول‌ها به منطقه ما حمله کردند، پدران ما از جزیره دریاچه ارومیه فرار کردند و به کندوان آمدند

۸ شهرک صخره‌ای
از اینجا که به کندوان نگاه بیندازید، انگار دانه دانه این صخره‌ها را کنده و این طور، یک شکل درآورده‌اند. هر کوچه‌ای در کندوان به یکی از این صخره‌ها می رسد و در هر کدام از آنها چندین خانواده زندگی می کنند. گفته می‌شود اینجا را به این دلیل کندوان می گویند که از دور شبیه کندوی زنبور به نظر می‌رسد

بیرون گذاشت؛ «قدیم با یک کرسی اینجا گرم می‌شد. از کوه، گَوَن می کندیم و با کود گاو و گوسفند تنور روشن می کردیم و رویش هم کرسی می گذاشتیم. بچه که بودم، مادرم با پیه گوسفند شمع درست می کرد و شب‌ها روشن می کردیم. آن‌وقت‌ها برق که نبود».

مردان بافنده

کندوان که معروف شد، ویرانی‌اش هم شروع شد. پیشوند «دهکده گردشگری» به اول آن اضافه شد و مسافرها راه کندوان را یاد گرفتند. این موضوع شاید به درآمدزایی مردم آنجا کمک کرد اما آغاز فاجعه بود؛ آغاز زباله و ساخت‌وساز. غیر از تیرهای چراغ برق که چشم‌انداز کندوان را خراب کرده‌اند، اتاق‌های آجری‌ای که لابه‌لای صخره‌ها بالا آمده‌اند هم کندوان را زشت کرده‌اند. گردشــگرها که به کندوان آمدند، آنها که برای همیشه از کندوان رفته بودند، به روستا بازگشتند چون کران به تعداد همه آنها نبود، هر کس در کنار

< دوشیدن ظهرگاهی
کندوانی هایی که مثل این مرد دام زیادی ندارند، خود گله کوچکشان را برای چرا می برند و سر ظهر هم آنها را به روستا برمی گردانند و شیرشان را می‌دوشند. بعد از آنکه بسیاری از روستاییان به اینجا بازگشتند، کران یا خانه‌های سنگی به تعداد کافی برای همه نبود و همین باعث شد که اتاقک‌هایی مثل این طویله سنگی در کندوان زیاد ساخته شود /عکس:علی گرامی‌فر

کران چون به کوه چسبیده همیشه نم دارد. اگر در خانه بسته بماند، سقف سنگین می‌شود و پایین‌می‌آید

خانه صخره‌ای خانوادگی یکی دو اتاق آجری هم ساخت. «حاج احمد» ۸۵ساله که فقط تابستان‌ها به کندوان برمی‌گردد، می گوید: «ما تقریبا ۱۰۰ کران در کندوان داریم، آن‌موقع جمعیت کمتر بود و برای همه اتاق سـنگی بود اما حالا فقط آنهایی دارند که از پدرشان ارث رسیده». با آنکه «سولدوز» پسرش برای فروش تابستانی، مغازه‌ای در خیابان اصلی روستا خریده و اتاقی بالای آنها سـاخته اما پدر حاضر نیست، کران اجدادی‌اش را ترک کند. کران تمیزی دارد اما چندان سالم نیست. ۱۵ سـال قبل که زنش هنوز زنده بود، به رسم خانه‌های قدیم کندوان آن را سفید کرده بودند. پایین دیوارها را با خاک رس و سقف و بالای دیوارها را هم با خاک سـفید، رنگ کرده‌اند اما بعد از این همه سـال دیگر تمام خانه سنگی، قهوه‌ای‌رنگ شده. می گوید: «این خاک را که روی دیوار بمالید، نمی گذارد، سنگ‌های دیوار خرد شـود و روی زمین بریزد. خانه‌های اینجا نم دارد و خاک، خانه را خوشبو می کند اما الان رنگ جدید می‌زنند و دیوار بوی بدی می‌دهد». یادش می‌آید که به‌خاطر همین رطوبت چند سال پیش دو کران در کندوان خراب شد: «کران چون به کوه چسبیده همیشه نم دارد. اگر در خانه بسته بماند، سقف سنگین می‌شود و پایین می‌آید. قدیم که داخل همه خانه‌ها تنور بود، هیچ خانه‌ای خراب نمی‌شـد». سولدوز مثل دیگر دکان‌دارهای کندوانی عسل، ماست، گیاهان خشک دارویی و صنایع دستی به مسافران می‌فروشد اما بیشتر صنایع دستی ساخت کندوان نیست. صنایع دستی کندوان جاجیم و گلیم بود. زن‌ها تا چند سال پیش همه در خانه یک دار گلیم‌بافی داشتند اما این روزها کمتر زنی در خانه زیرانداز می‌بافد؛ ولی بافتن در کندوان کار زنانه‌ای نبوده. «کلاغه‌ای»، پارچه‌ای ابریشـمی بود که تنها مردهای کندوانی از پس بافتش برمی‌آمدند. سـولدوز می گوید: «دستگاه بافت کلاغه داخل چاله بود و باید سوارش می‌شدید و مثل دوچرخه پا می‌زدید و با دست نخ‌ها را رد می کردید و می‌بافتید.» هنوز هم از این چاله‌ها در کندوان هست اما کسی دیگر بلد نیسـت ببافد. حاج‌احمد دنباله حرف پسـرش را می گیرد: «از آنهایی که بلد بودند، فقط دو نفر زنده‌اند اما مقیم تبریزند».

جاده ابریشم، ایستگاه کندوان

«کندوان برای خودش مرکزی تجاری بوده و بر و بیایی داشته»؛ رمضان‌عمی ۷۹ساله آماده اسـت که از تاریخ پرافتخار کندوان حرف بزند که کندوان زمانی در مسیر جاده ابریشم و در فاصله میان شـهرهای مراغه و تبریز قرار داشته و بعدها که جاده از رونق می‌افتد. رمضان‌عمو هم مثل عزیزعمو و حاج‌احمد روزهایش را کنار در خانه می گذراند تا رهگذر و مسافری از آنجا رد شـود و چند کلمه‌ای با آنها حرف بزنند. چشم راستش نابیناست و همیشه در سمتی از خانه‌اش می‌نشیند که چشم بینایش به طرف کوچه باشد و مردم را ببیند. قدیم‌ها پسرش را به سربازی بردند. آن‌قدر فکر و خیال کرد که به قول خودش سرش باد کرد و چشـمش ترکید. غیر از جاده ابریشم که همیشه مهمان‌های تازه‌ای برای کنـدوان می‌آورده، او روس‌ها یا به لهجه خـودش «اوروس»ها را به‌یاد



بربلندای بام >
بر بام‌های کندوان جا تنها برای یک نفر است. به سختی می‌توان بر بام رفت و بر آن نشست و نظاره‌گر عصر آرام روستا و بازگشت گله‌ها شد



۸ سال‌ها تنهایی
حاج احمد تنها به صخره خانه‌اش تکیه داده و رو به دوربین ژست گرفته. تمام دارایی‌اش در کندوان همین خانه صخره‌ای است. این طرف نشیمن است و آن طرف آشپزخانه؛ که گوشه گاز قدیمی هم در عکس پیداست. ۱۵ سال است که این خانه رنگ شده و تعمیر نشده، آخرین بار همسر حاج احمد، پیش از مرگ، دستی به سر و روی آن کشید

داشتم از یک مادر و دختری که سوار بر قاطر از چرای گله برمی‌گشتند، عکس می‌گرفتم که مادر از قاطر پیاده شد و با داس دنبالم دوید

دارد. همان‌ها که ۷۰سال پیش به آذربایجان آمدند و چند روزی در کندوان ساکن شدند: «سه سالی به کندوان می‌آمدند و می‌رفتند، با هیچ‌کس هم کاری نداشتند. فکر کنم می‌خواستند بروند مراغه اما نمی‌دانم چطور شد که چند روزی اینجا قایم شدند و بعد هم یکهو رفتند. زیر یونجه‌ها تونل درست کرده بودند و همان جا می‌خوابیدند. بعد یک روزی آمدند و لباس‌هایشان را با لباس ما عوض کردند. تفنگ و اسب‌هاشان را هم گذاشتند و رفتند. نمی‌دانید؛ مثل میوه، تفنگ کنار رودخانه ریخته بود. ما که می‌ترسیدیم دست بزنیم اما کردها آمدند و هم اسب‌ها و هم تفنگ‌ها را بردند». رمضان‌عمو، تقریبا تمام تابستان در کندوان تنهاست و در همان خانه سنگی شب‌ها را می‌گذراند. اتفاقا زنش هم نابیناست و این تابستان را در تبریز مانده. بعد از آنکه زایمان آخرین پسرشان خیلی طولانی شد و مجبور شدند تا تبریز بروند، آن‌قدر به چشم‌های زنش فشار آمد که بعدها او هم چشمانش آب سیاه گرفت. رمضان از قوری کوچکی که روی چراغ است چای می‌ریزد و توت خشک تعارفم می‌کند. می‌خندد: «لااقل من یک چشمم می‌بیند، او که اصلا نمی‌بیند. اگر به خاطر سنگ کلیه‌ام نبود، نمی‌گذاشتم تبریز تنها بماند. مجبورم بیایم چون آب چشمه کندوان برای سنگ کلیه از همه چیز بهتر است». حرفمان که تمام می‌شود تا بیرون بدرقه‌ام می‌کند و دوباره روی همان سنگ کنار خانه می‌نشیند. هر عابری که رد می‌شود، به ترکی بفرمایی می‌زند و می‌گوید: «نمایشگاه مردم‌شناسی است؛ بیا تو عکس بگیر». با کلاه پشم بز سیاه آماده است که از او عکس بیندازند.

فراری، از دوربین

«داشتم از یک مادر و دختری که سوار بر قاطر از چرای گله برمی‌گشتند، عکس می‌گرفتم که مادر از قاطر پیاده شد و با داس دنبالم دوید»؛ این را مسافری تعریف می‌کرد که برای عکاسی به کندوان آمده بود. برخلاف پیرمردهای کندوانی که به‌راحتی با تازه‌واردها هم‌صحبت می‌شوند، زنان کندوانی از غریبه‌ها خیلی خوششان نمی‌آید. برخلاف بیشتر زنان روستایی و عشایر آذربایجان، زنان اینجا با روسری دهانشان را نمی‌پوشانند و به اصطلاح «یاشماغ» نمی‌گیرند. «فاطمه‌خاله» یکی از همان‌هاست؛ همان زن چوپانی که صبح در پیچ کوچه گمش کردم. چنان تند پشت‌سر گوسفندهایش از کوچه بالا می‌آید که انگار نه‌انگار ۶۰سال سن دارد. ظهر گوسفندها را برای دوشیدن به طویله برمی‌گرداند. می‌پرسم که همیشه تنهایی گوسفندها را برای چرا می‌برد؟ با تعجب براندازم می‌کند و به‌زور جوابم را می‌دهد: «اگر من نبرم که شیر گوسفندها خشک می‌شود. آن‌وقت که گوسفند زیاد داشتیم، آنها را می‌سپردیم دست چوپان اما حالا همین چند تا گوسفند برایمان مانده».
پوست صورتش حسابی آفتاب‌سوخته و چروک شده؛ هرچند که در جواب بعضی سوال‌هایم جواب سربالا می‌دهد اما حرف قدیم‌ها که وسط می‌آید، گل از گلش می‌شکفد و خوب حرف می‌زند. گوسفندها را داخل آغل می‌کند و پشت در را می‌اندازد؛ «قدیم‌ها کندوان هفت تا آسیاب آبی داشت و مرکز کشاورزی بود. اگر یک هفته آرد از کندوان به روستاهای دوروبر نمی‌رفت، قحطی می‌آمد اما الان که مسافر زیاد شده، کسی نمی‌کارد. زمین را فروخته‌اند و مغازه خریده‌اند. زمین را نکاری، برکت از خاک می‌رود». همان‌طور که فاطمه‌خاله می‌گوید، در کنار همان راه خاکی که اهالی حیوانات را برای چرا می‌برند، باقیمانده‌های یک آسیاب سنگی را می‌شود دید. البته آن‌طور هم که فاطمه‌خاله می‌گوید نیست. او بی‌بار ماندن زمین‌ها را به گردن مسافران می‌اندازد ولی واقعیت این است که در زمین‌های شیبدار کندوان نمی‌شود با تراکتور کار کرد و کشاورزی مکانیزه به‌راه انداخت. آن رونقی که او از آن یاد می‌کند، متعلق به زمان‌هایی است که کشاورزی به شکل سنتی انجام می‌شد؛ روزهایی که مردها خرمن می‌کوبیدند و زنان آرد الک می‌کردند. فاطمه‌خاله پرده خانه‌اش را کنار می‌زند و به جایی زیر فرش اشاره می‌کند؛ «این زیر تنور است. رویش را پوشانده‌ایم اما آن‌موقع من خودم همین جا نان می‌پختم، الان اگر کسی هم بخواهد نان بپزد، آرد نیست».

تاریخ می‌میرد

زباله‌ها در حال بلعیدن کندوان‌اند؛ این موضوع بزرگ‌نمایی و اغراق نیست. کندوان تاریخی، زیر زباله‌های گردشگران در حال دفن‌شدن است. کندوانی که امروز کناره رودخانه‌اش زباله‌دانی مسافران شده، با آن کندوانی که فاطمه‌خاله، از روزهای قدیم به‌یاد دارد، فرقش زمین تا آسمان است. فقط کافی است تا از روی پل رودخانه رد شد و آن سمت روستا رفت تا کندوان تاریخی و خوش آب‌وهوا را به فراموشی سپرد. اینجا بیشتر شبیه ساحل رودخانه‌های کثیف شمالی ایران و گردشگاه‌های شمال تهران شده؛ پر از زباله، بطری و آلونک‌هایی که برای تامین گشت‌وگذار کوتاه‌مدت مسافران برپا شده.
اگر این روال در کندوان ادامه پیدا کند، زباله‌ها از این سوی رودخانه و اتاق‌های آجری از همان لابه‌لای کران‌های سنگی، کندوان را از میان می‌برند. سال‌هاست که قرار بر این شده تا کندوان هم شبیه تنها خواهرش شود؛ روستای «کاپادوکیه» ترکیه، آن هم که زمانی بخشی از ایران قدیم بود و شهری نامدار در تاریخ. برخی از اهالی می‌گویند طبق برنامه ساکنان خانه‌های آجری باید به شهرکی بروند که در ابتدای روستا در حال ساخت است اما بعضی هم شنیده‌اند حتی ساکنان خانه صخره‌ای هم باید اینجا را تخلیه کنند.
به این ترتیب با تخریب اتاق‌های کج‌وکوله سیمانی و قطع تیرهای برق، روستا شکل قدیمی‌اش را دوباره پیدا کند اما خیلی‌ها راضی نیستند که از این خانه‌ها دل بکنند و راهی خانه‌های آجری نزدیک رودخانه شوند. اگر هم بروند، با این همه خاطره چه باید کنند. یکی‌شان همان عزیزعمو است: «انصاف نیست. آنجا فقط یک خانه برای نشستن می‌دهند اما مردم اینجا هم خانه دارند هم طویله و هم انباری. اگر گوسفند نباشد، خیلی‌ها در کندوان می‌میرند».
شاید آغل گوسفند و انباری برای کسانی مثل عزیزعمو تنها یک بهانه برای ماندن در این خانه‌های سنگی است. با آنکه نابیناست اما سنگ‌ها و کوچه‌های پیچ‌درپیچ روستایش را خوب می‌شناسد. او هم مثل دیگر پیرمردان و پیرزنان کندوان عادت دارد صبح‌ها از بلندی روستا و کنار این تخته‌سنگ‌های تیز و بلند در روستا چشم بگرداند. کندوان را که ترک می‌کنم می‌دانم که روز به‌روز گردشگران، وضع این روستای شگفت‌انگیز را بدتر می‌کنند اما هنوز اهالی آن به امید خانه‌های سنگی‌شان در کندوان زنده‌اند■

۷ قاب صخره‌ای
طاقچه‌هایی که در صخره کنده‌اند، وجه مشترک تمام خانه‌های کندوان است؛ گاهی چراغ نفتی و قندان داخلش جا می‌دهند و گاهی، قابی می‌شود برای عکس تنها پسر خانواده که سال‌هاست در تبریز زندگی می‌کند. البته غیر از این طاقچه‌ها تقویم هم تزیین مشترک بیشتر خانه‌هاست. قدیمی‌ترین تقویمی که روی دیوار خانه یک کندوانی دیدم، از نوع عکس‌دار تک صفحه‌ای مربوط به سال ۱۳۶۴ بود



{راهنمای سفر}

چطور برویم؟
از تبریز تا کندوان یک ساعت راه است. اگر خودروی شخصی دارید، از تبریز باید به‌سمت جاده اسکو بروید. بعد ازخسروشهر، اسکو و چند روستا به کندوان می‌رسید. اگر وسیله شخصی ندارید می‌توانید با گرفتن تاکسی دربست و پرداخت ۵ تا ۷هزار تومان به‌کندوان برسید. علاوه بر این جمعه‌ها صبح از باغ گلستان و شهرک لاله تبریز، مینی‌بوس به‌سمت کندوان حرکت می‌کند.

کجا بمانیم؟
می‌توانید در زیر آلاچیق‌های کنار رودخانه کندوان چادر بزنید. برخی روستاییان هم اتاق‌های صخره‌ای را به قیمت ۱۰ تا ۱۵ هزار تومان برای یک شب به مسافران اجاره می‌دهند. این اتاق‌ها معمولا دارای امکاناتی مثل گاز، یخچال، حمام و سرویس بهداشتی هم هست. اگر هم خواستید می‌توانید در هتل صخره‌ای کندوان بمانید. قیمت اقامت برای یک شب در اتاق دو تخته هتل کندوان ۱۸۴ هزار تومان است. شماره هتل: ۰۴۱۲ـ۳۲۲۳۰۱۹۱

چه کنیم؟
برای بازدید از کندوان فقط سراغ چند کوچه دم‌دست و نزدیک کندوان نروید. برای بازدید از تمام روستا به‌حداقل نصف روز احتیاج خواهید داشت. برای خوردن ناهار سراغ قهوه خانه‌های حاشیه رودخانه بروید. دیزی و چلوکباب حاضر است، اما خوردن جگرهای گوسفند تازه را از دست ندهید. صبحانه هم کره طبیعی و عسل بخورید.



{زیر پوست شهر}

آب، تفریح، آتش

تفریح با عناصر چهارگانه در بوستان حضرت ابراهیم(ع) تهران

معصومه ابوالحسنی

چهار عنصر حیاتی یکجا جمع شده‌اند برای تفریح؛ آب، باد، خاک و آتش؛ تفریح خیس شدن، پرواز روی باد، راندن بر خاک و دیدن هرم آتش. اینجا بوستان حضرت ابراهیم(ع) است؛ جایی که می توان مثل بچه‌هایی که از گرمای هوا خسته شده‌اند پا را روی سوراخ‌های فواره گذاشت و انتظار کشید تا آب پا را به بالا پرت کند و قطرات ریز آب کمی از گرمای کشنده تابستان کم کند؛ تابستان گرمی که تنها اوقات فراغت مفید بچه‌هایی است که نه ماه از سال را شاید به عشق تعطیلات پایان سال به مدرسه می‌روند. آنها در این فرصت می توانند با آسودگی خاطر درس و مشق را به کناری بگذارند و کمی هم بچگی کنند. خانواده‌ها هم می توانند به جای تدارک دیدن یک سفر پردردسر، سری به تفرجگاه‌ها یا پارک‌های شهر تهران بزنند. از میان پارک‌ها و مناطق تفریحی شهر، این بوستان یکی از جدیدترین پاتوق‌های خانواده‌های تهرانی است؛ جایی برای تماشای نمایش آب و آتش است و تفریح با باد و خاک.

عکس: آذین حقیقی



فرار از گرما
گرمای این روزهای تهران، کوچک و بزرگ را آزار می‌دهد. درست مثل این مرد که کلافه از دست گرمای آفتاب داغ تابستانی بدون توجه به محیط اطراف، در بوستان حضرت ابراهیم(ع) که عموما آب و آتش می‌شناسندش، خودش را به سرمای دلچسب فواره‌ها سپرده
عکس: آرزو بیات

جیغ و هیاهوی بچه‌ها از کنار بزرگراه شهید حقانی هم شنیده می‌شود. باید وارد بوستان شد تا دلیل این همه هیجان را فهمید. ساعت حدود پنج بعدازظهر است و با اینکه هوا به شدت گرم است، پارک شلوغ است. جایی بین ستون‌های تنومند فلزی، بچه‌هایی با هیجان به زمین چشم دوخته‌اند و سر و صدای زیادی به پا می کنند. طولی نمی کشد که انتظار به سر می‌رسد و ناگهان آب با شدت از زیر زمین به بالا پرتاب می‌شود. تعدادی از بچه‌ها فرار می کنند اما بقیه انگار که آب از سرشان گذشته باشد، می‌مانند تا سرمای آب فواره‌ها، گرمای این روزهای تهران را از سر و تنشان بشوید. فواره‌هایی که از سوراخ‌های همسطح زمین بالا می‌آیند آن‌قدر هیجان‌انگیزند که هیچ‌کس نمی‌تواند بدون وسوسه خیس شدن در زیر آفتاب داغ تابستان از کنار آنها عبور کند. آخر فوران آنها هیچ نظم و ترتیبی ندارد. هیجان خیس شدن و لذت خلاص شدن از گرما به حدی است که آدم بی‌اختیار به یاد آب‌بازی‌های دوران کودکی می‌افتد. حالا که خانه‌های تهران بدون حیاط و حوض شده‌اند اینجا محل مناسبی برای تجربه آب بازی تابستانه است.

فواره‌های تفریح

بهای زیادی ندارد؛ کسانی که تن به این امتحان می‌دهند یا خیس خیس می‌شوند یا کمی خیس. امتحان کردن شانس خیس شدن یا نشدن در موقع عبور از بین فواره‌ها کیف می‌دهد، آن هم در زیر گرمای شدید تابستانی که آدم را خیس عرق می کند. این کار را حتما باید امتحان کرد، پس وسایلم را به کسی می‌سپارم تا بخت خودم را برای عبور از میان میدان فواره‌ها امتحان کنم. گرمای هوا هوس خنک شدن با آب را به سر آدم می‌اندازد اما هر بازی روی دیگری هم دارد؛ هیجان سرمای آب و فکر خیس برگشتن به خانه دو به شکم می کند. چند ثانیه مکث کافی است تا با دیدن بچه‌هایی که بی‌پروا به آب می‌زنند، وسوسه شوم. این صدای جیغ هیجان‌زده بچه‌هاست که مرا به سمت فواره‌ها می کشاند. حالا باید کودکی‌ام را رها کنم تا به میان آب‌ها برود. مدت کوتاهی نمی‌گذرد که من هم مثل تمام بچه‌های قد و نیم قدی که روی محیط دایره‌ای فواره‌ها بالا و پایین می‌پرند، سراپا خیس می‌شوم و برای لحظاتی هم که شده از داغی هوا کم می‌شود.

«فواره‌ها در محیطی دایره‌ای از زیر زمین بیرون می‌آیند و آب خارج شده از فواره‌ها از شیارهایی به زیر زمین باز می‌گردند تا آب کمتری به هدر برود.» این را اسماعیلی – نگهبان پارک حضرت ابراهیم(ع) – به «سرزمین من» می‌گوید. وقتی با نگهبان حرف می‌زنم صدای هیجان‌زده بچه‌ها از پشت سرم اوج می‌گیرد. آنها هیجان‌زده‌اند، چون آب به داخل حوض بازی افتاده است؛ حوضی که ارتفاعش به زحمت ۲۰ سانتی‌متر می‌شود، وسطش کمی ارتفاع دارد و مثل یک جزیره از آب بیرون زده است. بعد از پر شدن حوض، بچه‌ها روی آن می‌نشینند و بعد گرمای تنشان را به‌آب می‌زنند.

آفتاب هنوز پرقدرت و گرم می‌تابد و هوای دم کرده در دوردست موج می‌زند و بالا می‌رود اما لذت بازی با آب آنقدر زیاد است که آنها حاضر نمی‌شوند لحظه‌ای آن را از دست بدهند؛ «گرمای هوا مهم نیست، چون ما وقتی می‌آییم اینجا حسابی با آب خنک می‌شویم».

نوید که حدودا باید ده ساله باشد این را می گوید و لیز می‌خورد توی آب کم‌عمق حوض بازی بچه‌ها. خانمی پسر سه ساله‌اش را از حوض در می‌آورد. پسرک دست و پا می‌زند اما مادرش با وعده تماشای اسب او را به سمت یکی از سایبان‌های چادری می‌برد تا خشکش کند.



مشعل‌های ۷متری
اگر در بوستان حضرت ابراهیم(ع) رو به شمال بایستید، سمت راستتان یک چمنزار زیبا با سایه درختان وجود دارد. از میان درختان این چمنزار علاوه بر تماشای منظره شهر می‌توانید شعله‌های آتش مشعل‌ها را ببینید که حدود ۷متر به بالا پرتاب می‌شوند
عکس:محمدرضاشاهرخی‌نژاد



از چرخ تا هوا
سکوهای آمفی‌تئاتر چادری بوستان، جولانگاه اسکیت‌بازانی است که با استفاده از سایه بلند چادر، مهارت‌هایشان را به نمایش می‌گذارند. این آمفی‌تئاتر همان جایی است که در آینده میزبان تماشاگران نمایش پرده‌خوانی خواهد بود / عکس: فرشاد پالیده

اسب‌های شهری

اتومبیل‌ها که آمدند، دیگر درشکه‌چی به کار نمی‌آمد؛ ۵۰ سال پیش بود که تهران آخرین درشکه‌چی‌ها را در خیابان‌های خود دید و بعد غرق در دود شد اما این روزها در بعضی نقاط تهران، درشکه‌ها دوباره زنده شده‌اند؛ یکی از این مکان‌ها همین بوستان آب و آتش است. دیدن درشکه روی راه سنگفرشی که بوستان آب و آتش را به بوستان بنادر وصل می کند، شاید کمی از نوستالژی تهران قدیم را زنده کند. اینجا آدم می‌تواند در قلب تهران مدرن، هم اسب‌سواری را تجربه کند و هم به اندازه یک سیاحت مختصر دور پارک میهمان درشکه‌ها بشود؛ درشکه‌هایی که زحمت کشیدنشان برعهده اسبچه‌های کوچک خزری است. پارک آب و آتش یا همان بوستان حضرت ابراهیم(ع) هیچ فاصله‌ای با بوستان بنادر ندارد. در واقع آنها دو پارک چسبیده به هم هستند و تنها نماد بوستان بنادر است که این دو پارک را از هم متفاوت می کند. این نماد، فانوسی سفید است که مردم از راه‌پله‌های مارپیچ آن بالا می‌روند و منظره پارک را از بالا نگاه می کنند. آنها می‌توانند به غیر از اسب‌های اصیل ایرانی، اسب‌های ترکمن و عرب را هم که باقد و بالای کشیده‌شان بی‌قرار بر زمین سم می کوبند و

امتحان کردن شانس خیس شدن یا نشدن در موقع عبور از بین فواره‌ها کیف می‌دهد، آن هم در زیر گرمای شدید تابستانی که آدم را خیس عرق می کند. این کار را حتما باید امتحان کرد



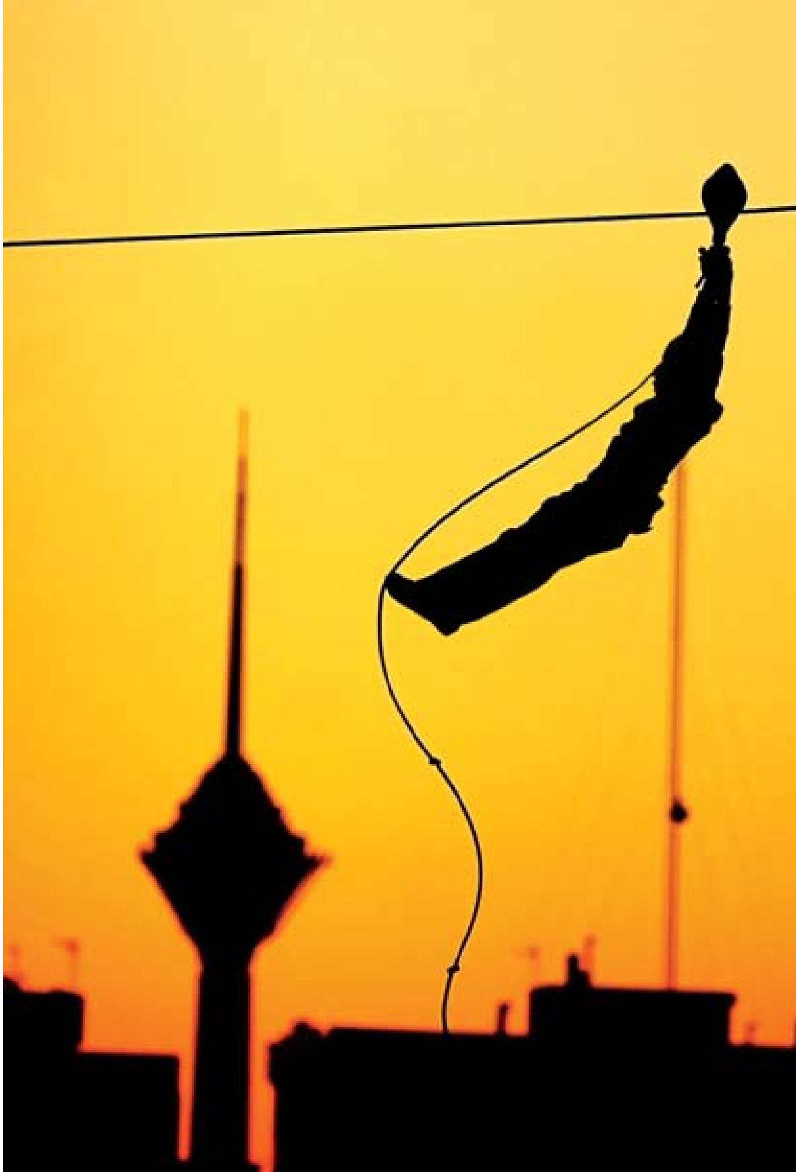
> تقابل آب و آتش
تلالو رنگ قرمز آتش روی فواره‌های آب منظره دل‌انگیزی ایجاد کرده. این اوج نمایش تقابل آب و آتش در بوستان حضرت ابراهیم(ع) است. سایه‌های بی‌اعتنا، مردمی هستند که درست از میان این نمایش بزرگ عبور می‌کنند تا بازیگران ناخواسته این نمایش باشند /عکس: آذین حقیقی

مسئولان با پر کردن اوقات فراغت مفید و برنامه‌ریزی برای مردم می توانند سهم موثری در بهره‌وری اوقات کاری داشته باشند

شیهه می کشند، ببینند. با افتتاح مانِژ کوچک بوستان آب و آتش، آموزش اسب‌سواری برای اولین بار است که در یک پارک درون شهری و به همت شهرداری تهران دایر شده است. «دستگاه‌های آموزشــی رسمی و البته غیررسمی مثل شهرداری‌ها و تشکل‌های غیردولتی، نقش مهمی در شکل دادن به نحوه پر کردن اوقات فراغت دارند. علاقه به موزه‌ها، آثار باســتانی یا طبیعت و تفریح در بسیاری از کشورها، با آموزش‌های غیررسمی در افراد ایجاد می‌شود. شهرداری‌ها با پر کردن اوقات فراغت مفید و برنامه‌ریزی برای آنها می‌توانند سهم موثری در بهره‌وری اوقات کاری داشته باشند.» دکتر محسن فرمهینی فراهانی که مطالعات زیادی در زمینه اوقات فراغت دارد، در ادامه به «سرزمین من» می گوید: «در آموزه‌هــای دینی ما هم برای تفریح کردن وقتی در نظر گرفته شده است. حضرت علی(ع) روز را به سه بخش کار، عبادت و تفریح تقسیم می کنند. کارهای مفرحی مثل شنا و اسب‌سواری از جمله تفریح‌های توصیه شده در دین هستند.»

کالسکه‌ها و اســب‌ها در ضلع جنوب‌شرقی بوستان حضرت ابراهیم(ع) نگهداری می‌شوند؛ یعنی اگر از خیابان دیدار جنوبی و با ماشین به سمت بوستان بروید، راه ورود شما به پارک از کنار این مانِژ کوچک سوارکاری و آمفی تئاتر روباز پارک می گذرد. سرگرمی‌های مشترک نزدیک غروب زیر سایه بلند سازه چادری آمفی تئاتر بوستان آب و آتش، غوغایی برپا می‌شود. با خنک‌تر شدن هوا، فضای باز جلوی آمفی تئاتر، در قرق بدمینتون‌بازها و اسکیت‌سوارها در می‌آید. لابــه‌لای توپ‌های بدمینتون کــه روی هوا به این طــرف و آن طرف می‌روند، حــرکات آکروباتیک اسکیت‌سوارها هم جلب‌توجه می کند؛ پاهایی که با یک جفت کفش اســکیت، روی هوا جفت می‌شوند و با یک پرش، لذت تفریح را با بقیه تقسیم می کنند.

کمی آن طرف‌تر مشعل‌های بلندی که از ورودی پارک هم به‌خوبی دیده می‌شــوند کم‌کم بــرای غریدن حاضر می‌شوند. با تاریک‌تر شدن هوا آن مشعل‌های بلند هر نیم



بین زمین و آسمان
هیجان معلق بودن بین زمین و آسمان را این‌جا به‌خوبی می‌توان تجربه کرد. نزدیکی‌های غروب آفتاب، برج میلاد تماشاگر دوردست هیجان کسانی است که تیرول را برای تفریح یک غروب تعطیل انتخاب کرده‌اند /عکس: مهدی نصرتی

ابراهیم در آتش
درست روبه‌روی این کودکان بازیگوش، پرده فلزی بزرگی نصب شده که داستان بیرون آمدن حضرت ابراهیم(ع) از آتش روایت شده. نقال یا پرده‌خوان، اینجا داستان را برای مردم روایت می‌کند و اگر کاربلد باشد، شاید بتواند توجه کودکان بازیگوشی مثل این‌ها را به داستان جلب کند /عکس: آرزو بیات

مسیر دوچرخ‌ها
فضای مفرح بوستان حضرت ابراهیم(ع) که در ادامه به بوستان بنادر می‌رسد، آنقدر وسوسه‌انگیز است که چند نفری ترجیح بدهند به جای ماشین با دوچرخه‌هایشان به این پارک بیایند. مسیر دوچرخه‌سواری این پارک در آینده با وجود دوچرخه‌های کرایه‌ای تکمیل می‌شود /عکس: مهدی نصرتی



«تیرول» یکی از مهم‌ترین و وسوسه‌انگیزترین تفریحات پارک است. وسیله‌ای که امکان آویزان شدن از آن و طی کردن یک مسیر بین زمین و آسمان را فراهم می‌کند

ساعت یک‌بار تنوره می کشند و آتش ناگهان از دهان آنها بیرون می‌زند. آتش که یکی از عناصر حیات در بوستان حضرت ابراهیم(ع) است، به این ترتیب حضور خودش را اعلام می کند تا بازی جذاب آب و آتش تکمیل شود. با حضور این آتش، بی‌اختیار به یاد داستان ابراهیم(ع) نبی می‌افتیم «و به امر خداوند آتش بر ابراهیم(ع) گلستان شد تا راستی و درستی او بر همگان ثابت شود». درست در اطراف بازی آب، نمایش جذاب آتش، تقابلی دیدنی به وجود می‌آورد. نور آتشی که ناگهان از مشعل‌ها بلند می‌شود خصوصا بعد از غروب آفتاب، روی پرده‌ای فلزی می‌افتد که درست چند متر عقب‌تر از مشعل‌ها قرار گرفته است. این پرده از هفت قسمت تشکیل شده است و حکاکی‌های روی آن، روایت کننده داستان ابراهیم(ع) و آتش است. در سمت مقابل و درست روبه‌روی پرده‌ها، آمفی تئاتر روباز پارک قرار گرفته است؛ جایی که در آینده نزدیک مردم روی آن می‌نشینند تا نقال یا پرده‌خوان، برایشان داستان ابراهیم(ع) در آتش را با سنت پرده‌خوانی روایت کند. «این آمفی تئاتر طوری ساخته شده که اگر نقال در مرکز آن بایستد، صدایش به همه ساکنان سکوها خواهد رسید، بی‌نیاز به هیچ بلندگو، باند یا وسیله‌ای برای پخش صدا. این تلاشی است برای احیای سنت پرده‌خوانی؛ نمایشی که کاملا به صورت سنتی اجرا خواهد شد.» این را آموزنده ـ قائم‌مقام مدیرعامل شرکت نوسازی اراضی عباس‌آباد ـ توضیح می‌دهد.

بازی با باد

با تاریک شدن هوا و رهایی از دست گرمای هوا، سایبان‌های چادری بین بوستان ابراهیم(ع) و بوستان بنادر، پر از خانواده‌هایی می‌شود که به جای لگدمال کردن چمن‌ها، بساطشان را روی سطح سنگی آنجا پهن کرده‌اند؛ سایبان‌هایی که با طراحی دقیق به سبک سیاه‌چادرهای عشایر برپا شده‌اند؛ البته این چادرها یک فرق بزرگ با سیاه چادر دارند: آنها رنگشان سفید است! این پارک و سفیدچادرهایش، پاتوق خانواده‌هایی است که نمی‌توانند آخر هفته‌ها برای گردش و تفریح در دامان طبیعت، به خارج از شهر بروند. پارک کم کم شلوغ می‌شود. حالا کافی است برای گذران وقت یکی از وسایل تفریحی پارک را انتخاب کرد؛ وسایلی که شاید اولین بار است در تهران دیده می‌شوند. «برای سوار شدن باید تعادلتان را با تقسیم کردن وزن، خوب حفظ کنید.» متصدی «خودران» که وسیله‌ای دوچرخ و برقی است، با این توضیح سوار یکی از این وسایل می‌شود تا به علاقه‌مندان نشان بدهد چطور باید تعادلشان را روی آن حفظ کنند، چون دو چرخ آن مثل دوچرخه در طول دستگاه قرار نگرفته است. تقابل این وسیله تفریحی جدید با کالسکه‌های قدیمی تضاد جالبی را ایجاد می کند.

از گوشه چشم راست و بین دو تپه انگار یک نفر روی هوا پرواز می کند. این «تیرول» است، یکی از مهم‌ترین و وسوسه‌انگیزترین تفریحات پارک؛ وسیله‌ای که امکان آویزان شدن از آن و طی کردن یک مسیر بین زمین و آسمان را فراهم می کند. برای این تجربه اول روی تپه بلندتر می‌روند و از یک دستگیره که با قرقره به طنابی بلند وصل شده آویزان می‌شوند. این دستگیره به کمک قرقره روی طناب سر می‌خورد و باعث می‌شود خیلی راحت به تپه دوم که از اولی کوتاه‌تر است، برسند. من هم برای تجربه می‌روم. قبل از اینکه از زمین جدا شوم ضربان قلبم بالا می‌رود و لحظه‌ای برای ول کردن خودم مردد می‌شوم اما معلق بودن بین زمین و آسمان هیجان بی‌نظیری دارد که قطعا به تجربه‌اش می‌ارزد. این تجربه آخر، دیگر رمقی برایم باقی نمی گذارد. حالا می‌توان با خیال راحت کنار یکی از دکه‌های خدماتی نشست و خود را مهمان یک نوشیدنی دلچسب کرد ■

{راهنمای سفر}

کجاست؟
بوستان حضرت ابراهیم(ع) در شمال مجموعه تفریجی اراضی عباس آباد واقع شده. این بوستان در ضلع جنوبی بزرگراه شهید حقانی، در فاصله بین چهارراه جهان کودک و ایستگاه مترو شهید حقانی قرار دارد.

چگونه با خودروی شخصی برویم؟
اگر با خودروی شخصی می خواهید به این بوستان بروید باید در مسیر غرب به شرق بزرگراه شهید حقانی، بعد از چهارراه جهان کودک وارد خیابان دیدار شوید. خیابان دیدار در ضلع غربی پارک، درست بعد از چهارراه جهان کودک و نرسیده به پل عابر پیاده قرار دارد. شما می توانید خودرویتان را در حاشیه خیابان دیدار پارک کنید و یا وارد پارکینگ عمومی بوستان حضرت ابراهیم(ع) شوید.

چگونه با وسایل نقلیه عمومی برویم؟
از طریق ایستگاه مترو شهید حقانی و تاکسی هم می توانید به این بوستان بروید. با پرداخت ۳۰۰ تومان به تاکسی‌هایی که از سمت میدان ونک به سمت حقانی شرق حرکت می کنند، به بوستان حضرت ابراهیم(ع) دسترسی پیدا می کنید. این تاکسی‌ها شما را درست جلوی در اصلی پارک پیاده می کنند. از ایستگاه مترو شهید حقانی هم می توانید با ۱۰دقیقه پیاده‌روی به همین در ورودی پارک برسید.

{خلیج فارس}

جشنواره رنگ و نمک

گنبد نمک دشتی در استان بوشهر، پدیده شگفت‌انگیزی از رنگ و شکل

سیدعلی‌اکبر رضوی / عکس: محمد فاطمی

غارها، قندیل‌ها، ستون‌ها و رودهای جاری از نمک. همه چیز از نمک. رنگ به رنگ و شکل به شکل. پدیده‌ای که در هر فصلی به رنگی در می آید و برای همین محلی‌های اطراف آن هم برایش داستان‌ها گفته‌اند. کوهی از نمک در استان بوشهر که هر بیننده‌ای را حیرت‌زده می کند، چرا که رنگین کمان رنگ‌ها و اشکال است. سرزمین ستون‌های بلند است و بلورهای براق و قندیل‌های رنگارنگ. اینجا گنبد نمک دشتی است؛ یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های طبیعی ایران. گنبد نمک دشتی در نزدیکی روستای گنخک و در ۶۴ کیلومتری شهر خورموج، به زیباترین گنبد نمکی در خاورمیانه مشهور است. «سرزمین من» برای بررسی علمی چگونگی به‌وجود آمدن این زیبایی‌ها از اطلاعات مهندس مهرنوش بیات ـ استاد زمین‌شناسی دانشگاه آزاد شیراز ـ بهره برده است.



می‌گویند این کوه از نفرین درست شده؛ از نفرین دوشیدن شیرهای بزی که آن‌جا زندگی می‌کردند. می‌گویند شیر بزها آنقدر خوشمزه بوده که زن‌ها را از دچار شدن به نفرین نمی‌ترساند. زنان روستاهای اطراف این کوه، با اینکه چیزهای زیادی از نفرین بزهای آنجا شنیده بودند، بازهم برای دوشیدن شیر آن بزهای نحس به کوه می‌رفتند. می‌رفتند و نفرین هم می‌شدند. نفرینی که به گفته قدیمی‌های این روستاها، آن‌ها را در حال دوشیدن شیر، همراه همان بزها به سنگ نمک تبدیل می‌کرد و همانجا ابدی می‌شدند. می‌گویند آنقدر زن‌ها رفتند و نفرین شدند و از گور نمکی آنها سنگ نمک روی هم آمد، تا این کوه درست شد. درست است که شکل گیری این پدیده شگفت‌انگیز، همچون تمامی پدیده‌های طبیعی، دلیلی علمی دارد، اما باید به قدیمی‌ها برای ساختن چنین افسانه‌های زیبایی حق داد. مگر می‌شود این همه رنگ فریبنده، برآمدگی پررمز و راز، غارهای تاریک، نمک‌شارهای بی‌بدیل و یخچال‌هایی که گرما را به جای سرما نگه می‌دارند، یک جا جمع باشد و افسانه و حکایتی درباره‌اش نباشد.

برف شور

ماجرای چگونگی تشکیل شدن «گنبد نمکی دشتی» از زبان قدیمی‌ها، برای شنیدن شیرین است، اما اصل ماجرا لطف دیگری دارد. حالا جوان‌ترهای روستاهای «گنخک»، «جاشک»، «باغان» و «درویشی» که در شرق و غرب این گنبد نمک قرار گرفته‌اند هم، به لطف تحصیل و سواد، می‌دانند که ماجرای به‌وجود آمدن این کوه چیز دیگری است و برمی‌گردد به میلیون‌ها سال پیش از اینکه انسان به‌وجود بیاید، چه برسد به اینکه نفرین شود. همان سال‌هایی که تمام این مناطق زیر آب بوده و تازه کم کم بنای بیرون آمدن خشکی‌ها در حال شکل گیری بوده. از خانم مهندس بیات ـ استاد دانشگاه آزاد شیراز ـ که پرسیدیم، برایمان این‌طور توضیح داد: «سازند مجموعه رسوباتی است که در یک دوره زمانی تشکیل می‌شوند و سازند هرمز، در کنار دیگر سازندها در تمام مناطق جنوب ایران گسترش دارد.» حالا دیگر ۶۰۰ میلیون سالی از تولد این سازند می‌گذرد. زمانی که عصر پرکامبرین و کامبرین‌اش می‌خوانند و رسوبات نمکی رفته رفته لایه‌های زمین جنوب کشورمان را تشکیل می‌دادند. طی هزاران سال، لایه روی لایه رسوب می‌آمد و روی نمک‌ها هم رسوبات دیگر، مثل ترکیبات فلزی آهن‌دار. بعد نوبت رسید به فعالیت‌های لایه‌های زیرزمینی که فصل رویش خشکی‌ها بود. همان سال‌هایی که هر گوشه‌ای، آتشفشانی می‌گداخت، گسلی فعالیت می‌کرد، لایه‌ای روی لایه می‌آمد و این سازند هرمز هم در همان کش و قوس سر از آب بیرون آورد. چون ترکیبات نمکی، از سایر رسوبات سبک‌تر بودند، سریع‌تر روی هم لغزیدند و از اعماق زمین به سمت بالا حرکت کردند و ارتفاعات نمکی را ساختند. برای همین هم الان بیش از ۱۱۵ کوه نمکی در جنوب ایران مثل جزیره هرمز و همین گنبد نمک دشتی، در ۱۴۴ کیلومتری بوشهر وجود دارد؛ گنبد نمکی که هنوز فعال است و از آن نمک می‌جوشد. نگین رنگارنگ بیضوی شکلی که بر انگشتری جنوب ایران می‌درخشد.

همین نمک سرشار گنبد نمکی است که آن را سپید و درخشنده کرده و این سپیدی چشم هر بیننده‌ای را که از بوشهر به سمت بندرعباس می‌رود و در نزدیکی جاشَک، چشمش به کوه می‌افتد، از این سوال که این همه برف در این آفتاب سوزان چه می‌کند، به تعجب وامی‌دارد. غافل از اینکه این تازه قسمت کوچکی از آن همه اعجاز و زیبایی است که در دل کوه نهفته و

شکوه رنگ‌ها
برآمدگی‌ها و تپه‌های رنگارنگ؛ اینها مناظری هستند که هر طرف سر بگردانید، می‌بینید. رنگ‌های سفید که همان نمک طعام هستند، قرمزها بیشتر کانی‌های آهن‌دار و زردها کانی‌های اکسید شده آهنی. گنبد نمک دشتی، سراسر از رنگ است. زمین اینجا زیبایی خود را به رخ کشیده



هر سال به شکلی
جریان سفید نمک به‌وجود آمده که از دهانه غار تا پایین ادامه دارد، خیلی چیزها برای گفتن دارد؛ مثل اینکه اصلا خود غار بر اثر حل شدن نمک در جریان‌های آب درون کوه به‌وجود آمده. به خاطر همین حل شدن است که مرتبا شکل ظاهری‌شان تغییر می‌کند و سال دیگر که بیایید، شاید اصلا نشناسیدش

هر یک برای خود فصلی برای به تماشا نشستن و لذت بردن است. در تمام این ۳۶۶۶ هکتار پهنه گنبد نمکی، از همان دامنه‌های پایین تا بالاترین ارتفاعاتش، که به ۱۳۵۰ متر هم می‌رسد، قدم به قدم، آفریننده‌اش جلوه‌ای از زیبایی و شکوه رقم زده است.

رقص رنگ

انگار سقف‌های مخروطی رنگارنگ و فریبنده روی خانه جادوگرها و قلعه‌های مخوف را از اینجا برداشته‌اند. این چیزی است که با اولین نگاه به بلورهای دور و بر به ذهن می‌آید. برآمدگی‌های چند ضلعی منظم، مخروطی نوک‌تیز و گاهی بی‌قاعده؛ از ۱۰ سانتی‌متر، تا چند ده متر. اینها چیزهایی هستند که از همان بدو ورود به دامنه کوه تا انتهای راه زیر پا و کنار دست دیده می‌شود. گاهی بلورها هشت ضلعی منظم‌اند، آنچنان که گویی از قالب درآورده شده‌اند، گاهی مخروط‌های نوک‌تیزی مثل همان کلاهک‌هایی که روی قلعه‌های مخوف می‌کشند و آنقدر نوکشان تیز است که به‌راحتی دست یا کف پا را سوراخ می‌کند، و گاهی برآمدگی‌های بیضوی و دایره شکل صیقلی، در همه اندازه و قواره‌ای. اما بین همه‌شان، رنگ‌های لایه لایه و موازی و گاهی گره خورده مشترک است و نمایشگاهی از قدرت خداوندی را به رخ کشیده‌اند. وجود نمک‌های طعام و کانی‌های فلزی با رنگ‌های بسیار زیبا: قرمز، سبز، سفید، سیاه، نارنجی، قهوه‌ای و ترکیب این رنگها در دیواره‌ها و سنگفرش‌هاست که این جلوه‌ها را رقم زده است. کانی‌های متنوعی که در منطقه به وفور یافت می‌شوند، از جمله مقدار زیاد گوگرد با رنگ زرد یا پتاسیم با رنگ نارنجی و آهن با رنگ قرمز و قهوه‌ای تنوع رنگ‌ها را دوچندان کرده است. قسمت‌هایی هم که شرایط برای ترکیب آنها فراهم بوده است، مواد معدنی دیگری مثل پیریت یا همان طلای کاذب که به طلای احمق‌ها معروف است و از ترکیب گوگرد با آهن تشکیل می‌شود، نقش جلادهنده‌های فلزی را بازی کرده‌اند و سطح رنگ‌ها را براق و جذاب‌تر کرده‌اند. همچنین وجود بلورهای زیبای سیلیکاته و فسفاته با جلای فلزی و غیرفلزی با تنوع رنگ‌ها پدیده شگفت‌انگیز و متحیرکننده‌ای است که کمتر جایی می‌توان همانند آن را به نظاره نشست. گنبد نمک دشتی سرشار از رنگ است و این رنگ‌ها در هر فصلی تغییر می‌کنند. نه هرفصل که حتی اگر صبح آن را ببینی و ظهر بارانی بیاید و باز نگاهش کنی رنگش چیز دیگری است!

مناظر و چشم‌اندازهای منحصر به فردی که حرکت نمک در این منطقه ایجاد کرده، توسط مهندس بیات برای ثبت به عنوان ژئوپارک در چهارمین همایش بین‌المللی ژئوپارک‌های یونسکو در فروردین امسال در کشور مالزی پیشنهاد شد. این منطقه پیش ازاین هم چنان مورد توجه قرار گرفته بود که تصویر زیبایی از این گنبد نمکی در سال ۲۰۰۸ زینت‌بخش جلد مجله علمی «AAPG» شد.

اینجا رنگ‌ها نمایشگاهی از قدرت خداوند را به رخ کشیده.وجود نمک‌های طعام و کانی‌های فلزی با رنگ‌های بسیار زیباست که این جلوه‌ها را رقم زده

بلورهای تابستانی

اینجا بلورها نه از پشت ویترین مغازه و نه از درون بوفه یک آدم ثروتمند، بلکه در بیابان فخرفروشانه زیبایی‌شان را در محیط می‌پراکنند. این بلورها از آب شور گنبد نمک در گرمای تابستان به وجود آمده‌اند. آب‌هایی که در کوه‌های نمکی جریان دارند آب‌های شور فوق اشباع هستند. آبی بسیار شور که غلظت شوری آن در تابستان حدود ۴۵۰ در هزار است؛ یعنی حدود ۱۲ برابر شوری آب دریا. برای درک میزان شوری آن باید به چگونگی تشکیل آن اشاره کرد. آب اشباع آبی است که اگر حل شونده‌ای مثل نمک را در آن حل کنند به جایی می‌رسد که دیگر در آب حل نمی‌شوند. اگر آب را گرما دهیم دوباره نمک شروع به حل شدن می‌کند و باز محلول به حدی می‌رسد که حتی اگر دمای آب هم بیش از ۱۰۰ درجه شود باز نمک در آن حل نمی‌شود و دیگر نام آن می‌شود آب شور فوق اشباع.

این آب شور البته تنها در زمستان‌ها در مسیرهای کوه نمک جاری می‌شود و دلیل آن‌هم به دلیل بارندگی در این فصل است. اما همین آب شور، در تابستان به خاطر گرمای زیاد، شروع به بلور بستن می‌کنند و پدیده زیبایی شکل می‌گیرد. بلورها روی آب را می‌پوشانند و آب در زیر نمک‌های بلور بسته جریان دارد و آنقدر هم محکم‌اند که به راحتی می‌توان روی آنها پیاده‌روی کرد. حتی جاهایی هست که اصلا دیگر آبی دیده نمی‌شود، اما گوش‌ها را که تیز کنیم، صدای جریان آب را زیر پاهایمان می‌شنویم.



سایه‌روشن‌های هنرساز

توالی‌های رسوبی. این، دلیل تشکیل این منظره شگفت‌انگیز است. سال‌های متوالی لایه روی لایه رسوب کرده و این خطوط موازی تیره و روشن پدیدار شده‌اند. سفیدها که همان نمک‌اند، تیره‌ترها هم لایه‌های رسی با ترکیبات آهن‌دار. چون این منطقه هنوز فعال است، شکستگی‌های اریبی‌ای بالای این تپه به‌وجود آمده



> نیزه‌های نمکی
کوهنوردان و محلی‌های منطقه می‌گویند، موقع راه رفتن در کوه، باید مواظب این برآمدگی‌ها بود تا کفش و لباس و پوست پاره نشود؛ از بس که سخت و تیزند. اینها همان رسوب‌های چند هزار ساله نمک هستند که به خاطر عمر زیادشان، سخت و حتی غیرقابل حل شدن در آب‌های جاری و باران شده‌اند

> قله‌های برفکی
اینکه اینجا لایه‌ها موازی زمین نیستند، برمی‌گردد به همان زمان شکل‌گیری‌شان؛ طرفی از کوه گسل‌ها بیشتر فشار می‌آوردند و طرفی کمتر، برای همین هم این خطوط لایه‌های رسوبی زاویه‌دار شکل گرفته‌اند

درمان با انرژی شور

«نمک غاردرمانی». شـایـد ایـن عجیب‌ترین نوع درمانی باشد که تا به حال شـنیده‌اید، اما قدیمی‌ها خوب با آن آشنایند. درست اسـت که این علم با نام Halotherapy، به تازگی در زیرشـاخه توریسـم درمانی قرار گرفته و اخیرا در مورد آن تحقیقات زیادی می‌شود، اما گذشتگان به خوبی با این نوع درمان آشنا بوده‌اند. آن‌ها کسانی را که دچار بیماری‌های تنفسی مثل سینوزیت، آسم و برونشیت می‌شدند، به درون غارهای نمکی می‌بردند تا با تنفس هوای آن‌جا بیماری‌شان بهبود یابد. امروزه علم دلیل این امر را متوجه شده؛ هوای داخل غارهای نمکی باعث می‌شود تا مجاری تنفسی بیمار باز شود و همچنین یون‌های موجود درفضای این غارها کمبود یون‌ها در بدن را برطرف کرده و بیماری تا حدود زیادی از بین برود.

البته فقط با تنفس هوای این کوه نمک نیسـت که درمان به‌وجـود می‌آید، دیدن این زیبایی‌ها هم روح آدم را نوازش می‌کند. بلورهای استلاگمیت و استلاکتیت که دیواره‌ها و سقف و کف غار را تزئین کرده‌اند، لذت تماشا را دوچندان می‌کنند. استلاکتیت یا چکنده، قندیل‌هایی هستند که به خاطر چکیدن آب از سقف آویزان شده‌اند و استلاکمیت یا چکیده ناهمواری‌هایی‌اند که از چکیدن همان قطره‌ها روی زمین به‌صورت برآمدگی ظاهر شده‌اند و در کنار هم فضای غار را آکنده از لذت تماشا کرده‌اند.

قندیل‌ها به اشکال متفاوت، به قدری زیبا تشکیل شده‌اند که اغلب غارها با استفاده از اشکال همین قندیل‌ها نامگذاری شـده‌اند. مثلا «غار انگوری» که در درون آن قندیل‌های فراوان به صورت خوشه‌های انگور از سقف و دیواره غار آویزان شده‌اند. آنقدر این قندیل‌ها شبیه خوشه انگور هستند که بی‌اختیار هـر بیننده‌ای با اولین نگاه یاد انگـور و باغ آن می‌افتد. یا غار شـاخه‌نبات که وجود قندیل‌های سـفید و یک دسـت به صورت شاخه‌های نبات از سقف غار آویزان شده‌اند و نظر تماشاگران را به خود جلب می‌کنند. غار سـدنمکی یا غار پنجه عقاب هم به همین صورت نامگذاری شده‌اند. تعدد غارها به قدری زیاد است که نامگذاری بعضی از غارها را سخت کرده است.

گل کلم‌های نمکی

یک مزرعه وسیع گل کلم در دل کوهی از نمک، این منظره حیرت‌انگیز، یکی از مشهورترین زیبایی‌های گنبد نمک دشتی است. البته این گل کلم‌ها که دره را یکدست فرش کرده‌اند خوردنی نیستند بلکه کلم‌هایی از جنس بلور نمکی‌اند؛ نمک‌ها به صورت غنچه‌هایی کنار هم باز شده و یک منظره باشکوه از مزرعه کلم‌های نمکی به‌وجود آورده‌اند. گویی در آنجا نمک، گل کرده و شکوفه داده است. وجود چشمه‌های نمکی و روان بودن آب آنها با موسیقی بسیار ملایمش و دیواره‌های زیبای رنگارنگ، به دره زیبایی بیشتری بخشیده است.

یک مزرعه وسیع گل کلم در دل کوهی از نمک، منظره حیرت‌انگیزی به‌وجود آورده. گل کلم‌هایی که دره را یکدست فرش کرده‌اند، خوردنی نیستند بلکه کلم‌هایی از جنس بلور نمکی‌اند

از دیگر مناظر مشـهور و جذاب این گنبد نمک، یخچال‌هایی است که به جای سرما، گرمـا را نگه می‌دارنـد. البته در واقـع اینها یخچال نیستند و بهتر اسـت به آنها بگویند نمک‌چال. اما به خاطر شـباهت عجیبی که به یخچال‌های یخی دارند، به این نام مشهور شده‌اند. این یخچال‌ها حاصل حرکت ثقلی توده‌های نمکی در جهت شیب زمین هستند و در حاشیه کناری گنبد تشـکیل شده‌اند و محوطه داخل آنها هم بسیار گرم و مرطوب است. در گوشه و کنار صخره‌های نمکی به‌خصوص نزدیک به یخچال‌ها، آبشارهای زیبای نمکی جلوه‌ای دیگر از زیبایی‌های گنبد نمکی جاشک را به نمایش می‌گذارند و چهره‌ای بس روح‌نواز و دلنشین به آن می‌بخشند. این آبشارها در واقع مسیر طبیعی جریان آب گنبد بوده اسـت و در فصول کم‌آبی به واسـطه تبخیر کامل آب، بلورهای زیبای نمکی ضخیمی در جهت جریان و به‌ویژه در مسـیر آبشـارها ایجاد کرده که با لغزش آب بر روی بلورهای نمکی و تابش آفتاب، منظره‌ای شگرف و چشم‌نواز ایجاد کرده است. این پدیده نادر در اواسط بهار تا تابسـتان و اوایل پاییز دیده می‌شود. هر از چند گاهی هم چشمه‌هایی نمکی وجود دارد که آنها هم زیبایی خاص خودشان را دارند. بعضی از این چشمه‌ها آب و نمک را باهم به بیرون پرتاب می‌کنند. مثل اینکه جای‌جای کوه، فواره‌هایی کار گذاشته‌اند که نمک را به صورت خمیری فشرده و همراه با آب از درون کوه به هوا پرتاب می‌کنند.



نگهبان‌های استوار

انگار تا نام آن‌ها به دیو و جن پیوند نخورد، احساس آدم از دیدن‌شان ارضا نمی‌شود. پس بی‌دلیل نیست که به ستون‌های بلند چندده متری گنبد نمک، دودکش جن یا تخت دیو می‌گویند. ستون‌هایی بلند با قله‌هایی که گاهی از بدنه‌شان هم پهن‌تر اسـت. اینها همان صخره‌ها و کوه‌هایی هستند که در طی سال‌ها، باد یا جریان‌های آب، خاک‌های نرم و سست اطراف‌شان را فرسوده و برده‌اند و این پدیده قارچ‌مانند را باقی گذاشته‌اند.

در ایران، تخت دیوهای زیادی وجود دارد؛ در زنجان، اطراف گرمسار، نزدیک قم و چند جای دیگـر. یکی از جاهایی هم کـه به خاطر همین اختلاف در میزان فرسـایش سنگ‌ها، به شـکل تخت دیو یا دودکش جن درآمده، همین گنبد نمکی جاشَـک اسـت. این ستون‌های استوار، مثل غارهای منطقه، به تناسـب شکل‌شـان نامگذاری شـده‌اند؛ مثلا ستون انگشت خدا و کلاه به سر. دیدن سـتون‌ها از نزدیک این فکر را تداعی می‌کند که با این قد و قواره رعنا و شکل و شمایل پرجذبه، نقش نگهبان‌های باغیرت گنبد را بازی می‌کننـد. نگهبانانی که فقط باید از نمک‌های این‌جا پاسداری کنند چرا که این همه نمک و شوری، مجالی برای زندگی باقی نمی‌گذارد؛ نه گیاهـی و نه جانوری. آنچه مقابل روی است، فقط خاک است و نمک که پا روی شانه هم گذاشته‌اند و گویی برای رسیدن به آسمان از هم سبقت می‌گیرند. هرچند در ارتفاعات نزدیک به قله، در قسمت‌های کوچکی که آهک وجود دارد، گیاهان مقاومی مانند گون، گیشدارا و قیج و همچنین در فصل زمستان و بهار بعضی گیاهان فصلی می‌رویند. همین‌طور یکی دو دره‌ای که از وجود نمک‌شارها در امان مانده‌اند، درختچه‌های کُنار، اشک و بادام کوهی و همچنین گلسنگ‌های زیبای چندمتری بر روی دیواره‌های دره، سبز شده‌اند. این دره‌ها بیشتر در ناحیه شمال‌شرقی گنبد قرار دارند. دیدن آنها هم خالی از لطف نیست.

از طرفی آب شور و غیرقابل شرب و نداشتن پوشش گیاهی برای تغذیه، اجازه زندگی به گونه‌های جانوری را هم نمی‌دهـد. از اوایل بهار تا اوایل پاییز که اصلا موجود زنده‌ای ندارد، اما زمسـتان که آب بیشتر می‌شود و شوری‌اش کمتر، چند گونه از مارمولک‌ها و خفاش‌ها دیده شده‌اند. البته پایین کوهپایه‌ها و کمی با فاصله از دامنه، پرندگانی مثل کبک، تیهو، کبوتر، جغد و جانورانی مانند کفتار و شغال زندگی می‌کنند، ولی معمولا حریم‌شان تا نزدیکی‌های کوه نمکی بیشتر ادامه پیدا نمی‌کند. گفته می‌شود در گذشته، گونه‌هایی از پستانداران که به شوری مقاوم‌اند و اصلا نمک غذایشان است، مثل قوچ و کل، اینجا بوده‌اند که به خاطر شکارهای بی‌رویه حالا اثری از آنها نیست. همان قوچ و کل‌هایی که افسانه‌های محلی‌های آنجا را هم جان داده‌اند. کوه نمک دشتی، با همه زیبایی‌اش، مجالی برای زندگی جاندار نمی‌گذارد، اما به‌خاطر شگفت‌انگیزی‌اش همیشه زنده به نظر می‌رسد. اگر زنده نبود که این همه افسانه برایش ساخته نمی‌شد■

{راهنمای سفر}

کجاست؟
گنبد نمک دشتی در جنـوب غـرب اسـتـان بوشهر و در شهرستان دشتـی واقـع شـده. در غـرب ایـن گنبد روستـاهـای گنخک و جاشک و در شرق آن روستاهـای باغـان و درویشی قرار دارند.

چگونه باید رفت؟
بـرای رفتـن به گنبد نمکی دشتـی، باید از شهر بوشهـر به سمت خورموج و پس از آن به سمت بندر کنگان بروید. در فاصله ۱۴۴ کیلومتـری از شهـر بوشهر و وقتی حدود ۶۰ کیلومتر از شهر کوچک خورمـوج به بیـرون آمده‌اید، در نزدیکی روستای گنخک، کم‌کم سرو کله ارتفاعات گنبد نمکی پیدا می‌شود.

تا پای گنبد
برای اینکه بتوانید با ماشین شخصی‌تان تا پای گنبد بروید و احیانا در بین نمکزارهای برآمده کوهپیمایی کنید، سه کیلومتر که از روستای گنخک بیرون آمدید، وارد جاده‌ای خاکی می‌شوید که به معدن قدیمی سنگ نمکی که قبلا در منطقه فعالیت می‌کرده، می‌رود و از سمت شرقی گنبد، بعد از پل روستای کردان جاده‌ای خاکی را به سمت گنبد پیش گرفته تا به پای کوهپایه‌های گنبد برسید.



{امامزاده}

مزاری در مرزرود

زیارت امامزاده عبدالصالح، مرزرود مازندران

فرشته سپهر / عکس: محمد رضایی

وقتی صحبت از مازندران می‌شود همه به یاد دریا و ویلا و تعطیلات می‌افتیم اما بسیاری نمی‌دانیم بخشی باارزش از تاریخ ایران در این سرزمین سرسبز جای دارد که ناشناخته و فراموش شده است؛ ناشناخته‌هایی به جا مانده از طبرستان قدیم. گروهی از این شگفتی‌های تاریخی و معماری، برج‌های آرامگاهی‌اند و یکی از معدود برج‌های به‌جامانده امامزاده‌ای است در مرزرود ساری؛ عبدالصالح. برای رسیدن به امامزاده عبدالصالح باید از ساری به سمت فرح آباد حرکت کنیم. در سمت راست جاده به یک فرعی می‌رسیم و تابلویی می‌بینیم که روی آن نوشته: پنبه چوله. در این مسیر پیش می‌رویم، از روستاهای آبمال و کردخیل می گذریم و به یک دوراهی می‌رسیم که از یک سو به پنبه چوله و از سوی دیگر به مرزرود می‌رود. در مرزرود که سراغ امامزاده را بگیرید، ناگهان برجی بزرگ را در برابر خود می‌یابید و در برابر عظمتش سر خم می کنید.



امامزاده عبدالصالح در روستای مرزرود ســاری و در یک گورستان قدیمی قرار گرفته. روزگاری درختانی آزاد و کهن همراه همیشگی و هم‌قدمت امامزاده بودند و شماره و شناسنامه داشتند اما امروزه از آن همه خبری نیست و تنها تک درختی کهنسال روبه‌روی امامزاده باقی مانده که تنه قطورش ســند قدمت آن اســت. طبرستان به علت وضعیت خاص اقلیمی از ایام باستان خاستگاه، جایگاه و پایگاه اقوام و خانواده‌های حاکمان مختلف محلی بوده اســت. گرچه از قرن دوم هجــری نمایندگان خلفــا در این منطقه حکمفرمایی می کردند اما کم کم سادات حسنی و حسینی توانستند میان مردم محبوبیت و حاکمیت بیابند. گرچه اسناد اندکی از قدمت این امامزاده در دست است، کارشناسان از روی معماری بنا بر این عقیده‌اند که این برج حدود قرن‌های هشت و نه هجری ساخته شده است. از آنجایی که در آن زمان سادات علوی بر طبرستان حکومت می کردند حضرت امامزاده مرزرود هم از این خاندان هستند. اما اهالی مرزرود پشــت در پشت معتقدند که امامزاده عبدالصالح از نوادگان شخص امام موسی کاظم(ع) هستند. بدین ترتیب هم روایات تاریخی و هم روایات شفاهی و مردمی این آرامگاه را از آن فرزندی از خاندان پیمبر(ص) می‌دانند.

راز و رمزهای برج

بنای امامزاده برجی است شاهکار، یادگار طبرستان قدیم. بخش اصلی این بنا گنبد رُک هشت ضلعی آن است. گنبد نمادی از تبدیل کثرت به وحدت و صعود به آسمان است. شکل گنبد به دو دسته نار و رُک تقسیم می‌شود. گنبد نار مثل گنبد مسجد گوهرشاد و مسجد امام اصفهان اناری‌شکل است. در معماری گذشته ایران سه نوع گنبد رک هرمی، مخروطی و اُرچین یا پله‌پله دیده می‌شود که هر کدام در منطقه و اقلیمی خاص ساخته می‌شده است. بعضی از آرامگاه‌های برجی ایران افزون بر کارکرد آرامگاهی، به خاطر بلندی و ارتفاع زیاد نقش نشانه راه و میل هم دارند. بانی بعضی از این برج‌ها همان شخصیتی است که در آن آرمیده که پیش از درگذشت تدارک ساخت آن را دیده بوده است یا اینکه به دست بازماندگان و جانشینان بر بالای آرامگاه بنا شده‌اند. نخستین آرامگاه‌های از این دست در سرزمین ایران چهارضلعی گنبددار بودند. در زمان سلجوقیان ساخت برج بر بنای چهارگوشه ارجح شد. چند تن از اعضای خاندان سلسله‌های شیعه مذهب سواحل دریای مازندران برج‌های آرامگاهی برای خود ساختند و کم کم ســاخت این نوع برج‌های آرامگاهی رواج پیدا کرد. استفاده از گنبدهایی با شیب زیاد در طبرستان به علت بارندگی زیاد، برای دفع رطوبت مناسب بود. غالب این بناها از جنس عالی‌ترین نوع آجر پخته هستند.

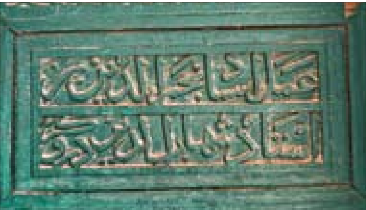
بنای امامزاده عبدالصالح ابتدا به صورت یک آرامگاه برجی تک بوده است که بعدها در زمان قاجار اتاق مسجد را به آن اضافه کردند، بر بالای گنبد کلاهکی بوده که بعدها به سرقت رفته است. این کلاهک که شنگرک نام داشت و نشان‌دهنده مرکز گنبد بود، برای جلوگیری از نفوذ آب به داخل گنبد و تمیز کردن برف‌هایی که بر بالای گنبد می‌نشسته به کار می‌رفته است. برای تمیز کردن دور گنبد طنابی را به دور آن حلقه می کردند و به این وسیله به دور گنبد می‌چرخیدند و آن را تمیز می کردند. از دیدگاه معماری دوران اسلامی ارتفاع زیاد این بناها ترکیب‌بندی مناسبی میان زمین و آسمان است و ارتفاع برج اوج گرفتن به سمت آسمان

زیارت امامزاده
مرزرودی‌ها معتقدند که تمام هفته را کار کنند و آخر هفته به زیارت بروند، تا با آقا درددل کنند و حاجت بگیرند و برای آغاز هفته دیگر از او یاری بخواهند

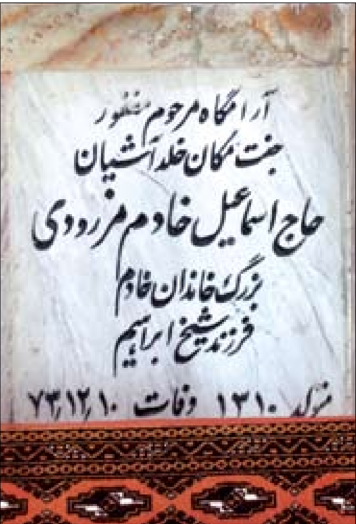
همراهان همیشگی
روزگاری درختان انبوه یار و همراه امامزاده بودند اما امروزه دیگر از آن درختان خبری نیست و قبرها همراهان همیشگی این آرامگاهند

مقیم و ماندگار
نام صاحب این سنگ گور که در اتاق مسجد به خاک سپرده شده، حرف های بسیاری برای گفتن دارد. هم اهل روستای مرزرود بوده و هم خادم خدوم امامزاده. حتی مرگ هم نتوانسته حاج اسماعیل را از امامزاده دور کند(راست)

کتیبه ای بر در
نام استادکاران قدیم طبرستان اگر بر این در حک نمی شد و منوچهر ستوده این نام‌ها را در اثرش ثبت نمی‌کرد، برای همیشه فراموش شده بود
دری که رنگ شد(چپ،بالا). متاسفانه در چوبی نفیس با همه نجاری و خراطی و گره کاری های استادانه قدیمی، ناشیانه رنگ شده و دستگیره ای نامتناسب با ارزش تاریخی آن بر آن پیچ کرده اند. شایسته است تا متخصصان مرمت تا دیر نشده یا باز دزدیده نشده، به داد این در برسند (چپ، پایین)







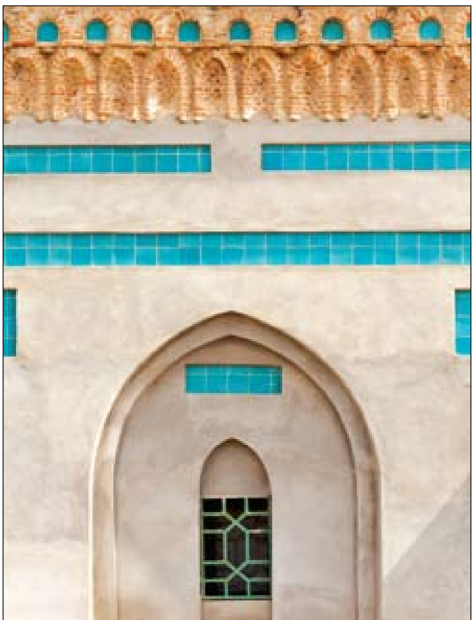
است. عظمت بنا نشان‌دهنده عظمت شخصیت صاحب آرامگاه بود. طاقنماهای چهارسوی بنا در نمای خارجی آن که در قسمت شرقی اتاق مسجد به آن چسبیده و اکنون فقط در سه سمت دیگر طاقنما موجود است هم نشان عظمت و بزرگی‌اند. بنا دارای دو نماست؛ نمای دور و نمای نزدیک. در برج‌های آرامگاهی با افزایش ارتفاع بنا از دور عظمت فوق‌العاده‌ای دارد اما از نزدیــک دیگر ارتفاع مثل قبل خودنمایی نمی کند. جــزء جزء بنا مثل طاقنماها و کاشــی کاری‌ها را به خوبی می‌بینیم. در جایی که گنبد به بدنه چهار گوش می چسبد از روشی به نام رسمی‌بندی استفاده می کردند که در حکم مفصلی اتصال‌دهنده بود. زمانی که می‌خواستند از گنبد هرمی به یک بدنه مستطیل شکل برسند برای زیبایی نما و آزار ندیدن چشم از رسمی‌بندی استفاده می کردند. دکتر منوچهر ســتوده در «از آستارا تا استرآباد» از کاشی‌هایی نام‌برده‌اند که بالای سر طاقنماها در دو ردیف کار شده‌اند. یکی از مایه‌های هویت معماری ایرانی استفاده از مصالح بومی بوده است. از آنجا که چوب در طبرستان از مصالح بومی بوده، پنجره سقف داخلی اتاق مسجد را از چوب می‌ساختند. از آجر هم برای دیوارهای خارجی و از سفال برای سقف استفاده می‌شده است.

امروز کلاهک بالای گنبد در کار نیست و دزدیده شده است. از پنجره‌های چوبی هم دیگر خبری نیست و به جای آنها پنجره‌های فلزی نشسته است. در مرمت بنا روی آجرهای نما را سیمان سفید کشیده‌اند و تنها بخش کوچکی از دیواره زیر گنبد آجری است. به جای کاشی‌های زیبای کهن هم از کاشی‌های جدید آبی که هیچ همخوانی‌ای با قدمت بنا ندارند، استفاده شده است.

در معماری دوران اسلامی ارتفاع این بناها ترکیب‌بندی مناسبی میان زمین و آسمان و اوج گرفتن به سمت آسمان است. عظمت بنا نشان‌دهنده عظمت شخصیت صاحب آرامگاه بود

صنایع سنتی

به کارگیری مصالح بومی یکی از اصول معماری ایرانی اســت. در طبرستان چوب حرف اول را می‌زده است. در اینجا باید در پی صنعتگرانی باشیم که آثاری چوبی خلق کرده‌اند که گذشت زمان چیزی از زیبایی آنها کم نکرده است. در مسجد چوبی است و کنده کاری‌هایی ماهرانه دارد که چشم هر بیننده‌ای را محو تماشا می کند. اما دیگر چهارچوب قدیمی در کار نیست و به جای آن از چهارچوبی جدید استفاده شده است. دکتر ستوده کتیبه‌های کنده شده بر در چوبی را این‌طور ثبت کرده‌اند که بر بالای لنگه راست عبارت «عمل استاد نجم‌الدین، استاد شهاب‌الدین دروگر» و بر لنگه چپ عبارت «فی شهر ربیع الاول لسنه ست و اربعین و ثمانمائه» نوشته شده بوده است. در دیگری هم درون اتاق مسجد قرار دارد که به اتاق امامزاده باز می‌شود. این در هم مثل در اصلی کنده کاری دارد. با توجه به گفته اهالی، این دو در یک بار دزدیده شد اما دزد خود آن را پس آورد و سرجایش گذاشت. حاج‌آقا نوری – خادم امامزاده – با



نادیده نادر
چنین گنبدی را در جای دیگری جز طبرستان نمی‌توان دید. آثاری از این دست در گوشه و کنار ایران کم نیستند که با همه زیبایی‌شان در ایران و جهان شناخته شده نیستند

ستوده پیشگام
دکتر منوچهر ستوده نیم قرن پیش از آنکه معدود مجلاتی مثل سرزمین من به فکر شناسایی آثار ایران بیفتند، با دوربین خود همه این شگفتی‌ها را برای ما ثبت کرد

زبان شیرین خود می گوید: «وَچه مه سِن هِشتاد ساله. مِن چیزایی بَدیمه که شِمه سن قد نَدِنه وِشون اولاد پِیغمبر(ص) هَستِنه. نَونه وِشونه بی حُرمِتی هاکنِن، مَردی دِرِ بَدِزدیه بَوردِ وِرِ خو نَوردِ از غم و غِصه، دِرِ بِیته پس بی یارده». یعنی: من ۸۰ سالم است. چیزهایی دیده‌ام که شما خیلی جوان‌تر از آنید که بدانید. اینها اولاد پیامبر(ص) هستند. نباید به آنها بی احترامی کرد. یکی در را دزدید ولی از ناراحتی خوابش نمی‌برد؛ برای همین در را پس آورد.

به گفته اهالی تمام سقف امامزاده هم کنده کاری بوده که امروزه اثری از آن نیست و همه از میان رفته‌اند. زیر پارچه پوشش مقبره صندوقی چوبی قرار دارد که به گفته دکتر ستوده بر لبه بالای آن و بر دو چهارپایه اصلی آن آیات یک تا سیزده سوره الفتح کنده شده است که با بسم‌الله آغاز می‌شود. متاسفانه تمام کنده کاری‌های آن را دزدیده‌اند و فقط چهارچوب بنا و کنده کاری‌های بخش شمالی آن باقی مانده است.

بنده پاک خدا

در مسجد در گذشته دارای دستگیره‌ای به شکل گاو بوده است. به گفته اهالی، امامزاده عبدالصالح زمانی که به این مکان می‌آید نزد کشـــاورزی می‌رود و از او می‌خواهد که مقداری غذا برایش بیاورد. کشـــاورز زمانی که برای آوردن غذا می‌رود، آقا عبدالصالح کاری می کند تمام مزرعه او محصول بدهد و ســپس آن را درو می کند. کشـــاورز که دوســـت داشـــته جشـــن درو بگیرد، وقتی می‌آید و این صحنه را می‌بیند، آقا را زخمی می کند. آقا هم به جنـــگل می‌رود. گاو یکی از اهالی هـــر روز می‌رفته جنگل و غروب برمی گشته. صاحب گاو حیوان را تعقیب می کند و می‌بیند که گاو برای این به جنگل می‌رفته تا آقا عبدالصالح که زخمی شده بوده از شیرش استفاده کند. این شد که شکل آن گاو را برای دستگیره در اســـتفاده کردند. حاج‌آقا نوری در این باره می گوید: «جان خِدا قدرتِ دور که شِـــه بَنده‌های پاک هِوا رِه دانه، بَدیه اولاد پیغمبر، اینجه بی‌او و غِذا دِرِ این گو رِه راهنِمایی هاکرده وِره کمِک هاکنه». یعنـــی: قربان قدرت خدا بروم که بنده‌های پاکش را تنها رها نمی کند. دید اولاد پیمبر(ص) تنها بدون آب و غذاست، این گاو را هدایت کرد تا به او کمک کند.

به گفته اهالی، در اتاق مســـجد مقبره افرادی بـــوده که خود را از مـــردم عادی بالاتر می‌دانستند و نمی‌خواستند در گورستان دفن شوند. پس دستور دادند آنها را در اتاق مسجد کنار امامزاده دفن کنند. پس از مدتی که رطوبت این مکان را خراب کرد، کف زمین را کندند و دوباره آن را با خاک پر کردند. اجساد این افراد را هم که فقط استخوان‌هایشان مانده بود، بیرون کنار مردم عادی دفن کردند و امروز فقط قبر خادم قدیمی امامزاده، حاج‌آقا اسماعیل در اینجاست. سید خانم، همسر حاج‌آقا نوری می گوید: «گِل وِشونه تَن نَیته، آدِما با هم چه فرقی دارِنه همه بَنده خِدامی چه وِنه شِه خِده همدیگه توم بالاتِر بدونیم». یعنی: به خاطر کبر و غرور بسیار، خاکی که در آن دفن بودند آنها را نپذیرفت تا آنها را از خاک بیرون کشیدند و کنار مردم عادی دفن کردند. همه ما آدم‌ها بندگان خدا هستیم. پس چرا باید خودمان را از دیگری سرتر بدانیم.

مازندرانی‌ها مرزرود را با امامزاده صالحش می‌شناسند. در گذشته کنار امامزاده در روزهای پنجشنبه و اعیاد فطر و قربان و پیش از نوروز بازار پررونق هفتگی برگزار می‌شده است

شکوه رمضان و محرم

مازندرانی‌ها مرزرود را با امامزاده صالحش می‌شناســـند. به گفته اهل مرزرود در گذشته کنار امامزاده در روزهای پنجشنبه و اعیاد فطر و قربان و پیش از نوروز بازار پررونق و شلوغ هفتگی برگزار می‌شده است. مردمی که از دور و نزدیک برای زیارت می‌آمدند، در بازار هم دوری می‌زدند. اما امروزه فقط روزهای پنجشنبه و جمعه امامزاده شلوغ می‌شود. مردم برای فاتحه خواندن و ادای نذورات و برگزاری روضه می‌آیند. برای آنکه صوت قرآن در تمام امامزاده طنین‌انداز شود بر بالای پنجره‌ها بلندگوهایی نصب شده است. علاوه بر این در روزهای نوزدهم تا بیســـت و یکم رمضان تعزیه برگزار می‌شود. در ماه محرم هم مراسم تعزیه دارند. شب هفتم محرم اهالی در خانه‌هایشان غذا می‌پزند و غذا را به امامزاده می‌آورند و بین مردم تقسیم می کنند. ولی براساس یک رسم قدیمی هر سال روز تاسوعا اهالی مرزرود به روستای قادیکلا که در همسایگی آنهاست می‌روند و روز عاشورا اهالی روستای قادیکلا به مرزرود می‌آیند و در امامزاده عزاداری می کنند. بنابر گفته حاج‌آقا نوری که آشپز امامزاده هم هست، فقط در روز عاشورای سال گذشته ۹۰۰ کیلو برنج پختند. مردم معتقدند که اگر این آیین هرساله انجام نشود، هفت سال در هر دو روستا قحطی خواهد آمد و باغ‌ها محصول نخواهند داد. به امید دیدار همه شما در رمضان و محرم در مرزرود ■

{طبیعت}

یک جهان در یک گلستان

سفر به پارک ملی گلستان که تنوع اقلیمی و گونه‌های گیاهی و جانوری‌اش مقام اول را در خاورمیانه دارد

سمیه قدمنان / عکس: ابوطالب ندری

درختان بلندقامت اینجا با پوست‌های ضخیم و چین خورده، عمر طولانی‌شان را به رخ می کشند. جویبارهای کوچک و بزرگ، لابه‌لای این درختان کهنسال پیچ و تاب می‌خورند و گاهی آبشار کوچکی می‌شوند. صدای باد در کوه‌ها می‌پیچد، بز نر بزرگی بالای صخره‌های سخت و صعب‌العبور پارک ملی گلستان چرا می کند و سر تکان می‌دهد، احتمالا باید ارباب گله‌ای باشد. اینجا برای همه جانداران زندگی مهیاست؛ منطقه‌ای است حفاظت شده و تقریبا دور از دسترس آدم‌ها، تا جانداران، چه گیاهی و چه جانوری بتوانند زیست خود را تجربه کنند. سه اقلیم منحصربه‌فرد در یک منطقه گرد آمده و ذخیره‌گاهی زیست‌کره شکل گرفته تا گونه‌های گیاهی و جانوری بی‌نظیر در آن زندگی کنند. اینجا همه چیز بکر و دست نخورده است؛ منطقه‌ای که زیبایی‌ها یک‌جا گرد هم آمده‌اند تا قطعه‌ای از این کره خاکی، توجه همگان را به خود جلب کند.



هرچند سرتاسر مناطق شمالی را کم و بیش درختان سبز و جنگل‌های پهن‌برگ فراگرفته اما اینجا را پارک ملی می‌نامند چرا که رنگ و بوی تازه‌ای دارد. اینجا منطقه‌ای منحصربه‌فرد است؛ زیستگاه حیات‌وحش. در جاده به سمت پارک ملی که می‌آمدیم تابلوهای دورقرمزی را دیدیم که هشدار احتیاط عبور حیوانات اهلی و وحشـــی را می‌دادند؛ تابلوهایی که خبر از زندگی جانوران متنوع در این منطقه می‌دهند. روزگاری اینجا شکارگاهی بود که جان جانوران تفریح روزهای شکار انسان می‌شد، ولی با گذشت زمان همگان متوجه شدند که این میراث باید حفظ شود. حالا همه «منطقه حفاظت شده آلمه وایشکی» را به نام پارک ملی گلستان می‌شناسند.

جنگل تاریخی

اینجا سال‌هاست که محل زندگی است؛ از میلیون‌ها سال پیش، قبل از عصر یخبندان، همان زمانی که پایان دوره زندگی دایناسورها هم بود. اما بعد از آن یخبندان بزرگ که جنگل‌های اروپا از بین رفت، این جنگل‌ها دست نخورده باقی ماند. امروزه در اروپا به این جنگل‌ها، جنگل‌های فسیل می‌گویند. البته فقط عمر طولانی نیست که باعث می‌شود تا این همه زیبایی در کنار یکدیگر جمع شوند و کارشناسان، تنوع اقلیمی و تنوع بســـیار زیاد گونه‌های گیاهی و جانوری را مهم‌ترین ویژگی منطقه عنوان کنند؛ پارک ملی گلستان وسیع است و هر گوشه‌اش به اقلیمی می‌رســـد؛ از طرفی به مناطق خشک و نیمه‌خشک شرق و شمال استان خراسان‌شمالی و سمنان و از طرفی به جنگل‌های مرطوب خزری یا هیرکانی متصل است. درخت‌های این پارک در انتهای جنگل‌های هیرکانی قرار دارد؛ همان مجموعه درختان پهن‌برگی که سراسر شمال کشور را فرا گرفته‌اند. این منطقه بیش از نیم قرن از حفاظتش می‌گذرد و عناوینی چون اولین پارک ملی، ذخیره‌گاه زیست کره، رتبه یک خاورمیانه و رتبه شش جهانی در امر حفاظت، قدمت و مدیریت را با خود همراه دارد. ســـیزده سرمحیط‌بانی و محیط‌بانی شـــب و روز درحال محافظت از پارک هســـتند؛ هر چند پارک با آن وســـعت ۹۱ هزار و ۸۹۵ هکتاری‌اش، نیاز به محیط‌بانان بیشـــتری دارد ولی همین‌ها هم از جان مایه می‌گذارند تا این کمبودها جبران شـــوند. علی غلامی، محیط‌بانی کــه ما را همراهی می‌کند، برایمـــان از اتفاقاتی که اینجا تجربه کرده می‌گوید و اینکه همه آن اتفاقات دیگر جزئی از خاطراتش شده؛ از تعقیب شکارچیان، از حمله حیوانات درنده، از زخمی شدن همکارانش توسط شکارچیان و نقص عضوشان و از زیبایی‌های منحصر به فردی که شاید هیچ یک از ما در طول عمر خود هرگز آنها را تجربه نخواهیم کرد.

پارک ملی گلستان با میلیون‌ها سال قدمت، وسیع است و هر گوشه‌اش به اقلیمی می‌رسد؛ از طرفی به مناطق خشک و نیمه‌خشک و سمنان و از طرفی به جنگل‌های مرطوب خزری یا هیرکانی متصل است

۸ ایستاده بر بلندا
این قدیمی‌ترین نژاد گوسفند وحشی است؛ بزرگ‌ترین قوچ ایران، قوچ اوریال. قوچ بزرگی که با شاخ‌های کج خود روی کوه‌های سنگی می‌ایستد و به نشانه‌ای از پارک تبدیل شده. پارک ملی گلستان، یکی از اصلی‌ترین زیستگاه‌های قوچ اوریال در ایران به حساب می‌آید / عکس: علی مهاجران

هر ورقش دفتری

برای دیدن اینجا در جـــاده‌ای قدم می‌گذاریم که ما را تـــا انتهای پارک همراهی می‌کند. در دو طرف جاده، کوه‌ها همچون ســـتون‌های ســـر به آسمان کشیده، ایستاده‌اند و گذر ما را تماشا می‌کنند. رمضانعلی رستاقی که سرپرست پارک ملی گلستان است می‌گوید: «این کوه‌ها و صخره‌ها جایگاه کل‌ها و بزهایی است که در این منطقه جولان می‌دهند». آن طرف پارک، جایی که دیگر از کوهستان خبری نیست، همه‌چیز تا بی‌نهایت بی‌حد و حصر است؛ اینجا دشت «میرزابایلو» است؛ جایی که آهوها در آغوش باد جســـت‌وخیز می‌کنند. جواد ســـلیاری ـ کارشناس پارکداری پارک ملی گلســـتان ـ که مـــا را همراهی می‌کند، با غـــرور به یکی از شاخصه‌های منطقه، یعنی «زغفران آلمه» اشاره می‌کند. زغفرانی که با گل‌های زیبای زردرنگ، هرساله با پایان سرمای زمستان، صدای آرام و گوشنواز آب‌هایی که با ذوب برف‌ها در رگ‌های زمین جاری شده‌اند را به رنگ‌های زیبای خود می‌آرایند و شروع دوباره زندگی را نوید می‌دهند. اینها تنها زغفران زرد وحشی دنیا هستند و فقط تا پایان آب شدن برف‌ها در اوایل بهار به چشم می‌خورند و دوباره سر در زمین فرو می‌برند. منطقه «یکه برماق»، بعد از تختی آلمه قرار گرفته. جایی است که چهار سال پیش در آتش ناآگاهی انسان سوخت و دشت، درختچه و درخت همه



آبشار آق‌سو
کنار هم قرار گرفتن اقلیم‌های متفاوت باعث شده تا پارک ملی گلستان، یکی از مهم‌ترین زیستگاه‌های حیات در ایران به حساب آید. در اینجا یک‌سو کوهستان است و دیگر سو جنگل و این هم آبشار معروف آق‌سو که یکی از زیباترین قسمت‌های این منطقه است









▲ سلاطین صخره‌ها
نه‌تنها کل و بزها می‌توانند به راحتی روی صخره‌ها بایستند، بلکه از این طرف به آن طرف می‌پرند. اینها سلاطین صخره‌ها هستند، جانورانی که با اتکا به سم‌های خود به‌خوبی تعادل خود را حفظ می‌کنند

> ذخیره‌زیست
پارک ملی‌گلستان، از مهم‌ترین مناطق زیست برای جانوران ایران است. چکاوک‌های درختی در ارتفاعات آن تخم‌گذاری می‌کنند، روباه‌ها دردشت‌ها به دنبال شکار هستند و کرم‌ها، مارها و مارمولک‌ها همه‌جا هستند. این پارک که به‌عنوان ذخیره‌گاه زیست‌کره، تحت حمایت سازمان‌ملل است، گونه‌های جانوری و گیاهی نادری در خود جاداده‌است



خاکستر شدند. درختانی که جان سالم به در بردند، هنوز زخم سوختگی بر چهره دارند. محیط‌بانان، از شروع فصل گرما تا اواخر پاییز همیشه نگران آتش‌سوزی هستند؛ مخصوصا در این مناطق و با آتشی که به دست انسان روشن می‌شود. در سال ۸۵ بیش از ۱۱۰ هکتار از منطقه یکه برماق به آتش کشیده شد؛ حکایت بی‌احتیاطی‌ها همچنان باقی است! کنار هم قرار گرفتن سه اقلیم متفاوت باعث شده تا هزاران نوع حیات گیاهی و جانوری متنوع که صدها چرخه تغذیـــه را در دل دارند، رقم بخورد. آن‌قدر متنوع، که از چهار گونه درختی «آندمیک» و بومی ایران، سه نوع آن یعنی درخت انجیلی، درخت ســفید پلت و درخت لرگ در اینجا ثبت شده‌اند. پارک ملی گلستان، زیستگاهی مناسب برای زندگی گیاهی است. درختان انجیلی، همان‌هایی که شاخه‌های زبرو پیچ خورده‌ای دارند، آن‌قدر که گاهی به نظر می‌رسد، گره کوری خورده‌اند و بازشدنی هم نیستند، با آن شاخه‌های جوش‌خورده‌شان جلوه‌ای دیگر به پارک می‌دهد. آلوچه جنگلی با میوه‌های خوشمزه قرمز رنگی که بی‌درنگ کسی که می‌خوردش چشم‌هایش را از ترشی به هم می‌فشارد و بزاق تند ترش‌مزگی را کنار دهان جاری می‌کند، اسپرس با گل‌های بنفش‌اش و ارس همیشه پابرجا، رنگ و لعاب وصف‌ناپذیری به پارک داده‌اند. کم نیستند گیاهان دارویی و صنعتی که هرسال وقت بار دادن‌شان، دانشجویان و محققان زیادی را به کوه و کمرها و حاشیه‌های رودخانه‌ها و پای درختان کهنه می‌کشانند.

جنگلی پر از حیات

کافی است بی‌سرو صدا و پیاده، کمی از جاده وسط، به سمت داخل منطقه برویم و کمی هم صبر کنیم تا طبیعت بکر جانوری منطقه، کم‌کم روی شگفت‌انگیز خود را نمایان کند. گاهی از دور چند مرال به چشم می‌آیند که در کنار جویباری نشسته‌اند. کوچک‌ترین صدای پا یا حرکتی مشکوک کافی است تا در چشم به هم زدنی از مقابل چشمان‌مان ناپدید شوند. شاید از پرنده‌ها، بخصوص عقاب و باز و دیگر شکارچیان پروازی، فقط صدایشان نصیب شود. آنها معمولا در بالاترین نقاط پرواز می‌کنند. عقاب طلایی هم که بلندپروازی و تیزبینی‌اش وجه بارز تمایزش با سایر پرندگان شکاری است، گونه دیگر مهم جانوری اینجاست که بالاترین نقاط کوه‌ها و صخره‌ها را برای لانه‌سازی انتخاب می‌کند. اما کبک‌ها، گنجشک‌ها و گاهی هم پرستوهای بهاری؛ اگر خوب دقت کنیم، به چشم می‌آیند. پروانه‌ها و حشرات هم که شاید به اندازه قدم به قدم ما، تنوع داشته باشند، رنگ به رنگ و اندازه به اندازه و نوع به نوع، روی گل‌ها و زیر بوته‌ها و کنار جوی‌ها به چشم می‌خورند. چشم را به هر طرف که بگردانیم، رنگی از زندگی خودنمایی می‌کند. محیط‌بان همراهمان می‌گوید برای دیدن قوچ‌ها باید به تپه‌ماهورها برویم. هر چند مســیر سخت است ولی ارزشش را دارد. قوچ‌های باابهت با شــاخ‌های بزرگ پیچ‌خورده؛ پیچشی که زمان طولانی زندگی‌شان را به‌نمایش گذاشته و همراه‌شان میش‌هایی که در تپه ماهورهای بعد از دشت میرزابایلو می‌چرند و روزگار می‌گذرانند. نزدیک‌شدن به آنها، به همین سادگی نیست، باید طوری نزدیک شویم که نه صدا و نه بوی ما را حس کنند. فقط کافی است که یکی‌شان چشمش به ما بیفتد، آن‌وقت است که همه‌شان لحظه‌ای به تماشای غریبه چشم در چشم می‌ایستند و بعد در چشم به هم زدنی ناپدید می‌شوند. پیش از این محیط‌بان همراهمان گفته بود اگر خوش‌شانس باشیم در جنگل‌های انبوه، می‌توانیم مرال‌ها را از نزدیک ببینیم. شانس با ما یار است و آنها را این‌بار از نزدیک می‌بینیم، همان گوزن‌های ایرانی که با چشم‌های درشت‌شان نام و نشانی برای خود در این پارک به هم زده‌اند. اما کوچک‌ترین صدای ما از درون کومه‌ای که مخفی شده‌ایم باعث می‌شود تا به سرعت ما را ترک کنند.

وقتی سلیاری ـ کارشناس پارکداری پارک ملی گلستان ـ برایمان از خرس‌ها و پلنگ‌های اینجا می‌گوید صدایش طوری است که انگار نمی‌خواهد راز این حیوانات بی‌نظیر فاش شود؛ آخر آن‌قدر تعدادشان کم شده و به خاطر شکار یا تخریب زیستگاه رو به انقراض رفته‌اند که بیم گرفتاری به سرنوشت ببرهای مازندران و شیرهای ایرانی و پیوستن به خاطره‌ها برای آنها هم هست. پلنگ‌های زیبای ایران دیگر نماد پارک ملی و استان گلستان شده‌اند و خرس‌های این منطقه در ایران بسیار شهرت دارند. آنها را شاید بتوان در پشت صخره‌ها، لابه‌لای درختان و در دل غاری، هنگامی که با

محیط‌بان گفت اگر خوش‌شانس باشیم می‌توانیم گوزن‌ها را از نزدیک ببینیم. شانس با ما یار است و آنها را از نزدیک می‌بینیم، اما کوچک‌ترین صدای ما از درون کومه باعث می‌شود تا به سرعت فرار کنند

▲ گرازها و انسان‌ها
گراز، یکی از معروف‌ترین جانوران پارک ملی گلستان است. درست است که این منطقه را به پلنگ و خرس آن می‌شناسند اما جانوری که بسیار به چشم می‌خورد، همین گرازهای وحشی هستند. جالب است که یکی از آنها که اسمش را الکس گذاشته‌اند، دور و بر محیط‌بان‌ها می‌چرخد و کاری هم کار کسی ندارد



طبیعت بکر
دشت زیستگاه آهو، تپه‌ماهورها زیستگاه قوچ و میش و ارتفاعات صخره‌ای کوهستان محل زندگی کل و بزهاست. اینجا زندگی به‌طرز شگفت‌انگیزی دور از دسترس انسان ادامه دارد. منطقه‌ای است بکر که جانوران فرصت می‌یابند زیست طبیعی خود را تجربه کنند



قبیله دیریاب
دیدن چنین صحنه‌ای در ایران بسیار نادر است؛ دســته‌ای بزرگ از قوچ و میش‌ها، در حال بالا رفتن از ارتفاعات تپه‌ماهوری منطقه هستند. معمولا به ندرت می‌شود دسته‌ای به این بزرگی را در طبیعت دید



توله‌های خود در حال گشت و گذار هستند دید، یا هنگامی که حین عبور از جاده داخل پارک، بر اثر برخورد با خودروی راننده‌ای بی‌احتیاط تلف شده‌اند.

مارهای پارک هم متنوعند. هرچند گونه‌های سمی مثل افعی هم در پارک ملی گلستان دیده شده ولی بیشتر مارهای گلستان بی‌خطرند؛ البته برای انسان. نوع منحصربه‌فرد و زیبای مارهای این منطقه، کفچه مار است که هنگام باز کردن چتر دور گردنش در وقت دفاع یا حمله بسیار دیدنی است.

مگر می‌شــود این همه رودخانه و جویبار بزرگ و کوچک در دل منطقه جاری باشد و گونه‌های آبزیش بی‌شمار نباشند. از قورباغه و خرچنگ گرفته تا ماهی‌های کوچک و بزرگ و رنــگ و وارنگ که هریک در زبان محلی‌ها به نامی مشهور است. مشــهورترین رودخانه جنگل هم که منزلگاه ماهیان زیادی است، مادرســو نام دارد؛ رودخانه‌ای که حالا به خاطر پل‌های زیادی که روی آن ساخته‌اند، هم جلوه طبیعی‌اش تغییر کرده و هم حیات جانوریش تهدید می‌شود.

هر گوشه به طرحی

بالای صخره‌ها و سنگ‌های صعب‌العبور «آدم چاغران» در حوزه محیط‌بانی «تنگه‌گل» که کمتر جانوری می‌تواند عبور کند، محل زندگی جانورانی است که فرمانروای آنجا محسوب می‌شوند؛ کل‌ها و بزهایی که از کوچک‌ترین شکافی برای قرار گرفتن روی ستون‌های استوار صخره‌ها استفاده می‌کنند. دیدن این صخره‌ها برای ما که از کنارشــان می‌گذریم بسیار شگفت‌انگیز است، چه برسد به راه رفتن روی آنها. میانه‌های جاده، تابلوی آبشار گلستان، پدیده‌ای زیبا و منحصر به فرد از طبیعت جنگل را معرفی می‌کند. صخره‌ها با مهربانی تمام آب‌های ریزان را در بر گرفته‌اند و تا زمین همراهی‌شان می‌کنند. کوه‌های سر به فلک کشیده و فرش سبز شده این منطقه را هر کدام به نامی می‌خوانند؛ قورقون، تنگه گل، شــاخا و با دره‌های عمیق توصیف‌ناپذیر از کمال زیبایی، مثل دره‌های آلمه یا همان بهشت حیوانات؛ به نام‌های آلدالی و قیزقلعه. اما در کنار این همه زیبایی، یک زشتی هم خفته است؛ جاده.

جاده‌ای که روزی فقط چند اسب با گاری و ماشــین‌های قدیمی از آن عبور می‌کردند، امروز شاهد تردد هزاران ماشینی است که بی‌وقفه می‌گذرند و گلستان را به خراسان پیوند می‌دهند. جاده در گودترین دره پارک قرار دارد، گویی جایش واقعا اینجا نیست چرا که هربار پس از بارش باران‌های طولانی، آب قسمتی از جاده را با خود می‌برد.

کارشناسان خطر جزیره شــدن جانداران در این منطقه را گوشــزد می‌دهند، همان پدیده‌ای که به خاطر جاده، باعث محصور شدن حیوانات در یک منطقه و عدم ارتباط با خویشانشان شده است

۸ جاده مزاحم

این جاده یکی از مشکلات زیست جانوران در پارک ملی گلستان است؛ جاده‌ای که در وسط پارک کشیده شده و رفت و آمد، جانوران را با مشکل مواجه کرده و به اصطلاح پارک را جزیره‌ای کرده است

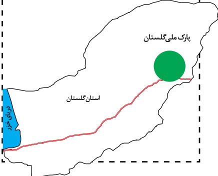
هردو ســال یکبار نماینده‌ای از یونســکو برای بازدید از پارک به ایران می‌آید و هربار هم از جزیره شدن جانداران در این پارک ملی، مسوولان را بیم می‌دهد، همان پدیده‌ای که باعث محصور شدن حیوانات در یک منطقه و عدم ارتباط با خویشانشان در آن سوی جاده شده است. حالا دیوار طولانی و نخراشیده‌ای که برای حفاظت از جاده از طغیان‌های مادرسو زده‌اند، کاملا سرزمین زیست کره پارک را به دو جزیره جدا تبدیل کرده است. اما مشکل فقط به همین جا ختم نمی‌شود. اینجا هم مثل هرجای دیگر، به محض آنکه پای انسان برسد، انبوه زباله برجای می‌ماند. نامهربانی انسان بی‌ملاحظه، از اطراف جاده تا چند صدمتر داخل جنگل چهره‌ای کریه از آن باقی گذاشته است. زباله‌هایی که در دل خود دریایی از پلاستیک‌ها و مواد غیرقابل بازگشت به طبیعت دارند و تا هزاران سال مهمان ناخوانده و بی‌دعوتی در دامان پاک جنگل خواهند بود. جاده و شلوغی، دو دلخواه شکارچیانی است که فرصت را برای شکارهای غیرمجاز غنیمت می‌شمارند و با سلاح‌های پیشرفته از داخل ماشین به شکار می‌پردازند و بی‌ســروصدا از آنجا خارج شوند. از کنار صداهای مهیب دســتگاه‌های ســنگین در مناطقی کوهستانی و جنگلی، همان محله‌های کل‌ها و بزها، آهوها و دیگر حیوانات بی‌پناه که باعث نازایی بسیاری از آنها شده است هم نمی‌توان بدون اندوه گذشت. دیدن پارک ملی گلستان با آن همه زندگی، حیرت‌انگیز است اما حیرت‌انگیزتر از آن، ندیدن این زندگی‌ها توسط بعضی‌هاست؛ همان‌هایی که گرفتن یک زندگی برایشان تفریح و ریختن زباله برایشان آسان است ■

{راهنمای سفر}

قبل از رفتن باید بدانید
تنها امکان بازدید از پنــج‌درصد پارک ملی گلستان برای عموم آزاد است. دیدن بقیه قسمت‌های آن نیاز به مجوز اداره کل محیــط‌زیســت گلستان دارد. البته ورود به عمق این منطقــه کــه بسیار بکــر است فقــط برای کارشناسان و محیط‌بانان پــارک آزاد اســت. قسمت‌های عمومی پارک شامل تفرجگاه گلشن۱ و گلشن۲، تفرجگاه گلستان و آبشار آق‌سو است.

چگونه باید رفت؟
برای رفتن به پارک ملی گلستان از شهر گرگان، باید به ترمینال این شهر در میدان شهید قندهاری بروید و سوار اتوبوس‌های مسیر مشهد و یا بجنورد بشویــد کــه ساعــت حرکت‌شان اول صبح و یا نیمه شب است. در راه نرسیده به شهر کلاله، سه راهی‌ای وجود دارد که باید جاده را به طرف پارک ملی بروید. قبل از رسیدن بــه آن‌جا، به روستای تنگــراه می‌رسیــد که تقریبا چسبیده به پارک ملی است. بعد از گذشتن از تنگراه باید جلوی ساختمانی که مدیریت پارک آنجا مستقر شده، صبــر کنیــد تا کارهــای اداری که برای دیدن از پارک لازم است، انجام دهید.

کجا بمانیم؟
اسکان در پارک نیاز به مجوز و هماهنگی با اداره‌کل محیــط‌زیست گلستان دارد، اما یادتان باشد که برای این کار باید چند روز قبل از سفر کارها را انجام دهید، چون اقامتگاه‌های پارک تقریبا همیشه اشغال است.



{تاریخ}

عتیق زیر تیغ

نگاهی به طرح احیای میدان عتیق اصفهان

علی شجاعی اصفهانی / عکس: عالیه سعادت‌پور

هنوز داســتان عبور مترو از زیر چهار باغ و ســاخت جهان‌نما و بدمنظری نقش‌جهان بحث روز مجامع فرهنگی بود که خبر احداث زیرگذری چندبانده در حریم و محلات اطراف مسجد جامع اصفهان دوباره تاریخ اصفهان را تهدید کرد. پروژه‌ای که هر روز لایه‌های فرهنگی این شــهر کهنسال را به نام احیای بزرگ‌ترین میدان تاریخی جهان ویران می کند. مسجد جامع اصفهان و میدان آن که به عتیق یا کهنه معروف است قلب تاریخی شهر بوده و بقایای اصفهان عصر باستان و دوران درخشان اسلامی را در زیر گذرها و خانه‌های خشتی آن می توان جست. بعضی از این آثار همچون مسجد جامع و مسجد علی مشهور و مشهودند و بعضی دیگر همچون کاخ‌های آل‌بویه و سلاجقه مشهور و نامشهودند.

دورنمای مبهم

از بام هر یک از بناهای کنار میدان میدان عتیق می توان گستره فرهنگی اصفهان قدیم و بافت قدیم آن را تماشا کرد. اما معلوم نیست که با اجرای فازهای بعدی پروژه میدان عتیق چقدر از آثار این بافت تاریخی باقی خواهند ماند



به کجا چنین شتابان
اصفهانی ها به اینجا سبزه میدان می گویند. بخشی از گستره وسیع میدان عتیق دوران سلجوقی که در دوره‌های قبل و بعد از آن هم زنده و فعال بود و قلب تپنده سپاهان. اما در حال حاضر برای اجرای طرح احیای میدان عتیق تخریب شده و دو زیر گذر شرقی – غربی و شمالی – جنوبی آن همه آنچه از گذشته در زیر زمین باقی بوده را به نخاله‌ها سپرده

اگر اصفهان با آثار مشـــهود خود یکی از زیباترین شـــهرهای جهان محسوب می‌شود، به‌طور حتم آثار فراوان نامشهود آن که در پی قرن‌ها تخریب شده‌اند و در زیر زمین نهفته‌اند خود ارزش بســـیار مهم‌تری برای مردمان این شهر کهن، ایران و جهان اسلام پدید می‌آورد که علاوه بر حفظ هویت ایرانی – اسلامی می‌تواند از جهات مختلف فرهنگی، علمی، سیاسی و اقتصادی برای سرزمین‌مان مفید باشد. اما به راستی چرا بخش اعظمی از تاریخ شهر در زیر خاک مدفون است و پیدا نیست؟

اصفهان پنهان

زاینده‌رود سبب شده تا اصفهان از هزاران ســـال پیش مورد توجه انسان باشد. اما شدت رسوبگذاری این رود از سویی و مرکزیت اصفهان در دوران تاریخی و اسلامی باعث شده تا آثار تمدن‌های کهن‌تر در زیر آثار دوره‌های پس از خود در اعماق زمین پنهان شوند و تنها باستان‌شناسان توان رونمایی آنها را داشته باشند. تنها مطالعات باستان‌شناختی صورت گرفته در چند دهه اخیر تا حدودی توانسته اســـت تعداد بسیار اندکی از این محوطه‌ها را نشان دهد و بخش اندکی از آثار را نمایان کند. اصفهان نقش مهمی در تاریخ ایران و جهان اسلام و خصوصا تاریخ تشیع ایفا کرده که متاسفانه شواهد بسیار اندکی از آن باقی‌مانده است. آثاری که بســـیار باشکوه‌تر از این چند کاخی اســـت که در حال حاضر از دولتخانه صفویان از دست ظل‌السطان جان به در برده‌اند و باقی مانده‌اند.

در شهر اصفهان با توجه به شواهد فراوان به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین و شاید مهم‌ترین نقطه شهر از نظر باستان‌شناختی مسجد جامع و محلات اطراف آن است که اماکن و هم معدود آثار مشهود آن نشان از اهمیت و قدمت آن دارد. بناهایی همچون مسجد علی که بنای اولیه آن در زمان سلطان سنجر سلجوقی بنا شده است. بنای هارون ولایت که در دوران صفوی مرمت شـــده و به احتمال قوی تاریخی کهن‌تر از آن دارد، مدرسه منسوب به سلطان محمد سلجوقی، مقابر منســـوب به نظام‌الملک و ملکشاه، امامزاده جعفر، امامزاده اسماعیل و مسجد شَیعا، دو منار دردشت یا محلی که با نام مدرسه و مقبره ابن‌سینا از آن یاد می‌شـــود و همچنین در این میان می‌توان از بناهای دیگری نیز نام برد که در این صد ســـال اخیر هر کدام بنا به شکل گیری مدرنیته و توسعه‌های لجام‌گسیخته و ناپایدار در شهر تخریب شده‌اند. همچون قلعه تبرک و بنای نقاره‌خانه و مسجد آقاسی و منار ته‌برنجی و منار و مســـجد خواجه عَلَم و نیز خانه‌های با ارزش و بافت‌های کهن که با احداث خیابان‌های علامه مجلسی، هاتف، عبدالرزاق و ولیعصر از بین رفته‌اند. با تاسف باید اعلام کرد سازمان‌های اجرایی به وظیفه خود در حفظ میراث گذشتگان توجهی نکرده‌اند و تنها شـــواهدی را که از حملات اقوامی چون غزنویان و مغولان و تیموریان و در پس قحطی‌های قاجار و حماقت و حســـادت ظل‌السلطان در دل گرم زمین به جای مانده و امید به بازیابی آنهـــا و افزایش دانش ما از آن و عرضه و نمایش آن به جهانیان بود، هم اکنون با لودر و بولدوزر بار ماشین‌های ده چرخ کرده و در گوشه‌ای از شهر در میان دیگر نخاله‌های ساختمانی به فراموشی می‌سپرند. علاوه بر آن بنا بر نوشته برخی خبرگزاری‌ها تعدادی از بناهای کهن موجود همچون بازار غازُ، حمام کرسی، حمام نو، سرای مغذیان و خانه اژه‌ای و چندین خانه دیگر نیز در مراحل بعدی این پروژه از میان خواهد رفت. در پروژه میدان عتیق، به خاطر عبور و مرور راحت خودرو، مراحل اجرای دو زیرگذر به طول ۷۵۰ و ۷۶۰ متر و عرض ۱۸ تا ۲۸ متر با حجم خاکبرداری ۲۱۰۰۰۰ متر مکعب تقریبا به انتهای خود رسیده است و به عنوان «یکی از





شواهد تاریخی و باستان‌شناختی فراوان نشان می‌دهند که مسجد جامع و محلات اطراف آن از مهم‌ترین نقاط باستان‌شناختی شهر اصفهان است

مشت نمونه خروار
کارگر پروژه هنوز ۲۰ سانتی زمین را نکنده که چند تکه سفال دوران اسلامی از خاک بیرون پریده‌اند. یکی لعاب آبی رنگ بر چهره دارد و دیگری ساده و بی رنگ و لعاب و سومی هم... رهگذران ناآشنا با این یادگارها پا بر سر آنها می گذارند. مشت نمونه خروار است و این چند تکه نشان غنای لایه‌های باستانشناختی کف خیابان‌ها و گذرها(چپ). این خرده سفال‌های گوناگون از نخاله‌های کف خیابان جمع آوری شده که هر کدام تکه‌ای از یک اثر فرهنگی بوده که حفاری علمی می توانست اطلاعات ارزشمندی از نیاکان اصفهان را برای آیندگان یادگار بگذارد(راست)

عکس‌ها: علی شجاعی

بزرگ‌ترین پروژه‌های شهری» و «احیای بزرگ‌ترین میدان تاریخی جهان» در حال انجام اســـت. بنا بر گفته‌های مدیر عامل این پروژه در سال ۱۳۶۲ طرح احیای میدان دوره سلجوقی از سوی شورای عالی شهرسازی و معماری کشور تصویب شد و در سال ۱۳۶۷ به تصویب کمیسیون ماده پنج رسید و نهایتا در سال ۱۳۸۳ با مقیاسی بزرگ‌تر و با موافقت سازمان میراث فرهنگی در محدوده ۳۲ هکتار مورد تصویب قرار گرفت. شاید در همین زمان بوده است که مســـؤولان تصمیم می گیرند علاوه بر احداث یک زیرگذر شرقی و غربی که در طرح اولیه مورد تصویب قرار گرفته بود، زیرگذر شمالی و جنوبی را هم احداث کنند و دامنه خاکبرداری را تا فاصله حدود ۱۵ متری مسجد جامع هم ادامه دهند.

جای خالی پژوهش و کاوش

جای تأمل دارد که ســـازمان میـــراث فرهنگی، احـــداث زیرگـــذر در مهم‌ترین نقطه باستان‌شـــناختی و بافت کهن شـــهری اصفهان را بلامانع اعلام می کنـــد و در حالی که بیش از ۲۵ ســـال از اعلام این برنامه و طرح به اصطلاح ســـاماندهی میدان عتیق می‌گذرد هیچ گونه فعالیت علمی و پژوهشی به جز یک فصل مطالعات باستان‌شناختی انجام نداده است. در این برنامه هم اگر گفته سرپرســـت تیم حفار را ملاک قرار دهیم که مشخص نیست بر اساس چه ماخذ و منبعی وسعت میدان عتیق را ۵۷۵۰۰ مترمربع دانسته، تنها با یک محاسبه سرانگشـــتی می‌توان فهمید که در حدود ۳۵۰ مترمربع از مساحت میدان عتیق یعنی کمتر از نیم‌درصد از کل میدان با حجم خاکبرداری ۱۰۷۲ متر مکعب حفاری شده اســـت. بنا به گفته خود حفار در این حفاری تنها دو ترانشه ده متر در ده متر و یک گمانه به ابعاد ۵/۷۰ در ۱/۶۰ متر به خاک بکر رســـیده‌اند و در بقیه ترانشه‌ها هر کدام به دلایلی حفاری آن متوقف شـــده و تا خاک بکر ادامه پیدا نکرده اســـت. اینکه حفار با اطمینان حد و حدود میدان را مشخص می کند خود جای تعجب است و تعجب‌برانگیزتر اینکه در این حفاری اندک نیز، شواهدی از قرون اولیه اسلامی تا دوران قاجار، اعم از سازه‌های معماری و داده‌های فرهنگی از قبیل سفال و سکه به دست آمد که متاسفانه سازه‌های معماری به جرم تأخرشـــان و مربوط بودن به دوران قاجار، که البته این استناد هم جای بحث دارد، و آثار سفالی هم به این علت که از دیگر مکان‌ها به میدان منتقل شده‌اند و نمونه‌های زیادی از آنها در این نواحی پیدا می‌شوند، ارزش نگهداری و مطالعه نداشته‌اند.

نکته دیگری که می‌تـــوان در رابطه با حفاری صورت گرفتـــه مطرح کرد در مورد پیش فرض حفار است. ایشـــان بدون هیچ اســـتنادی بیان می کند که «محل میدان عتیق، تا قبل از کاربریش به عنوان میدان، به عنـــوان یک فضای باز بوده و به همین دلیل هیچ فضای معمـــاری در آن وجود نـــدارد.» در حالی که ما حتـــی هنوز نام این میدان مهم سلجوقی را نمی‌دانیم و ساختارهای اطراف آن را به خوبی نمی‌شناسیم و اطلاعات بسیار اندکی از آن داریم چگونه می‌توانیم در مورد ابعاد آن و ساختار قبل و بعد از سلجوقی در آن صحبت کنیم. حال با توجه به اختلاف ارتفاع زیاد مسجد جامع با محیط اطرافش که خود حفار هم به آن اشاره کرده و آن را در حدود پنج متر دانسته، اگر فرض کنیم که آثاری از دوران قبل از سلجوقی یا قبل از اسلام می‌تواند در محل میدان عتیق وجود داشته باشـــد به طور حتم این آثار در لایه‌های پایین‌تری هم قرار می گیرد که با توجه به متوقف شدن حفاری‌ها و تخریب کامل محل پاسخی برای این فرضیه وجود ندارد. از منظر باستان‌شناختی این محل حداقل از دوران ساسانی یکی از مهم‌ترین مناطق اصفهان و ایران و پس از ورود اسلام به یکی از مراکز مهم و تاثیر گذار جهان اسلام تبدیل می‌شـــود. آیا در این نقطه مهم امکان کشـــف هیچ گونه شواهد باستان‌شـــناختی در عمق پنج متر و پایین‌تر از آن نبود؟ جالب اینکه خود حفار هم در مقاله خود از بی‌توجهی به انجام فعالیت‌های باستان‌شناختی در شهر سخن گفته است. اما حتی بعد از اینکه در خاکبرداری‌های صورت گرفته توســـط ماشین‌های راه‌سازی آثاری مربوط به دوران آل بویه و نمونه‌ای از سنگ فرش قدیمی به دست آمد ایشان همچنان بر کم‌اهمیت بودن این منطقه تاکید دارد. همچنین مدیرعامل پروژه میدان عتیق بیان می کند «تمام مراحل زیر نظر کارشناسان میراث فرهنگی به صورت روزانه مستندنگاری و به مراجع ذیربط ارسال می‌شود.». باید در نظر داشت که فعالیت‌های باستان‌شناسی، در چنین محوطه ای که به خاطر اهمیت آن پیچیدگی‌های خاص خود را دارد، نیاز به صبر و حوصله و صرف وقت فراوان است. از طرف دیگر لازم است افراد با تخصص‌های گوناگون درباره مســـائل آن اظهارنظر کنند. حال چگونه می‌توان در حالی که شبانه روز ده‌ها کامیون در حال خاکبرداری هستند یکی دو باستان‌شناس هم



آخرین بازمانده

پیرمرد خراط دیگر شاگردی ندارد و آخرین روزهای چراغ روشن دکان را سپری می‌کند. با اجرای فازهای بعدی پروژه احیای میدان عتیق که بخشی از بافت تاریخی مجاور میدان را هم در بر می‌گیرد، افزون بر تخریب آثار باستان‌شناختی و بناهای پابرجای قدیمی، بسیاری از مشاغل سنتی و از یادرفته نیز برای همیشه از یادها خواهند رفت. بافت قالی اصفهان، رنگ رزی نخ قالی، فروش ابزار قالی‌بافی، علافی، حصیربافی، خورجین‌بافی، زغال‌فروشی، آهنگری و کارگاه‌های سنتی قند و پولک و نبات در بازهای غاز و ریسمان و نجف آبادی‌ها و راسته منتهی به مسجد علی بخشی از بافتی است که گویا فازهای بعدی طرح به سراغشان خواهد رفت

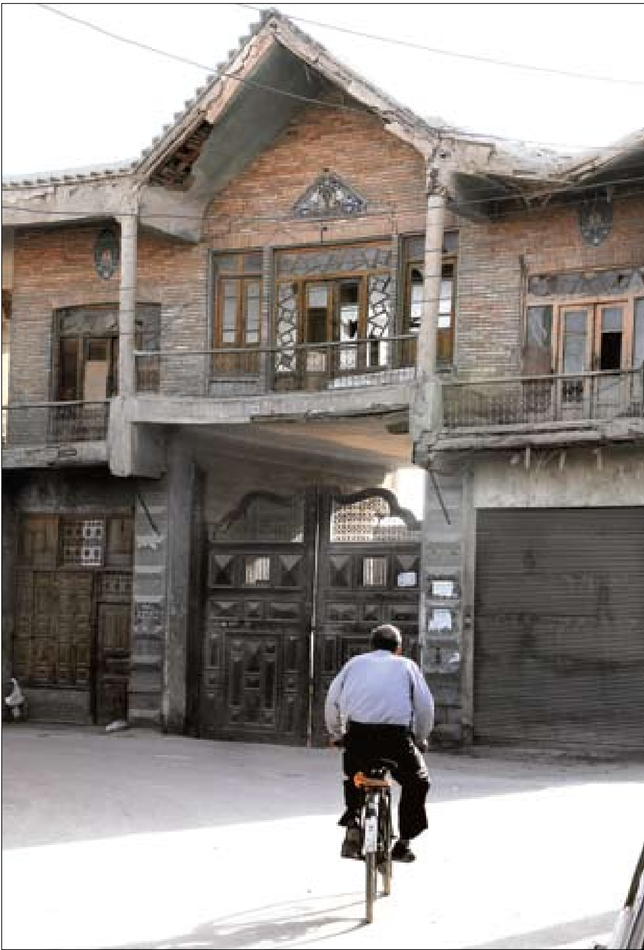
مسائل باستان‌شناسی را ثبت کنند؟ البته حتی در این مورد هم شهرداری اصفهان به تعهدات خود عمل نکرده و در پی کشف آثاری که در حین خاکبرداری به دست آمده حاضر به توقف کار و انجام مطالعات دقیق نشده است. هر چند اینگونه تخریب‌ها و تغییرات در بافت‌های کهن به‌طور کلی ناپسند است اما اگر اندکی بیشتر توجه می‌شد و اهمیت بیشتری برای پایتخت جهان اسلام و شهر صحابه پیامبر(ص) سلمان فارسی قائل می‌شدیم می‌توانستیم با استفاده از روش‌هاوبررسی‌های ژئوفیزیک که همگی به سادگی در داخل ایران در حال انجام است تمامی سطح منطقه را بدون انجام حفاری مورد مطالعه قرار داده و بعد آگاهانه محل‌های حفاری را انتخاب کنند یا حداقل اگر حفار اندکی بیشتر پژوهش می کرد پی می‌برد که تا کمتر از ۵۰ سال پیش در حد فاصل خیابان ولیعصر و علامه مجلسی شواهدی مشکوک از نظر باستان‌شناسی مربوط به دوره سلجوقی باقی بوده و انتخاب این محل برای حفاری شاید می‌توانست اطلاعات ارزنده‌ای را در اختیار پژوهشگران قرار دهد. هر چند این پروژه در حال اتمام است و مسؤولان شهر توانستند زیرگذر ی دیگر همانند آنچه در بافت‌های تاریخی مشهد و شیراز بناشده در پایتخت فرهنگی جهان اسلام نیز برپا کنند اما شاید دیگران از آن به نیکی یاد نکنند. محلی که می‌توانست بسیاری از ناگفته‌های تاریخ را روشن کند و اسناد هویت ما را شکل دهد تبدیل به مراکز خرید و پارکینگ و محل رفت و آمد خودرو خواهد شد. مقصود این مقاله گله و شکایت از این و آن و سازمان‌های گوناگون اجرایی نیست. تنها دلسوزی و نگرانی برای حفظ و شناخت علمی و اصولی میراث گرانقدری است که گذشتگان مان برای ما و آیندگان به جا گذاشته اند. باید بدانیم که تنها یک اصفهان و یک میدان عتیق بیشتر نداشته‌ایم ■











چند قاب از کوچه پس کوچه‌های اطراف میدان عتیق

زیبایی اصفهان فقط به نقش جهان نیست. در هر کوچه پسکوچه‌ای بنایی خرابه یا آباد خفته که قابلیت تبدیل به جاذبه‌ای جهانی دارد. اما افسوس که در برابر خورشید نقش جهان این ستارگان نوری ندارند. اما انگار این داستان منحصر به این روزگار نیست. سید جمال‌الدین اسدآبادی در ملاقاتی که در اصفهان با ظل‌السلطان داشته به او گفته: «در اروپا و چین و هند و سایر ممالک آثار قدیم را با کمال دقت، حفظ و تعمیر می کنند و برای افتخار به واردین نمایش می‌دهند. شما را چگونه دل رخصت داد که آثار دودمانی محترم را این طور به خاک پست کردید.» در کوچه‌های کنار بازار غاز که حال و هوای قدیم اصفهان را تداعی می کند، می توان سقاخانه‌های برپا و درهای چوبی قدیمی زیبایی دید که چیزی دیگر از عمرشان نمانده. استاد جلال‌الدین همایی سال‌ها پیش در مقدمه‌ای بر دیوان شاعر اصفهانی، طرب می‌فرمایند بر اثر تخریب بافت تاریخی اصفهان و بناهای مجلل صفویه بهترین مصالح از آجر و سنگ مرمر و سر ستون های سنگی یکپارچه و امثال آن به قیمت آبِ جوی بود... به حدی که جای را بر دارندگان و راه را بر عابران تنگ می کرد

عکس بالاچپ: علی شجاعی



کوچه‌های آشتی کنان
سبزه میدان مرکز گردهمایی مردمانی بود که از سراسر ایران برای داد و ستد به اصفهان می آمدند. بختیاری‌ها در این میان سهم بیشتری داشتند. هنوز این رسم کهن از میان نرفته و در کوچه‌های باریک و دراز حوالی میدان می توان چهره ساده و صمیمی آنها را دید که دوستانه در برابر دوربین دست تکان می‌دهند. این عکس همین چند روز پیش گرفته شده

ساخت صفاهون

محلات اطراف مسجد جامع، وارث چند هزاره میراث سپاهانند

از شهر اصفهان در دوران تاریخی با نام «سرزمین شهسواران» نام‌برده می‌شد. درباره شکل‌گیری شهر همانند دیگر شهرهای کهن ایران‌زمین در کتب تاریخی ایران نقل قول‌های فراوانی بیان شده است: شهری مربوط به دوران شخصیت‌هایی همچون جمشید، گودرز پسر کشواد، تهمورث از پادشاهان پیشدادی، کیقباد، اسکندر مقدونی، فیروز پسر یزدگرد ساسانی یا شهری که دست‌کم در هزار سال پیش از زمان کاوه ساخته شده بوده. از قدیمی ترین نوشته‌هایی که در آن صحبت از آبادانی اصفهان شده، شهر مربوط به دوران فریدون است که پس از سرنگونی ضحاک حکومت اصفهان را به سپهسالار خود کاوه داد و او در آبادانی اصفهان کوشش فراوان کرد.

اصفهان در دوران پادشاهان ایلامی یکی از مراکز اصلی خطه انشان، در دوران پادشاهان ماد از نواحی دوازده گانه حکومت ماد و در دوران پادشاهان هخامنشی یکی از اقامتگاه‌های پادشاهی و از ساتراپی‌های چهارده‌گانه ایالات شرقی به حساب می‌آمده است. از اطلاعات اندک تاریخی مربوط به دوره اشکانی می‌توان فهمید که این خطه دست کم در اواخر دوران اشکانیان دارای پادشاهی مستقلی بوده است. در زمان ساسانیان، این ناحیه با مرکزیت گابی یکی از بخش‌های چهارگانه ایران بود. اهمیت این ناحیه طی این دوره تا به آن حد بود که از جی به عنوان مهم‌ترین شهر مرکزی ایران نام برده شده و اداره آن بر عهده یکی از شاهزادگان یا حتی ولیعهد بوده است. در همین دوران باروی شهر توسط فیروز پسر یزدگرد ساسانی تکمیل شد و قباد ساسانی شهر را دارالملک خود قرار داد. این اهمیت در دوران بعد از اسلام هم ادامه پیدا کرد به طوری که از اصفهان به عنوان ناف عراق عجم و عروس شهرهای اسلامی یاد شده است.

عروس شهرهای اسلامی

وقتی خلیفه دوم، درباره فتح اصفهان، پارس و آذربایجان با هرمزان مشورت کرد، هرمزان در بیان اهمیت اصفهان گفت: فارس و آذربایجان دوبال است و اصفهان سر. اگر یکی از دو بال را قطع کنی، بالِ دیگر بر جای باشد اما اگر سر را قطع کنی، هر دو بال بیفتد، پس از سر آغاز کن. بر همین اساس بنا بر روایات تاریخی بین سال‌های ۲۱ تا ۲۴ هجری قمری جی فتح شد و در سال اول فتح ۴۰ هزار درهم جزیه و خراج از اصفهان گرفته شد که نشان دیگری از جمعیت زیاد و اهمیت شهر دارد. در دوران حکومت معتصم و مقتدر توسعه شهر همچنان ادامه پیدا کرد و باروی جدیدی به دور آن کشیده



> کارگاه رنگ
این یکی از چند رنگرزی سنتی است که در یکی از بازارهای اطراف میدان، هنوز نخ قالی را با پوست گردو و رناس و عناب رنگ می‌کنند. رنگی که قالی اصفهان را با آن می‌شناخته‌اند. رنگرز نگران است که مبادا با اجرای فازهای بعدی طرح، کارگاه برای همیشه تعطیل شود

ملکشاه سلجوقی با گسترش و تغییر بنای مسجد جامع قدیم، بنای عظیم آن را با ویژگی‌های منحصربه‌فردی احداث کرد که بعد از آن سبکی نو برای ساخت مساجد آناتولی، قاهره و الجزایر در جهان اسلام شد

شد. در حدود سال ۱۵۲ هجری قمری فرستادگان منصور، خلیفه عباسی، مسجد جامع شهر را در محل امروزی مسجد جامع عتیق روی سازه‌ای ساسانی که در برخی متون متاخر تاریخی با نام آتشگاه از آن نام برده‌اند بنا کردند. بدین ترتیب تا این زمان نه‌تنها مسجد جامع احداث شده که یک بار هم در سال ۲۲۶ ه.ق توسعه پیدا کرده بود.

بنا به سنت رایج در شهرهای اسلامی کاخ‌های حاکمان و خانه‌های اعیان و راسته‌های اصلی بازار و مشاغل فرهنگی و مذهبی همچون کتاب‌آرایی و تجلید و وراقی در کنار مسجد جامع آن شهر شکل می‌گیرد. مسجد جامع اصفهان هم از این قاعده مستثنی نبود و به طور حتم می‌توان گفت که از همین دوران این محلات مقر حکام و مرکز اصلی شهر را تشکیل داده است.

در دوران حکومت شیعی آل‌بویه اصفهان، همچنان دوران رشد خود را سپری کرد. به طوری که بار دیگر باروی جدیدی گرداگرد آن کشیده و قلعه طبرک به فاصله حدود ۱/۵ کیلومتری جنوب شرق مسجد جامع احداث شد. این بنا که برخی تاریخ آن را تا دوران ساسانیان به عقب برمی‌گردانند به واسطه راه‌های زیر زمینی با میدان میر و میدان عتیق مرتبط بوده است. میدان میر هم با کاخ‌ها و ساختمان‌های اعیانی اطرافش در نزدیکی مسجد جامع مرکز حکومت آل‌بویه در اصفهان را تشکیل می‌داده است و بعدها در کنار آن میدان عتیق احداث می‌شود.

هر چند در دوران آل‌بویه مسجد جامع دیگری در شهر ساخته شد که به مسجد جورجیر یا جامع صغیر معروف گردید اما علاوه بر ساخت و سازهای حکومتی حکام در اطراف مسجد جامع عتیق (کبیر) و تغییرات و اضافاتی که در خود مسجد صورت گرفت، بناهایی مانند خانقاه‌ها، کاروانسراها و کتابخانه بزرگی در اطراف مسجد احداث گردید. در این زمان روی یکی از درهای ورودی مسجد دو مناره‌ای احداث شد که امروز اثری از آنها دیده نمی‌شود. این مناره‌ها یکی از اولین نمونه‌های مناره‌های جفت در معماری اسلامی به شمار می‌آیند.

در دوران سلجوقیان بعد از انتقال پایتخت از ری به اصفهان توسط طغرل در ۴۳۳ هجری قمری رشد و توسعه شهر دو چندان گردید. به یاد داشته باشیم ناصرخسرو در آغاز حکومت سلاجقه و قبل از اوجگیری امپراتوری سلجوقی در اصفهان به مرکزیت محلات اطراف مسجد جامع و کاخ‌ها و ساختمان‌های اطراف آن، از شهر اصفهان دیدن کرده است و جمله معروف خود را بیان کرده است که: «من در همه زمین پارسی‌گویان شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم.» یا اصطخری در اوایل قرن چهارم هجری قمری بیان می کند که «در هیچ شهر آن مال نیست که در سپاهان و فرضه پارس و کوهستان و خراسان و خوزستان است و بارکده این همه اقلیم‌ها سپاهان است.»

در زمان پادشاهی الب‌ارسلان و ملکشاه یعنی در دوران اوج قدرت سلاجقه گستره امپراتوری شهرهای ارمنستان و گرجستان و آبخاز و سمرقند و اوزکند و کاشغر و بلخ و ملاذگرد و بیت‌المقدس و دمشق و دیاربکر و انطاکیه و حلب و حوالی قندهار و عمان را دربر گرفت و با دست نشانده شدن خلیفه عباسی حوزه قدرت پادشاهان سلجوقی تا حرمین شریفین – مکه و مدینه – گسترش پیدا کرد و محلات اطراف مسجد جامع و کاخ‌های اطراف آن به عنوان مرکز اصلی این حکومت به حساب آمد.

در این زمان موثرترین افراد در جهان اسلام یعنی ملکشاه سلجوقی و وزرای او با گسترش و تغییر شکل بنای مسجد جامع قدیم، بنای عظیم مسجد جامع را با ویژگی‌های منحصربه‌فردی احداث کردند که بعد از آن سبکی نو برای ساخت مساجد به وجود آورد و سرمشق مساجد آناتولی و قاهره و الجزایر و دیگر مساجد در جهان اسلام شد. ویژگی‌هایی مانند ابعاد و ترکیب تازه گنبد و چگونگی قرار گرفتن آن روی ساختمان و شکل مقصوره، احداث بارز چهار ایوان و استفاده از خط نسخ در کنار خط کوفی در کتیبه‌ها از آن جمله هستند.

در کنار این مسجد عظیم ملکشاه و وزیران خردمندش با احداث دارالاماره و کاخ‌هایی در شأن این امپراتوری جهانی تلاش بر آن داشتند تا اصفهان را زیباتر از بغداد به مرکز جهان اسلام تبدیل کنند. اما متاسفانه امروزه از میان آن همه شکوه و عظمت تنها مسجد جامع باقی ماند و از آثار دیگر تنها شواهدی در زیر زمین باقی ماند که در فعالیت‌های باستان‌شناسان در داخل مسجد جامع شواهد اندکی از آن به دست آمد. از جمله کاخ‌های اصفهان در دوران سلجوقی می‌توان به قصر فرقد، هارون، هفت‌در، خصیب، عبدویه، و هم قصر کوهان اشاره کرد.

با لشکرکشی مغول در سال ۶۲۳ هجری قمری و تیمور درسال ۷۸۹ ه.ق اصفهان همانند شهرهای دیگر صدمات فراوانی دید. رشیدالدین فضل‌الله درباره کشتار مغولان در اصفهان می گوید: «چندان خلق که ایشان کشته‌اند، کس نکشت» و در جریان حمله تیمور به اصفهان دستور قتل عام حداقل ۷۰ هزار نفر از مردمان اصفهان صادر شد. اما اصفهان همچنان بنا برگفته مورخان و سیاحانی چون حمدالله مستوفی قزوینی و ابن‌بطوطه در سده ۷ و ۸ ق، از شهرهای مشهور و به عنوان یکی از مراکز مهم علوم و صنایع و هنر با ابنیه‌های عام‌المنفعه شهرت داشت. از جمله تغییر و تحولات مهم در این دوران ساخت دو محراب در مسجد به ویژه محراب الجایتو به عنوان یکی از زیباترین نمونه‌های محراب در ایران و مصلی و مدرسه دوره مظفری و شبستان مربوط به دوره تیموری است.



۸ نقش اصفاهان بُوَد یک نیمه از نقش جهان
این نقشه را که سلطان سیدرضاخان در اواخر دوران قاجار از اصفهان کشیده، آخرین وضعیت بناها، خیابان ها و گذرهای قدیم شهر را پیش از آنکه در طرح های شتابزده و نابخردانه پهلوی برای همیشه آشفته شوند، نشان می‌دهد. آن مربع تیره رنگ مسجد جامع است و نام محلات تاریخی جوباره، شهشهان، تُخچی و باب‌الدشت (دردشت) به خوبی بر آن دیده می‌شود. امروزه در تقاطع خیابان‌های هاتف و مجلسی و عبدالرزاق و ولیعصر، طرح احیای میدان عتیق در سبزه میدان در حال اجراست

عقیق صفویان

با روی کار آمدن صفویه و انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان توسط شاه عباس اول اصفهان بار دیگر به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان مطرح شد. در این دوران با توجه به نیازهای زمان و افزایش جمعیت شهر که آن را بین ششصد هزار تا یک میلیون نفر گفته‌اند با تدبیر شاهان صفوی و به ویژه شاه عباس محلات، میادین و مساجد جدیدی عمدتا در قسمت جنوبی و در طول مسیر زاینده‌رود گسترش پیدا کرد. بدین ترتیب شهر بدون تخریب محلات کهن و بناهای قدیمی و یا تغییر شکل عمده در آنها به بهترین نحو جوابگوی نیاز روز مردمان بود. این مسأله را به راحتی می‌توان از نوشته‌های فراوان آن زمان دریافت. در این دوران نقش جهان، به عنوان مرکز جدید مطابق با ضرورت‌های جدید ایجاد و از طریق شبکه بازار به میدان قدیم متصل شد. اگرچه پس از احداث میدان جدید از رونق میدان قدیم کاسته شد اما توصیفات شاردن در ارتباط با این بخش از اصفهان مبنی بر سکونت بزرگان دربار و الحاقات و تعمیرات زیادی که در مسجد جامع و بناهای اطراف آن صورت می گیرد خود نشان از اهمیت منطقه دارد. از جمله ساخت و سازهای صفویان در این نقطه از شهر که تا این زمان باقی مانده می‌توان به توسعه و الحاق قسمت‌هایی به مسجد علی و بنای‌هارون ولایت اشاره کرد. هرچند افغانان هم با حفظ حرمت مسجد جامع دستور به مرمت آن دادند و در این مجموعه از خود یادگاری بر جای گذاشتند. یا هنرمندان زند و قاجار در آن هنرنمایی کردند اما به هر ترتیب با سقوط صفویه افول اصفهان هم شروع شد. یورش وحشیانه افغان‌ها، مالیات‌های فراوان نادر و ناآرامی‌های پس از مرگ او، انتقال پایتخت، قحطی‌های پی در پی و حکومت ۳۵ ساله نامبارک ظل‌السلطان همگی دست به دست هم داد تا چهره اصفهان، این عروس شهرهای جهان اسلام رنجور شود ■

{حیات‌وحش}

گنجی به‌نام یوز

پرونده‌ای درباره یوز پلنگ ایران، جانور منحصر به فرد جهان

دیگر در جهان، یوز پلنگ آسیایی خانه‌ای جز ایران ندارد؛ آن هم فقط در بعضی مناطق تحت حفاظت. بی‌دلیل نیست که محمدباقر صدوق –معاون محیط‌طبیعی سازمان حفاظت محیط‌زیست – در نشست تخصصی «سرزمین من»، به این گربه‌سان لقب «ناموس حیات‌وحش ایران» داد. در تمام جهان از تنها گونه موجود یوز پلنگ، ۵ زیرگونه وجود دارد که تنها خانه یکی از آنها قاره آسیاست و دیگر یوزها که آنها را یوزهای آفریقایی می‌نامند، در این قاره زندگی می کنند. در این میان، یوز آسیایی (Asiatic Cheetah) هم مدت‌هاست در تمام قاره آسیا دیده نشده و مانده فقط ایران. یوز پلنگ در ایران همواره جانوری ارزشمند بوده و رد آن را می توان در تاریخ و فرهنگ ایران از سفالینه‌ها تا متون ادب فارسی به‌خوبی دید. با وجود حفاظت‌های شدید از این دونده بی‌رقیب، هنوز نامش در فهرست جانوران در آستانه انقراض اتحادیه جهانی حفاظت از طبیعت (IUCN) قرار دارد. به خاطر جایگاه مهم یوز آسیایی، پرونده حیات‌وحش این شماره «سرزمین من» به این گربه‌سان اختصاص یافته و علاوه بر نگاه جانورشناسانه، رد یوز در تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین هم بررسی شده است.



عکس: محمدصادق فرهادی‌نیا

ناموس حیات وحش ایران

قدم به قدم با یوز پلنگ آسیایی، جانوری که جز ایران خانه‌ای ندارد

حمیدرضا میرزاده ـ محسن ظهوری

تا پیش از کشته‌شدن خانواده «ماریتا»، هنوز نام یوز بر سر زبان‌ها نیفتاده بود. ماریتا توله یوزی بود که خانواده‌اش ۱۶سال پیش به قتل رسیدند و خود، تک و تنها نه سال در قفس ماند تا جان داد. این فاجعه بعدها به پیشنهاد انجمن یوز پلنگ ایرانی، روز ملی یوز پلنگ آسیایی نام گرفت تا هر سال در نهم شهریور ماه، سالروز این قتل‌عام به برگزاری برنامه‌های آموزشی برای حفاظت از یوز آسیایی اختصاص یابد. خطر انقراض این گونه و نیاز شدید به حفاظت باعث شد تا دوران حیات ماریتا که تنها یوز آسیایی در حصار بود، با آغاز پروژه حفاظت از یوز پلنگ آسیایی در ایران همزمان شود. در بعضی مناطق قلاده‌گذاری رادیوتله‌متری روی گردن یوزها به اجرا در آمد و در مناطق مشکوک به رفت‌وآمد یوز، دوربین‌های تله‌ای برای گرفتن تصویر آنها نصب شد و به تدریج با دریافت اطلاعات جدید، تحقیقات وارد فاز تازه‌ای شد؛ داده‌های اطلاعاتی جدیدی از زندگی این گربه‌سان منحصر به‌فرد به دست آمد و زیستگاه‌های اصلی‌اش در ایران مشخص شد.

با آنکه از اجرای پروژه حفاظت از یوز آسیایی نزدیک به یک دهه می گذرد، هنوز هم متاسفانه از زندگی این جانور چیز زیادی در دست نداریم و اطلاعات جانورشناسانه این جانور کمابیش همان‌هایی است که محققان خارجی از تحقیق روی یوزهای آفریقایی به دست آورده‌اند؛ هرچند تحقیقات جدید از تفاوت‌های زیستگاهی زیرگونه‌های آسیایی و آفریقایی یوز خبر داده و احتمال اختلاف در نحوه زندگی آنها را بالا برده است. یکی از مسیرهای تحقیق روی یوز، بررسی این جانور در حصار است، با این شرط که محیط آن، چیزی مانند زیستگاه اصلی‌اش باشد. با آنکه کوشکی یوز آسیایی در دسترس محققان بود اما به‌خاطر عدم تطبیق محل زندگی‌اش با زیستگاه واقعی نتوانست چنان که باید چنین نقشی را ایفا کند. کوشکی مشهورترین یوز پس از ماریتاست که سه سال پیش از دست یک متخلف جان به در برد و حالا در حصاری ۱۲ هکتاری در میان‌دشت، تک و تنها از این‌سو به آن‌سو می‌دود.

سریع ترین دونده ایران

آنها که از نزدیک کوشکی را دیده‌اند، به‌خوبی می‌توانند تصورشان نسبت به این جانور را به قبل از خرگوش و بعد از خرگوش تقسیم کنند. کافی است خرگوش زنده‌ای برای کوشکی رها شود تا از جانوری آرام بدل به دونده‌ای با سرعتی باورنکردنی شود؛ سرعتی که در همتاهای آفریقایی‌اش برابر با ۱۱۰کیلومتر در ساعت برآورد شده. تحقیقات جهانی روی یوزها نشان می‌دهد که آنها می‌توانند در سه ثانیه سرعت خود را به ۱۰۰کیلومتر در ساعت برسانند و در حداکثر سرعت، طول هر گامشان به هفت متر می‌رسد، تا جایی که در یک ثانیه قادرند با چهار گام حدود۲۸متر مسافت را طی کنند. البته این سرعت نقطه ضعفی هم برای این جانور دارد؛ یوز بیشتر از ۱۲ثانیه قادر به دویدن با سرعت زیاد نیست و پس از آن کم می‌آورد و خسته می‌شود.

علاوه بر سرعت زیاد، یوز آسیایی مشخصه‌های دیگری نیز دارد که در آن با همتای آفریقایی خود مشترک است؛ پوستی زردرنگ متمایل به نخودی دارد که نقطه‌های نسبتا بزرگ سیاه روی آن نقش بسته. بر صورت گِردَش خط سیاه‌رنگی به نام خط اشک دارد که از کنار چشم تا کنار دهان کشیده شده. دست و پایی کشیده و بلند دارد، سینه‌ای پهن و کمری باریک؛ یعنی همان مشخصه‌هایی که یوز را بیشتر به سگ‌های تازی شبیه کرده. یوزپلنگ وجه مشترک دیگری هم با سگ‌سانان دارد، چراکه تنها گربه‌سانی است که نمی‌تواند ناخن‌های خود را جمع کند و البته همین ناخن‌های بیرون‌زده در دویدن به او کمک می کنند. دم بلند این جانور مانند سکان بدن است و یوز برای آنکه هنگام دویدن تغییر جهت دهد، دم را به طرف مخالف پرتاب می کند. اینها همه اطلاعاتی است که تا همین چند سال پیش از یوز آسیایی می‌دانستیم که تفاوت چندانی را بین گونه آفریقایی و آسیایی یوز نشان نمی‌داد اما با شروع به کار پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی و تحقیق گسترده روی این گونه در ایران، ابعاد مختلف زندگی این گربه‌سان خجالتی مشخص شد. در این میان کوشکی هم که تنها یوز آسیایی در دسترس بود، کمکی برای محققان این حوزه محسوب می‌شد اما او حالا سه ساله است و در دسترس و جز برای بررسی ویژگی‌های اندامی و برخی رفتارهای خاص یوزپلنگ به کار دیگری نمی‌آید. سال گذشته که یک گروه فیلم‌بردار از کشور فرانسه به میاندشت رفتند، بزی اهلی را در محوطه فنس‌شده رها کردند تا از شکار شدنش فیلم‌برداری کنند اما به محض رویارویی کوشکی و بز، هر دو پا به فرار گذاشتند. پس گروه تحقیقاتی پروژه حفاظت از یوز آسیایی از همان ابتدا دست به تحقیقات روی یوزهایی زد که در زیستگاه‌های طبیعی زندگی می کردند؛ تحقیقاتی که نتایج شگفت‌انگیزی از آنها به دست آمد.

پیش به‌سوی کشف جدید

«غذای اصلی همه یوزپلنگ‌ها، آهو و جبیر است.» تا همین چند سال پیش این جمله کاملا بدیهی فرض می‌شد اما تحقیقات تازه محققان چیزی دیگری را نشان داد. بررسی دقیق محل‌های مشاهده یوزپلنگ آسیایی و لاشه‌های شکار شده توسط آن، به این موضوع ابعاد تازه‌ای داد. این تحقیقات نشان داد که صرف‌نظر از شباهت‌های ظاهری، یوزهای آسیایی از نظر خلق و خو، زیستگاه و عادات غذایی، به‌طور کلی با یوزپلنگ آفریقایی متفاوتند. همین اطلاعات جدید باعث شد تا زیستگاه اصلی یوز آسیایی شناسایی شود و آمار جمعیتی آنها در



یوزپلنگی برای ایران
یوزهای آسیایی در آستانه انقراض هستند؛ زنگ خطری که کارشناسان حیات‌وحش ایران را به تکاپو انداخته تا آخرین نسل این یوز را که فقط در ایران زندگی می‌کنند، از این خطر برهانند / عکس:فریبرز حیدری




وقت استراحت
مادر به همراه ۴ توله خود زیر سایه درختی در منطقه دره‌انجیر استان یزد استراحت می‌کند. این تصویر منحصربه‌فرد را دوربین‌های تله‌ای گرفته‌اند؛ دوربین‌هایی که در محیط‌های طبیعی می‌کارند تا حرکت جانوران را ثبت کنند
عکس: پروژه حفاظت از یوز آسیایی



ماریتای تنها
این ماریتاست؛ توله یوزی که خانواده‌اش در بافق کشته شدند و خود ۹ سال، تک و تنها، در حصاری در پارک پردیسان تهران زندگی کرد. ماریتا پس از جدا شدن از خانواده‌اش تا آخر عمر موفق نشد اقلیم واقعی زندگی خود را ببیند، برای همین هم او را کنار شاخ و برگ درخت‌ها می‌بینید / عکس: فریبرز حیدری

با تحقیقات میدانی مشخص شد که یوز آسیایی برخلاف هم‌خانواده‌های خود در آفریقا، اصولا جانوری دشت‌زی نیست و در مناطق تلاقی دشت‌ها و کوه‌های کویری زندگی می کند

ایران تغییر کند. پیش از این، اکثر کارشناسان حیات‌وحش ایران معتقد بودند که تعداد یوزها در ایران به اندازه انگشتان دو دست است اما حالا علیرضا جورابچیان ـ مدیر پروژه بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی ـ می گوید که بین ۷۰ تا ۱۲۰ یوزپلنگ در ایران زندگی می کنند؛ «۷۰ تا را مطمئنیم ولی تا ۱۲۰ یوزپلنگ را برآورد می کنیم.» این آمار به همین سادگی‌ها به دست نیامده. ماجرا از جایی آغاز شد که محققان این پروژه دریافتند یوزپلنگ آسیایی برخلاف گفته تمامی کارشناسان حیات‌وحش، اصولا جانوری دشت‌زی نیست. کارشناسان این پروژه با نصب دوربین‌های تله‌ای و تحقیقات میدانی به این نتیجه رسیدند که این یوز برخلاف هم‌خانواده‌های خود در آفریقا، در مناطق تلاقی دشت‌ها و کوه‌های کویری که عمدتا مشتمل بر تپه ماهورها می‌شود زندگی می کند و گزارش تعداد اندک این جانور در ایران هم تاکنون به این دلیل بوده که تمامی محققان، در دشت‌های ایران به دنبال این گربه‌سان ارزشمند می گشتند. گزارش‌های جدید نشان می‌دهد که یوز ایران دشت‌ها را تنها محلی برای شکار آهو می‌داند، همان گونه که ارتفاعات کوه را مکانی برای دسترسی به کل و بز. به گفته مدیر پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی، این موضوع احتمالا در میزان سرعت یوز آسیایی نسبت به همتای آفریقایی خود تاثیر می گذارد؛ «احتمال می‌دهیم که با توجه به ناهموار بودن محل زندگی و نوع شکار یوز آسیایی، این جانور نسبت به یوزهای آفریقایی سرعت کمتری داشته باشد.»

گرچه امروزه وجود یوزهای آسیایی در دامنه کوه‌ها انکارناپذیر است، این تحقیقات حضور گسترده آنها را در این مناطق، مربوط به روزگار ما که انسان زیستگاه‌ها را تخریب کرده نمی‌داند. محمدصادق فرهادی‌نیا – معاون پروژه یوز آسیایی – می گوید که یوزهای ایران همیشه به پستی و بلندی زمین برای زایمان و مهار آفتاب احتیاج دارند و دشت را همواره سفره غذایی خود می‌دانند. از طرفی یافته‌های جدید نشان داده که برخلاف تصور پیشین، یوزهای ایران برای شکار بیشتر سراغ قوچ و میش می‌روند تا هر حیوان دیگری. دلیل آن هم بسیار واضح است؛ قوچ و میش در کوهپایه زندگی می کنند و دسترسی یوزپلنگ به آنها بیشتر است. به هر صورت با اینکه این تحقیقات جنجال زیادی میان کارشناسان حیات‌وحش به راه انداخته نتیجه حاصله از آن حداقل برای برآورد جمعیت یوز در ایران امیدوارکننده‌تر از تحقیقات قبلی است.

دیروز ۴۰۰، امروز شاید ۱۰۰

«یوزهای آسیایی در تمام جهان از بین رفته‌اند و حضور آن‌ها فقط در ایران اثبات شده است.» یادآوری این جمله دردناک، لازم است. گرچه وجود آمار جمعیتی جدید از یوزها خوشحال کننده بوده، وقتی دوباره به این حقیقت فکر کنیم، می‌فهمیم که نگرانی‌ها برای از میان رفتن نسل این گونه ارزشمند هنوز پابرجاست.

تاریخ زیست‌شناسی نشان داده که روزگاری طبیعت بسیاری از کشورهای آسیایی، از شرق هندوستان تا غرب خاورمیانه یوزپلنگ آسیایی را در خود جای داده بود اما پس از سال ۱۹۷۷ میلادی که گزارشی از مشاهده یوزپلنگ در منطقه «جیبجات ذوفار» کشور عمان منتشر شد، دیگر هیچ یوزپلنگی به‌غیر از یوزپلنگ‌های ایران در آسیا مشاهده نشده که آن هم تا امروز کاهش چشمگیری داشته است. کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با حیات‌وحش ایران می‌نویسند که تا ابتدای دهه ۲۰ شمسی، جمعیت یوزپلنگ در ایران بیشتر از ۴۰۰عدد برآورد شده اما ۳۵سال بعد و در سال ۱۳۵۵ به ۲۰۰ تا ۳۰۰عدد کاهش یافته. این آمار را اسکندر فیروز – بنیانگذار سازمان حفاظت محیط زیست ایران – اعلام کرده. فیروز در گزارش خود علت جالبی را برای کاهش جمعیت یوزهای ایران ذکر کرده. او علت را ورود خودروهای «جیپ» پس از جنگ جهانی دوم به ایران و سهولت دسترسی شکارچیان به قلب مناطق و شکار طعمه‌های یوز و پس از آن نابودی این جانور می‌داند.

کم‌شدن یوزها در ایران به قدری سرعت می گیرد که بیژن فرهنگ دره‌شوری – کارشناس پیشکسوت حیات‌وحش ایران – در گزارش مأیوس کننده‌ای در سال ۱۳۷۳، جمعیت یوزپلنگ آسیایی را بین ۱۰ تا ۱۵عدد برآورد کرد. البته پنج سال بعد علیرضا جورابچیان – رئیس پروژه حفاظت از یوز آسیایی – به پژوهشی دیگر دست زد و برآورد یوزپلنگ را در این سال، حدود ۴۰عدد اعلام کرد. بررسی‌های بعدی که منجر به دستاوردهای جدید درباره زیستگاه یوز آسیایی در سال ۱۳۸۰ شد، برآورد جمعیت یوزپلنگ را به کمتر از ۶۰ عدد رساند. در شهریورماه همین سال هم پروژه بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی با همکاری برنامه عمران ملل متحد (UNDP)، تسهیلات جهانی محیط زیست (GEF) و سازمان حفاظت محیط‌زیست آغاز به کار کرد. حالا بعد از نه سال از آغاز پروژه، جمعیت یوز آسیایی حداقل ۷۰ عدد برآورد شده است. این تحقیقات جدید، زیستگاه‌های یوز را هم به‌طور مشخص در ایران مشخص کرد؛ یعنی همان چیزی که در تمام این سال‌ها در حد حدس و گمان و گزارش‌های مشاهده‌ای به ثبت رسیده بود. حالا به‌طور قطع پارک ملی کویر، ذخیره‌گاه زیست کره توران، منطقه حفاظت‌شده کوه بافق و پناهگاه‌های حیات‌وحش میاندشت و نایبندان و دره‌انجیر، شش زیستگاه مهم یوز آسیایی هستند. جدا از اینها، هشت زیستگاه دیگر هم به عنوان زیستگاه‌های قطعی این جانور در ایران مشخص شده و در چهار زیستگاه هم احتمال حضور یوز آسیایی وجود دارد.

یوزپلنگ، از تهران تا خراسان

وجود کوشکی در میاندشت، این منطقه را این روزها حسابی مشهور کرده اما میاندشت همیشه یکی از زیستگاه‌های مهم یوز در ایران بوده است. براساس مطالعه مشترک انجمن یوزپلنگ ایرانی، اداره کل محیط‌زیست خراسان شمالی و پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی، فقط از سال ۱۳۸۲ تا پایان سال ۱۳۸۸، ۶۱نوبت یوزپلنگ در این منطقه به صورت مستقیم مشاهده شده که درمجموع، تعداد یوزپلنگ‌های مشاهده شده حدود ۱۱۱فرد است. به گفته محمدصادق فرهادی‌نیا ـ معاون پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی ـ در ۱۹مورد از این تعداد، یوزها به صورت گروهی – گروه بالغ‌ها یا مادر و توله – دیده شده‌اند که ۳۱درصد کل مشاهده‌ها را شامل می‌شود؛ «در این منطقه حتی در شش نوبت، توله یوزپلنگ کمتر از دو ساله بدون همراهی مادر دیده شده که اتفاق نادری است. این اتفاق معمولا زمانی رخ می‌دهد که مادر به دلیل کمبود طعمه، قادر به نگهداری از توله نباشد.» اما یوزها در نزدیکی کلانشهر تهران هم زندگی می کنند. نزدیک‌ترین یوزهای آسیایی به پایتخت تنها ۵۰ کیلومتر با این شهر فاصله دارند، در دل پارک ملی کویر. درست است که هشت سال پیش گزارش‌هایی از مشاهده یوزپلنگ در این پارک ملی منتشر شده بود اما از آن زمان تا سال گذشته هیچ تصویری از آنها در این منطقه موجود نبود. آبان‌ماه سال ۱۳۸۸ بود که دوربین‌های تله‌ای موفق به عکس‌برداری از یوزپلنگ در این منطقه شدند. پژوهشی که منجر به این نتیجه شد، توسط گروهی متشکل از چهار پژوهشگر جوان انجام شد. امیرحسین خالقی و طاهر قدیریان از «انجمن طرح سرزمین» همراه با مرتضی اسلامی دهکردی و احسان محمدی مقانکی از «انجمن یوزپلنگ ایرانی»، ۵۶دوربین تله‌ای در نقاط مختلف پارک ملی کارگذاری کردند و موفق شدند ۳۷عکس از یوزپلنگ تهیه کنند. خالقی می گوید: «از آنجایی که شکل خال‌های بدن هر یوزپلنگ با دیگری متفاوت است، با مقایسه خال‌های بدن در این عکس‌ها مشخص شد که جز ۳ عکس غیرقابل تشخیص، بقیه ۳۴ عکس، متعلق به یک یوزپلنگ نر بوده است».



تهدید عکاس؟

یوز جانور بی‌آزاری است؛ نه قدرت پلنگ را دارد و نه شهامت یک سگ شکاری. برای همین هم این قیافه را به خود گرفته و خرخر می‌کند تا عکاس از این نزدیک‌تر نشود. اما واقعیت این است که اگر عکاس به تهدیدهای او اهمیتی ندهد و نزدیک‌تر شود او پابه فرار می‌گذارد / عکس: محمدصادق فرهادی‌نیا



قلاده‌ای برای ردیابی
۵ ماه ردیابی یوزهای قلاده‌گذاری شده، نشان داد که محدوده رفت و آمد آنها کجاست و بیشتر در کدام مناطق به سر می‌برند. این پروژه در اسفندماه سال ۸۵ آغاز شد و فقط در منطقه بافق یزد روی چند یوزپلنگ انجام گرفت
عکس: آرش قدوسی



بچه‌های تنها
احتمالا یوز مادر به شکار رفته بود که توله‌های خود را درون لانه تنها گذاشته بود. این تصویر در فروردین‌ماه سال ۸۱ در منطقه توران به ثبت رسید. فردا توله‌ها دیگر در لانه نبودند؛ چرا که پس از رفتن عکاس و محیط‌بانان، یوز مادر به لانه برگشته و وقتی بوی انسان را آنجا حس کرده توله‌ها را از آنجا برده
عکس: میرزایی، اداره کل محیط‌زیست سمنان

توران از دیگر زیستگاه‌های مهم یوز آسیایی در جهان است. این منطقه که یک ذخیره‌گاه زیست‌کره به حساب می‌آید و ارزشی بین‌المللی دارد، در نزدیکی شهرستان «بیارجمند» از توابع شهرستان شاهرود واقع است. توران هم مانند پارک ملی کویر به‌خاطر عکس‌هایی که از آن منطقه گرفته شده معروف است، البته نه عکس‌های دوربین‌های تله‌ای. نادر کرمی – یکی از محیط‌بان‌های این منطقه – با دوربین عکاسی‌اش یوزهای این منطقه را حسابی معروف کرده است. او سال گذشته با گرفتن عکسی از چهار یوزپلنگ که در کنار هم مشغول خوردن آب بودند، همه نگاه‌ها را متوجه توران کرد. این عکس یک رکورد در عکاسی از این جانور است چراکه هیچ عکاسی نتوانسته بود چنین تصویری از یوزپلنگ آسیایی ثبت کند و پیش از این تنها دوربین‌های تله‌ای از عهده این کار برآمده بودند.

اینجا یوزها مرده‌اند

مرگ یک یوزپلنگ باعث شد تا یکی از زیستگاه‌های این جانور در ایران کشف شود؛ نایبندان، منطقه‌ای یک و نیم میلیون هکتاری در جنوب شهرستان طبس. این اتفاق ۲۳سال پیش رخ داد. نور چراغ خودرویی که متعلق به یک معدن زغال‌سنگ در این منطقه بود، در تاریکی شب باعث ترس و فرار یوزپلنگی شد که در آن محدوده زندگی می‌کرد. یوزپلنگ فراری که به دلیل تاریکی و ترس جایی را نمی‌دید، از پرتگاهی حدودا ده متری به پایین سقوط کرد و جان داد. آن زمان نایبندان هنوز جزو مناطق تحت حفاظت نبود. تا اینکه ۱۰ سال بعد، یک یوزپلنگ نر دیگر در جاده «دیگ رستم» واقع در جاده طبس – کرمان با یک کامیون تصادف کرد و جان داد. بهمن نجفی که در آن زمان معاون اداره محیط‌زیست طبس بود، تعریف می‌کند: «وقتی برای بردن لاشه یوزپلنگ به محل حادثه رفتیم، متوجه شدیم سه یوزپلنگ دیگر کمی دورتر از ما ایستاده‌اند و به لاشه نگاه می‌کنند. افرادی که پیش از ما آنجا بودند می‌گفتند که این یوزپلنگ‌ها همراه یوزِ کشته شده بودند و از زمان تصادف همان جا ایستاده‌اند. انگار آن سه یوزپلنگ ایستاده بودند تا عزیزشان را بدرقه کنند.»

اما آنچه سه سال بعد به شکل یک بمب خبری در محافل زیست محیطی مطرح شد، فیلم‌برداری از هفت یوزپلنگ آسیایی در نایبندان بود. کارکنان اداره محیط‌زیست طبس موفق شدند از دو گروه سه و چهار تایی یوزپلنگ فیلم‌برداری کنند. آنها حتی در همان روز و در فاصله بسیار دورتر، دو یوزپلنگ دیگر را هم دیدند اما زمان مشاهده آن‌قدر کوتاه بود که نتوانستند از یوزپلنگ‌ها فیلم‌برداری کنند. این خبر یک سال بعد و پس از آغاز به کار پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی باعث شد تا نایبندان به عنوان «پناهگاه حیات‌وحش» معرفی شود. فعالیت‌های مطالعاتی در این منطقه که به‌عنوان شرقی‌ترین زیستگاه یوزپلنگ آسیایی شناخته می‌شود آغاز شد. در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۶، دوربین‌های تله‌ای کارگذاشته شده در این منطقه، بیش از ۶۰ قطعه عکس یوزپلنگ را به ثبت رساندند که اولین آنها در تاریخ دهم مهرماه ۱۳۸۰ به‌دست آمد. عکس متعلق به یک یوزپلنگ نر بود که سن آن بین سه تا چهار سال تخمین زده شد. این یوزپلنگ بارها جلوی دوربین‌های تله‌ای رفت و آخرین عکس آن هم در اواخر سال گذشته منتشر شد. مسؤولان پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی اعلام کرده‌اند که این یوزپلنگ در حال حاضر حدود ۱۲ ساله است. درباره سن یوزها در طبیعت تحقیقات زیادی در جهان انجام گرفته. یکی از آن‌ها که در سال ۱۹۸۰ میلادی توسط جرج فریم ـ متخصص حیات‌وحش ـ و گروه متخصصان گربه‌سانان (IUCN) منتشر شده، طول عمر متوسط یوز در طبیعت را بین ۱۲ تا ۱۴ سال ثبت کرده. لوری مارکر ـ رئیس بنیاد جهانی حفاظت از یوز (CCF) ـ هم حداکثر عمر یوز در اسارت را تا ۲۱ سال گزارش کرده است. اما گزارش دیگری که در مجله جانورشناسی لندن در سال ۲۰۰۰ میلادی، بر اساس ۲۵ سال مطالعه گروه‌های آمریکایی و انگلیسی منتشر شد، میانگین سن یوزها را در طبیعت بین ۶ تا ۷ سال و در اسارت بین ۱۲ تا ۱۴ سال اعلام کرده است. با توجه به این تحقیقات به نظر می‌رسد که این یوز نر ۱۲ ساله، که اگر هنوز زنده باشد به ۱۳ سالگی هم رسیده، یکی از پیرترین یوزپلنگ‌های آزاد در



عکس شگفت‌انگیز
می‌گویند شانس همیشه با حسن قاضی‌نژاد ـ یکی از محیط‌بانان منطقه توران ـ همراه است. این را همه کسانی می‌گویند که با او به گشت در منطقه رفته‌اند، یکی از آنها هم محیط‌بانی است که این تصویر نادر را گرفته، تصویری از ۴ یوز آسیایی در حال آب خوردن از یک آبشخور / عکس: نادر کرمی

۲۳سال پیش مرگ یک یوزپلنگ منطقه نایبندان را مورد حفاظت محیط‌زیست قرار داد؛ یوزپلنگی که به‌خاطر ترس از نور چراغ یک خودرو از پرتگاهی سقوط کرد و جان داد

جهان است. زنده بودن آن با توجه به طبیعت ایران که طعمه‌ها کم و تخریب زیاد است، بسیار شگفت‌انگیز و از طرفی هم امیدوارکننده است. به خواست مسئولان پروژه بین‌المللی حفاظت از یوز آسیایی، قرار شد تا «سرزمین من» نامی برای این یوز پیر بگذارد. «سرزمین من» هم نامش را «جَنگال» گذاشت، که قسمتی از نام کتیبه‌ای متعلق به دوره اشکانیان به نام «کالِ جَنگال» متعلق به منطقه خوسف خراسان جنوبی که تصویر یک گربه‌سان را بر خود دارد. از طرفی جنگال به معنای چنگال و نشان‌دهنده ناخن‌های بدون غلاف یوزپلنگ است.

گرچه دلیل دیده شدن این منطقه، به‌خاطر مرگ یوزپلنگ‌ها در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۷۶ بود، اما فاجعه‌ای که در ۱۶ سال پیش در اطراف شهر بافق رخ داد، حفاظت از یوز را به پروژه‌ای مهم و ملی تبدیل کرد.

میدان یوزپلنگ

یوزپلنگ مادر به همراه سه توله‌اش از زور گرسنگی و تشنگی به اطراف شهر بافق در یزد نزدیک شدند. پسر جوانی که آنجا مشغول خدمت سربازی بود، با مشاهده این یوزپلنگ‌ها به وحشت افتاد. سرباز جوان از روی ناآگاهی و به خیال آنکه یوزپلنگ‌ها قصد حمله به او را دارند، با سنگ و چوب به طرف مادر و توله‌ها حمله کرد. فاجعه اتفاق افتاد؛ روز نهم شهریورماه ۱۳۷۳. یوزپلنگ مادر گرچه موفق به فرار شد، دو توله بر اثر جراحت‌های وارده جان دادند. از این واقعه، یک توله ماده زخمی باقی ماند که به تهران منتقل شد. این توله یوز ماده، ماریتا نام گرفت و نه سال در پارک پردیسان تهران زندگی کرد تا سرانجام در یکم دی‌ماه ۱۳۸۲ و درست چهار روز پیش از زلزله فاجعه‌بار بم، بر اثر بیماری تنفسی جان داد.

حضور ماریتا در پایتخت، انگیزه تازه‌ای برای افزایش توجه عمومی به یوزپلنگ ایجاد کرد. بعدها انجمن یوزپلنگ ایرانی پروژه‌ای آموزشی در حفاظت از یوز آسیایی در شهرستان بافق و روستاهای حاشیه منطقه حفاظت‌شده کوه بافق، برگزار کرد و پس از آن بود که پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی اعلام کرد با توجه به تصاویر دوربین‌های تله‌ای، منطقه حفاظت‌شده کوه بافق، پناهگاه حیات‌وحش دره‌انجیر و اطراف آن‌ها دو منطقه مهم دیگری هستند که همراه با نایبندان مهم‌ترین زیستگاه‌های یوز در استان یزد و ایران است. مرتضی اسلامی، مدیرعامل انجمن یوزپلنگ ایرانی می‌گوید: «یکی از بزرگ‌ترین مشکلات یوزپلنگ در بافق، عدم آشنایی مردم با این جانور و تصور نادرست نسبت به آن بود. مردم فکر می‌کردند یوزپلنگ برای انسان و دام‌های اهلی آن‌ها خطرناک است و خاطر همین موضوع، طی دهه ۱۳۷۰، هر سال شاهد کشتار یوزپلنگ‌ها در این منطقه بودیم.» اما واقعیت کاملا با این موضوع متفاوت است؛ یوزپلنگ نه تنها جانور خطرناکی نیست، بلکه همیشه در مناطق دور از دسترس انسان زندگی می‌کند. اسلامی می‌گوید در برنامه‌ای آموزشی که به مدت ۵ سال در شهرستان بافق اجرا شد، سعی شد تا به مردم این توانمندی داده شود که بتوانند یوز را از سایر جانوران بازشناسند، چرا که گاهی اوقات سایر جانوران به دام‌های آنها حمله می‌کردند و آن‌ها هم تقصیر را بر گردن یوزرپلنگ می‌انداختند.» حالا وقتی کسی به بافق می‌رود، در ورودی این شهرستان، میدانی را با دو مجسمه یوزپلنگ و به نام میدان یوزپلنگ می‌بینند.







شکارچی موفق

یوزپلنگ‌ها با اتکا به سرعت خود به ندرت به شکار اجازه فرار می‌دهند

کمتر جانور گوشتخواری پیدا می‌شود که مثل یوز، شکارچی موفقی باشد. یوزها برخلاف دیگر شکارچی‌ها از هر ۱۰ حمله‌شان تا ۵۰ درصد موفقیت دارند. آن‌ها با اتکا به سرعت خود، می‌توانند با اطمینان از فاصله حدود ۱۰۰ متری به شکار حمله کنند، کاری که دیگر شکارچیان باید از فاصله‌های بسیار نزدیک‌تر انجام دهند. یوز فقط کافی است تا با قدرت دید بسیار خوب خود شکار را در فاصله‌های دور ردیابی کند، آن وقت است که مسیر و نحوه عملکرد خود را در شکار آن جانور ارزیابی می‌کند و وقتی طوری به شکار نزدیک شد که هیچ بو و صدایی از خود به طعمه موردنظر نرساند، جست می‌زند و خود را به آن می‌رساند. درست است که یوزها قدرت گربه‌سانان بزرگ را برای شکستن گردن شکار ندارند، اما این را خوب بلدند که چگونه خرخره جانور را بگیرند و آن‌را خفه کنند /عکس‌ها: فریبرز حیدری

نیم قرن یوز

مروری بر ۵ دهه تلخ و شیرین یوزپلنگ ایران

بیش از ۵۰ سال از آغاز حمایت یوزپلنگ آسیایی در ایران می‌گذرد. امروز یوز مورد توجه‌ترین جانور ایران است و از انتهای دهه ۷۰ تقریبا سالی نبوده که آنها خبرساز نباشند.



> جنگال
این یوز که به خواست پروژه بین‌المللی حفاظت از یوز آسیایی توسط «سرزمین من» جنگال نامیده شد،یکی از پیرترین یوزهای جهان است و در نایبندان زندگی می‌کند، او حالا بیشتر از ۱۲ سال سن دارد
عکس: پروژه حفاظت از یوز آسیایی

یوزها ناموس حیات‌وحش ایران هستند اما هنوز هم می‌میرند و جمعیتشان کم می‌شود. تخریب زیستگاه و دست‌اندازی‌های انسان در مناطق طبیعی کافی است تا نسل آنها را براندازد

قلاده‌های رادیویی

ماریتا، فقط باعث آشنایی مردم با یوز نشد، این جانور باعث و بانی تحقیقات دیگری هم در استان یزد شد. پروژه یوز آسیایی در این مناطق دست به کار پژوهشی جدیدی هم زد؛ نصب گردنبندهای رادیویی روی گردن یوزپلنگ‌ها، تا با این کار روی عادات و رفتارهای زندگی این پستانداران مطالعه کنند و از این طریق پژوهشگران، از مسیرهای تردد، محل‌های جفت‌گیری و استراحت و محدوده قلمرو هر فرد از آنها اطلاع پیدا کنند. در بهمن‌ماه سال ۱۳۸۵ و پس از مذاکراتی که با انجمن حفاظت از حیات‌وحش (WCS) انجام شده بود، پروژه قلاده‌گذاری و ردیابی رادیویی یوزپلنگ که در اصطلاح زیست‌شناسان به آن «رادیو تله‌متری» گفته می‌شود، آغاز به کار کرد. برای این کار تله‌هایی در منطقه کوه بافق کارگذاری شد که به محض گرفتار شدن حیوان به داخل آن، با ارسال سیگنالی از طریق امواج رادیویی، کارشناسان را در ایستگاه تحقیقاتی منطقه مطلع می‌ساخت. کارشناسان هم با مراجعه به محل تله، حیوان را بیهوش می کردند و قلاده‌ای که قابلیت ردیابی از طریق GPS را داشت، روی گردن آن نصب می کردند. روز هفتم اسفندماه ۸۵ اولین یوزپلنگ بافق قلاده‌گذاری شد و فردای همان روز هم دومین یوزپلنگ به تله افتاد. مسؤولان پروژه، دو پلنگ را هم به‌عنوان مهم‌ترین رقیب یوزپلنگ در منطقه بافق قلاده‌گذاری کردند.

«هومن جوکار» که مدیر مطالعات میدانی این پروژه بود، خاطرات جالبی درباره این پروژه دارد: «در مردادماه ۸۶ سیگنال‌هایی دریافت کردیم که نشان می‌داد یکی از یوزپلنگ‌ها مدتی بدون حرکت مانده. وقتی به محل رفتیم به لاشه یوزپلنگ برخوردیم و آن‌طور که شواهد لاشه نشان می‌داد، احتمالا یوزپلنگ را یک پلنگ کشته بود. در اردیبهشت‌ماه سال بعد هم سیگنال‌های مشابهی از گردنبند یوزپلنگ دیگر دریافت کردیم. با مراجعه به محل متوجه شدیم که گردنبند در حالتی که هنوز بسته بود روی زمین افتاده و اثری از یوزپلنگ هم وجود ندارد. احتمالا یوزپلنگ که در فصل تابستان موهای اطراف گردنش کوتاه‌تر است، توانسته بود گردنبند را از گردن خود خارج کند». پروژه قلاده‌گذاری رادیوتله‌متری، گرچه طی ۵ ماه توانست مناطقی را که یوزها از آن عبور کرده‌اند شناسایی کند، اما پروژه حفاظت از یوز آسیایی، تصمیم گرفت تا به استفاده از کاشت دوربین‌های تله‌ای در مناطق عبوری یوزها بهای بیشتری بدهد و تحقیقات را روی آن‌ها متمرکز کند.

دو دهه تا پایان یوز

یوز ناموس حیات‌وحش ایران است و باز هم به قول معاون محیط‌طبیعی سازمان محیط‌زیست به اندازه اورانیوم غنی‌شده برای ما مهم است، یوزپلنگ‌ها هنوز هم می‌میرند و جمعیتشان کم می‌شود. حتی اگر مانند گذشته جیپ‌ها یا شکارچیان نقشی در محو تدریجی یوزها نداشته باشند، تخریب زیستگاه و دست‌اندازی‌های انسان در مناطق طبیعی کافی است تا نسل آنها را براندازد. احداث جاده، کارخانه‌های تولیدی، معادن و فعالیت‌های نظامی در دل زیستگاه‌ها باعث تخریب و آلودگی زیستگاه‌ها و درنتیجه آسیب به جمعیت حیات‌وحش می‌شود. جدا از این، حضور گسترده دام در این منطقه و عمده مناطق تحت حفاظت کشور هم یکی از تهدیدهای اصلی برای جمعیت حیات‌وحش است. دام‌های اهلی با تغذیه از ذخایر گیاهی منطقه، بر تغذیه گیاهخواران وحشی مثل آهو، جبیر، قوچ و میش و کل و بز تاثیر می گذارند و شانس آنها را برای دستیابی به غذای بیشتر کم می کنند. در نتیجه جمعیت گیاهخواران که طعمه اصلی گوشتخوارانی مثل یوزپلنگ هستند، کاهش یافته و بر جمعیت گوشتخواران هم تاثیر منفی می گذارد. از طرفی با تمام اهمیتی که این گونه در ایران دارد، بسیاری از آنها طی دوره‌های تاریخی به‌خاطر پوست زیبایشان شکار شده‌اند. در چند دهه اخیر هم بعضی‌ها با استفاده از موتورسیکلت یا خودروهایی مثل جیپ، یوزپلنگ‌ها را در زیستگاه‌ها دنبال می کنند تا آنها را که خسته از دویدن سر جای خود نشسته‌اند، بدون استفاده از هیچ وسیله‌ای، زنده‌گیری و قاچاقی از کشور خارج کنند. هرچند آماری رسمی از تعداد یوزپلنگ‌هایی که از کشور خارج شده‌اند وجود ندارد ولی به‌نظر می‌رسد در چند سال اخیر به دلیل افزایش جریمه شکار یوزپلنگ تا ۲۰میلیون تومان و همچنین کاهش شانس مشاهده آنها در طبیعت، این کار از سوی متخلفان انجام نمی‌شود. انسان نه تنها با دست‌اندازی در طبیعت و گرفتن جان جانوران به محیط‌زیست زیان می‌رساند، بلکه واژه‌هایی چون قلاده، قطعه و راس را به‌عنوان واحد شمارش حیوانات به کار می‌برد، واژه‌هایی که درون آن‌ها بار معنایی حاکی از سلطه انسان بر حیوانات به‌خوبی مشخص است.

هنوز آمار همان ۷۰ تا ۱۲۰ یوزپلنگ است. یوزپلنگ‌هایی که با تهدیدهای فراوانی مانند مرگ در جاده‌ها، کشته‌شدن توسط شکارچی‌ها، کاهش جمعیت طعمه‌ها و پیدا نکردن منابع آب در زیستگاه‌ها روبه‌رو هستند، هنوز هم ناموس حیات‌وحش ایران هستند. هنوز نه کسی می‌تواند با قطعیت بگوید که نسل یوزپلنگ آسیایی برای همیشه باقی می‌ماند و نه کسی می‌تواند یوزپلنگ‌ها را در سراشیبی انقراض بداند. شاید نگاه واقع‌بینانه به وضعیت یوزپلنگ آسیایی متعلق به «اورس برایتن موزر» ـ رئیس کارگروه تخصصی گربه‌سانان اتحادیه جهانی حفاظت (IUCN) ـ باشد. او گفته بود: «به جرأت می توانم اعلام کنم که یوزپلنگ آسیایی دست‌کم تا ۲۰سال دیگر منقرض نخواهد شد ■

۱۳۳۸| آغاز حمایت اداره شکاربانی وقت از یوزپلنگ آسیایی

اوایل دهه ۱۳۵۰| مناطق میاندشت و خوش‌ییلاق و توران به خاطر جمعیت قابل توجه یوز آسیایی موردتوجه قرار گرفت.

۱۳۶۲| برای آخرین بار در منطقه خوش ییلاق یوزپلنگ دیده شد.

۱۳۶۶| یک یوز در منطقه نایبندان در جنوب شهر طبس، به خاطر تصادف با یک خودرو کشته شد و همین امر باعث توجه و بررسی منطقه شد.

۹ شهریور ۱۳۷۳| خانواده یک توله یوز در بافق کشته و زخمی شدند و خودش به پارک پردیسان تهران منتقل شد. این توله یوز بعدها ماریتا نام گرفت.

۱۳۷۶| اولین بررسی‌های رسمی توسط پیتر جکسون، صادقی‌زادگان و با سرپرستی علیرضا جورابچیان در زیستگاه‌های یوز و به‌ویژه نایبندان منجر به ارائه طرح اولیه پروژه بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی شد. در همین سال تصادف یک یوز دیگر با کامیون در نایبندان باعث شد تا این منطقه به حفاظت سازمان محیط‌زیست درآید.

۱۳۷۷| طرح اولیه پروژه بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی به تصویب‌رسید.

۱۳۷۹| فیلمبرداری از ۷ یوز آسیایی درمنطقه نایبندان که در دو گروه ۳ و ۴ تایی بودند. این تصویر تا همین امروز هم منحصربه‌فرد است.

۱۹شهریور ۱۳۸۰| آغاز به کار پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی در قالب مشترک سازمان حفاظت محیط‌زیست کشور، UNDP/GEF و با همکاری انجمن حفاظت از حیات‌وحش WCS، اتحادیه جهانی حفاظت IUCN و موسسه حفاظت از یوزپلنگ CCF.

۲۰ شهریور ۱۳۸۰| امضای سند پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی با حضور نمایندگان WCS در تهران و اجرای پروژه ردیابی در پارک ملی کویر، توران، دره‌انجیر و بافق. این تحقیق یک ماهه با حضور جرج شلر، تیموتی برایان، مرحوم هرمز اسدی، مصطفی خلیلی و محمدصادق فرهادی‌نیا به سرپرستی علی‌رضا جورابچیان و با همکاری مهدی کامیاب ـ نماینده برنامه عمران ملل متحد ـ انجام گرفت و منجر به تخمین جمعیت کمتر از ۶۰عددی یوز در ایران شد.

۱۰مهر ۱۳۸۰| ثبت نخستین تصویر از یوز آسیایی توسط دوربین‌های تله‌ای در منطقه اسبی پناهگاه حیات‌وحش نایبندان طبس. تصویر این یوز به تازگی هم ثبت شده و به‌عنوان یکی از پیرترین یوزهای جهان معروف است. «سرزمین من» این یوز را جنگال نامیده است.

از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲| تجهیز پروژه یوز به امکاناتی از جمله دوربین تله‌ای و افزایش ضریب حفاظتی یوزپلنگ و زیستگاه‌های آن.

۱دی ۱۳۸۰| مرگ ماریتا

شهریور ۱۳۸۵| به پیشنهاد انجمن یوزپلنگ ایرانی، ۹ شهریورماه، مصادف با مرگ خانواده ماریتا، به عنوان روز ملی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی نام گرفت.

اسفند ۱۳۸۵| آغاز پروژه قلاده‌گذاری رادیوتله‌متری

۱۳۸۶| کوشکی؛ توله یوزی که از دست یک متخلف در روستای مزینان استان سمنان جان به در برد و به سازمان محیط‌زیست داده شد.

تیر ۱۳۸۷| تمدید پروژه حفاظت از یوز آسیایی تا سال ۱۳۹۱ و آغاز فاز دوم‌پروژه.

۱۳۸۸| انجام مطالعات ژنتیکی در زمینه تفاوت‌های یوز آسیایی و آفریقایی.

آبان ۱۳۸۸| مشاهده ۲ یوزپلنگ در منطقه راور کرمان توسط محیط‌بانان برای نخستین بار و ثبت اولین تصویر یوزپلنگ در پارک ملی کویر پس از ۷ سال.

فروردین ۱۳۸۹| شرکت در برنامه حفاظت از یوزپلنگ همراه با نمایندگان سازمان ملل در مقر گروه متخصصین گربه‌سانان IUCN در سوئیس.

تیر ۱۳۸۹| ثبت تصویر ۴ یوز آسیایی برای اولین‌بار در پارک‌ملی سیاه کوه در استان یزد.

یوزبان و یوز
سواری شمشیر بر دوش و جامه‌ای از پوست یوز بر تن، یوزی را که از یالش پیداست جوان و نابالغ است، بر ترک و کپل اسبش نشانده سوی شکارگاه می‌رود. اما انگار که سوار این پند و اندرز قابوسنامه را نشنیده که می گوید: پسِ نخجیر اسب متاز، اگر نخجیر یوز کنی(= اگر با یوز به شکار می‌رویِ)، البته یوز بر کفل اسب خویش منشان که هم زشت بود ترا، کار یوزداران کردن و هم در شرط خرد نیست، سباعی را در پس قفای خویش گرفتن، خاصه ملوک را این است شرط نخجیر کردن. این بشقاب منقوش از تپه مدرسه نیشابور پیدا **شده**/عکس: کتاب هفت‌هزارسال هنر ایران



۱۶یوز
خال‌ها، باریکی کمر و شکل دم، اینها همه نشان یوز است. بر روی این ظرف سفالی پایه دار که نزدیک به ۵هزار سال پیش ساخته شده و در زنجان پیدا شده، نقش ۱۶یوز در چهار گروه چهارتایی روی هم کشیده شده. پایه آن نیز همانند پوست یوز خالدار است/عکس: کتاب هفت‌هزارسال هنر ایران

یوزنامه ایرانی

نگاهی به دانش ایرانیان قدیم از یوز

علی شهیدی

یوزپلنگ آن جانوری نیست که می‌شناسید. شاید به کار بردن نام یوزپلنگ به معنی یوز، برای ایرانیان امروز جاافتاده باشد و کمتر واژه یوز را به تنهایی به کار برند. اما در نگاه ایرانیان قدیم یوزپلنگ جانور دیگری بود. اگر یوزی با پلنگی آمیزش می‌کرد، فرزندشان را «یوزپلنگ» می‌نامیدند و اگر با شیر جفت‌گیری می‌کرد فرزندشان را «یوزشیر» می‌خواندند(فرهنگ ناظم‌الاطباء). اما این اصطلاح دومی دیگر به گوش ایرانیان آشنا نیست؛ چرا که شیر ایرانی مدت‌هاســت نسلش در ایران ور افتاده. فارغ از اینکه این داستان و باور قدیمی ایرانیان با دانش زیست‌شناسی امروز جهان می‌خواند یا نه، باید بدانیم که کمتر کسی از دانش زیست‌شناسی کهن ایرانی باخبر است.

«بُندَهِش» کتابی است از ایران عصر ساسانی که بخش مفصلی از آن به مطالب زیست‌شناسی اختصاص دارد. اثری به زبان پهلوی ساسانی که یکی از کهن‌ترین کتاب‌های جهان است و نام و داستان آفرینش «یوز» در آن آمده؛ نه تنها یوز که آراء و نظرات دانشمندان ایران عصر ساسانی را درباره آفرینش جهان، گیاهان، جانوران و انسان بررسی کرده. ایرانیان باســتان گروهی از جانوران را آفریده اورمزد و گروه دیگر را آفریده اهریمن می‌دانستند. جانوران مفید اهورایی بودند و جانوران مضر، اهریمنی. در بندهش آمده که یوز از «گرگ‌سردگان» اســت که اهریمن ایشــان را در پانزده ســرده آفریده. در واقع گرچه زیست‌شناسان امروزی یوز را از «گربه‌ســانان» می‌دانند، اما همکارانشان در ایران عصر ساسانی یوز را از گرگ‌سانان یا به قول خودشان از گرگ‌سردگان غارکن می‌دانستند:

«... اهریمــن آن دزد گرگ را آفرید؛ کوچک و شایســته جهان تاریکــی؛ تیرگی‌زاده، تیرگی‌تخمه، تیرگی‌تن، سیاه، گزنده، بی‌موزه و خشک‌دندان که با آن تن آشفته بدان است که چون گوسفند دَرَد، نخست موی از او بر کند. اهریمن گرگ‌سردگان را به ۱۵ سرده فراز آفرید: نخست گرگ سیاه، کوچک و سترگ سرده که به هر چه اندر یارد، در تازد. پس دیگر گرگ‌سردگان چون ببر، نیز شیر و پلنگ که ایشان را کوه‌تاز خوانند. یوز و کفتار و توره که شغال نیز خوانند، غارکن اند و ســرده‌های گرزه و گربه و آن که پَردار است چون بوف، آن که آبی است، چون آن خرفستر غارتگر خون‌آشام که گرگِ آبی خوانند و کوسه و دیگر آب سردگان ... سرده در ســرده مانند دیگر ددان تا پانزدهم که گرگ چهارپاست که چون او را کودک باشد به رمه رود.»

چون جانوران اهریمنی به جانوران اورمزدی آسیب می‌زدند، کشتن آنها از نظر ایرانیان باستان سفارش می‌شده: «چنین گوید که کسی که چهار شیر گرگ‌سرده را بکشد، وی را کرفه (=ثواب) چندان بود که یک گرزه کوتاه دنب را بکشد» (بندهش). این نگاه منفی به آفرینش یوز خود مجوز شکار آن بود. این نگاه در ادب فارسی نیز با تشبیه یوز به خار، بازتاب داشته: «... یوز و آهو چون خار و گل از یک چشمه آب خورندی» (مرزبان نامه).

با آنکه دستورات دینی موبدان عصر ساسانی، ایرانیان را از جانوران اهریمنی چنان برحذر می‌داشت که کشتن آنها را ثواب می‌دانست، اما جذابیت، سرعت، سلطنت و قدرت یوز در میان جانوران، چنان چشم پادشاهان ساسانی را فریفته بود که بی‌اعتنا به گفتار موبدان در باغ‌وحش خود از هزاران یوز نگهداری می کردند. چنانکه یزدگرد سوم ۱۲ هزار یوز، سگ و باز شکاری در باغ‌وحش کاخ خود نگهداری می کرده که همه زنگوله و گوشواره طلا داشته‌اند و شاهنامه فردوسی حتی به زیادی حجم غذای روزانه آنها هم اشاره دارد: «سگ و یوز و بازش ده و دو هزار/که با زنگ زرّند و با گوشوار/بسالی همه دشت نیزه‌وران/نیابند خورد از کران تا کران/که او را بباید به یوز و به سگ/که در دشت نخچیر گیرد به تگ/سگ و یوز او بیشتر زان خورد/ که ... » (شاهنامه).

برای آنان، یوز شکارچی بود نه شکار. یوز را زنده می گرفتند تا یار شکارشان باشد. چنانکه عجائب المخلوقات می گوید: «یوز از بهر هوا هر سال از ولایتی به ولایتی رود و به هیجان بازآید. صیاد بر آن ره چاه ها سازد و سرش بپوشد تا در آن آید. صیاد یوز بزرگ گیرد، دوستتر دارد که بچه ای که لجوج بود.»

شکار با یوز تفریح محبوب شاهان و بزرگان ایران بوده و آیین و آداب بسیار داشته. یوز را معمولا با چشم بسته به میدان شکار می‌بردند و ناگهان رها می کردند و او به تگ به دنبال شکار می‌رفت و نمایشی تماشایی ترتیب می‌داد: «برفتند روزی به نخچیرگاه/همی‌رفت با یوز و با باز شاه». در سپاهی که به همراه پادشاه ساسانی برای شکار به راه می‌افتاده هر یوز یک مستخدم به نام یوزدار داشته که قلاده یوز را به دست می گرفته. هر یک از این مستخدمان در صف سپاهیان شکار، در جای مخصوص خود قرار می گرفتند، چنانکه یوزداران پس از بازداران حرکت می کردند. فقط در یکی از شکارها بهرام (گور) صد و شصت یوز و یوزدار به همراه داشته: «پسِ بازداران صد و شصت یوز/ببردند با شاه گیتی فروز» (شاهنامه).

شایسته شاه نبود که یوز شکاری را بر ترک اسب خود حمل کند. چنانکه امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس وُشمگیر در قابوســنامه به فرزند خود گیلانشاه سفارش می کند که: «پسِ نخجیر اسب متاز، اگر نخجیر یوز کنی (=اگر با یوز به شکار می‌روی)، البته یوز بر کفل اسب خویش منشان که هم زشت بود ترا، کار یوزداران کردن و هم در شرط



۸ برتر از شیر و پلنگ
در آثار باستانی ایران نقش‌هایی از گربه‌سانان را می‌بینیم که مشخص نیست پلنگ است یا یوز. در واقع باید گفت که بسیاری از این نقش‌ها تلفیقی از چند جانور است که از هر یک عضوی و صفتی را که برتر بوده در یک پیکر یکجا گرد آورده‌اند. این نگاه در کتاب عجائب‌المخلوقات هم دیده می‌شود و یوز را برتر از پلنگ و شیر و صاحب قدرت و صفات برتر هر دو می‌داند: پدر یوز پلنگ بوده است و مادرش شیر بوده است. یوز از میان هر دو بیرون آمده است. این نقش روی یک تیردان ۳هزار ساله مفرغی از سرخ‌دم لرستان به دست آمده/عکس: علی شهیدی

خسرو شکارچیان ›
یک نگاره صفوی که داستان شکار خسرو را با یوز شکاری به تصویر کشیده: در آمد خسرو خوبان چو پرویز/ سواره بر سیه خنگی چو شبدیز/ چو ابروی خودش بر کف کمانی/ شکار نرگس مستش جهانی/ کشیده شیر مردان در کمان تیر/ چو یوز افتاده در دنبال نخجیر / عکس: علی شهیدی

کهن‌ترین سند ▼
این برگی از بندهش، قدیمی ترین سند ایرانی است که نام یوز در آن آمده و داستان آفرینش آن را از نگاه ایرانیان باستان روایت کرده/عکس: علی شهیدی





خرد نیست، سباعی را در پس قفای خویش گرفتن، خاصه ملوک را این است شرط نخجیر کردن».

به این ترتیب یوز چنان ارزشمند و خواستنی شـــده بود که یکی از نشانه‌های دارایی و تمول و ثروت بود: «دو چشم تو اندر سرای سپنج/ چنین خیره شد از پی تاج و گنج/ بس ایمن شدستی برین تخت عاج/ بدین یوز و باز و بدین مهر و تاج» و بی‌نیازی از یوز نشان توانگری بود: «شما را به چیزی نبودی نیاز/ ز دینار و ز گوهر و یوز و باز» (شاهنامه).

گرچه شکار با جانوران شکاری تفریحی پرطرفدار بود، اما نه به هر بها و قیمتی. ایرانیان در یوزداری و نگهداری یوز سر آمد بودند و حقوق این حیوان را از یاد نمی‌بردند. چنانکه در مسیرهای طولانی شکار توصیه می‌شد که آن را همراه نبرند: «سگ و یوز با چرغ و شاهین و باز/ نباید کشیدن براه دراز» (شاهنامه).

اما در تربیت فرزند و آموزش‌های ویژه بزرگان، شـــکار با یوز در برنامه درســـی خاندان پادشـــاهان جای داشت و موبدانی که وظیفه آموزش و تربیـــت را به عهده داشـــتند، این درس را نیز در سرفصل درسی گنجانده بودند و آن را در زمره «فرهنگ» می‌دانســـتند. در داستان تربیت بهرام پادشاه ساسانی آمده که سه موبد آموزگار برای او انتخاب شد.

یکی دبیری (خواندن و نوشـــتن)، دیگری شـــکار با باز و یوز و سومی ســـواری و چوگان و تیراندازی با کمان و آیین رزم به او می‌آموخت:

«ســـه موبد نگه کرد فرهنگ جوی/ .../ یکـــی تا دبیری بیامـــوزدش/ دل از تیرگی‌ها بیفروزدش/ دگر آن که دانستن باز و یوز/ بیاموزدش کان بود دلفروز/ و دیگر که چوگان و تیر و کمان/ همان گردش رزم با بدگمان/ چپ و راست پیچان عنان داشتن/ به آوردگه باره برگاشتن/ چنین موبدان پیش منذر شدند/ ز هر دانشی داستان‌ها زدند/ تن شاهزاده بدیشان سپرد/ فزاینده خود دانشی بود و گرد/ چنان گشت بهرام خسرو نژاد/ که اندر هنر داد مردی بداد/ هنر هرچ بگذشت بر گوش اوی/ به فرهنگ یازان شدی هوش اوی/ چو شد سال آن نامور بر سه شش/ دلاور گَوی گشت خورشیدفش/ به موبد نبودش به چیزی نیاز/ به فرهنگ جویان و آن یوز و باز» (شاهنامه).

در داستان‌های ایرانی، طهمورث نخستین کسی است که یوز را به دام می‌اندازد و به بند می کشد: «رمنده ددان را همه بنگرید/ سیه گوش و یوز از میان برگزید/ به چاره بیاوردش از دشت و کوه/ ببند آمدند آن که بُد زان گروه» (شاهنامه). در فصل عجائب اقالیم و بلاد کتاب عجائب المخلوقات یکی از سوغات‌های شهر مکه در کنار کالاهایی چون آب زمزم، نطع و لیف، پادمهره، زیتون، نعلین، ریگ مکی، قمری کافوری، اسب تازی نجیب، شتر مرغ مکی و سگ تازی، یوز دانسته شده. می بینیم که متون کهن ایرانی جغرافیای سکونت یوز را هم کوه و هم دشـــت می‌دانند: «در وادی رماد ولایتی اســـت ... نه آب باشد، نه گیاه. بر آن کوه یوز آشیان دارد بسیار و کس آنجا نیارد رفت از دست یوز» (عجائب المخلوقات).

پادشاهان ایرانیان قدیم شکار با یوز یا حیوانات شکاری دیگر را پسندیده‌تر از شکار با تیر و کمان و ... می‌دانستند. چراکه گوشت و پوست جانوران وحشی را شایسته مصرف نمی‌دانستند و اگر گوشت شکار، خوراک جانور شکاری نمی‌شد، هدر می‌رفت: «اگر نخجیر دوست داری، به شکار یوز و باز و چرغ و شاهین و سگ مشغول باش (=با این جانوران شکاری شکار کن)، تا هم نخجیر کرده باشی و هم بیم مخاطره نبود و آنچه بگیری به کار باز آید که گوشت سباع خوردن را نشاید و پوست او را پوشیدن» (قابوسنامه).

ایرانیان حتی به ویژگی‌های ظاهری یوز و دیگر جانوران نیز توجه داشتند. چنان که خط اشک یوز را همانند خط سُرمه می‌دانستند: «... سرمه چشم یوز را اشک حسرت آهو فروشوید ... » (مرزبان‌نامه) یا شیوه پریدن ملخ را به یوز تشبیه می کردند: «ملخ، چون یوز و پلنگ بجهد» (عجائب المخلوقات).

نه تنها ویژگی‌های ظاهری، که شیوه شکار یوز و شکارچیان دیگر را نیز مطالعه می کردند: «... بعضی به مجاهرت، رویاروی جنگ کنند چون یوز. بعضی بر خشم کمین گشایند، چون پلنگ. بعضی به رزانت و آهستگی فرصت، چون خرس. بعضی به حیلت و مخادعت، چون روباه و بعضی به مبادرت و مسارعت، چون گراز» (مرزبان‌نامه). یا در اثری دیگر درباره شکار یوز آمده: «یوز کمین سازد. از دنبال صید چنان رود که شهاب از پسِ دیو» (عجائب المخلوقات).

در عجائب المخلوقات حتی داستان‌های جالب و عجیبی درباره بیماری‌های یوز و راه درمان آنها آمده است: «شیر و یوز و ببر چون بیمار شوند، در قطب شمالی نگرند، شفا یابند.» یا «گیاهی هست خالق‌الفهود خوانند، چون [یوز] بخورد، رنجور شود. پس پلیدی آدم بخورد، خلاص یابد.»

نه تنها مردمان عصر قدیم یوز را دوست داشتند که به گفته عجائب‌المخلوقات: «همه حیوانات وی را دوست دارند و بویِ وی را نیز».

این همه علاقه ســـبب شـــده تا برای یوز و یوزداری در زبان‌هـــای ایرانی واژه‌نامه مفصلی فراهم شـــود. واژگانی همچون: یوز، یوزبان، یوزبند، یوزدار، یوزدو، یوزتگ و یوزجست. انگار چیزی به تندی و سرعت یوز در کار نبوده و به همین خاطر تنها جانوری است که در زبان فارسی از نامش فعل ســـاخته‌اند؛ افعالی همچون یوزیدن (=جستن و جهیدن و ...) و یوزانیدن.

دانش ما از متون کهن درباره یوز بسیار بیش از اینهاست. هر دفتر شعر و ادب و تاریخ ایران را که می گشایید رد پای یوز را چنان در آن پررنگ می‌بینید که از خود می پرسید که به راستی یوز بخشی از تاریخ ایران است یا طبیعت ایران؟ ■



یوز ایرانی، نام ایرانی

عمر شیر و یوز صد سال است (عجائب المخلوقات). از این دست باورهای پیشینیان که بگذریم، دوربین‌های تله‌ای پروژه بین‌المللی حفاظت از یوز آسیایی، پیرترین یوز ایرانـــی را با ســـنی نزدیک به ۱۳بهار شناســـایی کرده‌اند از طرفی ویژه‌نامه سیزدهم سرزمین‌من به یوز اختصاص داده شد و نامگذاری این یوز پیر به ما سپرده شد. شایســـته بود تا پیرترین یوز ایرانی به کهن‌ترین نام‌های ایرانی خوانده شود. یوز پیر ما در نایبندان دیده شده بود. جایی در جنوب خراســـان که نزدیک ترین کتیبه ایران باستان به آن، نقش یک گربه‌سان را بر خود داشت؛ کتیبه اشکانی «کالِ جنگال»؛ کمی آن ورتر در کوه‌های کالِ‌جنگال در کنار شهر خوسْف نزدیک بیرجند. کتیبه‌ای به زبان پهلوی اشکانی، یادگار سواران پارتی. واژه «کال» در بسیاری از جای‌نام‌های آن دیار دیده می‌شود که آن را کنار گذاشتیم. و از آنجا که یوز در میان گربه‌سانان صاحب چنگالی متفاوت است، نام «جنگال» که هم به چنگال اشاره دارد و هم به کتیبه اشکانی کال‌جنگال، شایســـته‌ترین نام ایرانی برای نامیدن پیرترین یوز ایران دانسته شد.

داستانک یوز

یوز صید را بگیرد، زبانش خورد. من شخصی را دیدم لال با خواهری و میان ایشان خصومتی بود. پرسیدم که سبب گنگی شما چیست؟ نمودند که ما دو برادر دیگر داریم، هر دو لال. و گفتند که ایشان را پدری بود یوزدار. هر صیدی که بگرفتی، زبانش ببریدی و در دهان یوز نهادی تا بخوردی. آفریدگار وی را چهار فرزند بداد. همه گنگ و لال. (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات اثر محمد بن محمود همدانی، حدود قرن ششم هجری)

۷ یوز بر سنگ
گرچه نقاش عصر باستان نمی‌توانسته خال‌های یوز را بر سنگ نقش کند اما باریکی کمر و حالت دم و سر و پوزه کوچک و تناسب اندازه آن با بز نشان یوز بودن آن است/ عکس: کتاب موزه‌هایی در باد، اثر دکتر مرتضی فرهادی





آقای باستان‌شناس

شخصیت اصلی این مجله دکتر دیگ (Dr. Dig) است. باستان‌شناس جوانی که راهنمای کودکان به سرزمین های باستانی گوناگون است و خوانندگان مجله می توانند به او نامه بنویسند و پرسش های خود را از او بپرسند و نقاشی های خود را در زمینه آثار باستانی برای چاپ در مجله برای او بفرستند و به پرسش های دکتر دیگ پاسخ دهند و جایزه بگیرند. در شماره ای که پرونده اصلی مجله به خط هیروگلیف و تاریخچه آن اختصاص داده شده بود، در گوشه سمت راست نوار بالای جلد، نام Dig را به خط هیروگلیف هم نوشته بودند(صفحه روبه‌رو)

{همکاران سرزمین من}

باستان‌شناسی برای کودکان

جای باستان‌شناسی در برنامه‌های آموزشی کودکان و نوجوانان ایرانی خالی است

علی شهیدی

سرزمین من از یازدهمین شماره خود بخشی را به نام «همکاران سرزمین‌من» به مجله افزود. این بخش، مجلات موفق بین‌المللی را که همچون سرزمین‌من به موضوعات مردم‌شناسی، باستان‌شناسی، تاریخ، حیات‌وحش و طبیعت می‌پردازند، معرفی می کند و برای نمونه یکی از مطالب آخرین شماره‌های آن مجلات را از زبان‌های گوناگون (فرانسه، آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیایی، روسی، عربی یا ژاپنی) به فارسی ترجمه می کند. از آنجا که این مجلات در دسترس عموم نیست و اغلب ایرانیان با زبان‌های گوناگون خارجی آشنایی ندارند، هدف آن است تا مطالب مناسب و مفید این مجلات در دسترس خوانندگان قرار گیرد و خوانندگان متخصص بتوانند افزون بر آشنایی با مجلات تخصصی زمینه کاری خود، با مطالعه یک نمونه از مطالب مفید و موفق آن، تجربیات کارآمد بین المللی را البته تا آنجا که با هویت و ارزش‌های ایرانی سازگارند، به کار برند و در ضمن با رویکردها و شیوه‌های تازه نگارش مقاله و گزارش، استفاده از عکس و تصویر، مدیریت هنری و شیوه‌های صفحه‌آرایی و اینفوگرافی آشنا شوند.

در این شماره مطلبی را درباره خط هیروگلیف مصر باستان از مجله انگلیسی زبان Dig مرور می کنیم. بدنیست بدانید که دانستن خط هیروگلیف برای مطالعه و درک بخشی از آثار ایرانی دوران هخامنشی که نوشته‌هایی به این خط بر خود دارند، الزامی است. شاهان هخامنشی در دوره‌ای که ایران بر مصر مسلط شده بود، فرمانروای مصر نیز محسوب می‌شدند، اما متاسفانه در سر فصل‌های درسی رشته زبان‌های باستانی جایی برای فراگیری هیروگلیف و مطالعه آثار آن دوره نیست و این آثار در ویترین‌ها و انبارهای موزه‌هایمان خاک می‌خورند.

Dig به معنی کندن و کاویدن، ماهنامه و گاه دوماهنامه‌ای است با هدف آموزش باستان‌شناسی به کودکان. باستان‌شناسان و متخصصان زبان‌های باستانی دانشگاه‌ها و موزه‌های نامدار جهان با همکاری متخصصان تحریریه این مجله به زبانی ساده و به یاری تصاویر و عکس‌های جذاب، کودکان و نوجوانان را با باستان‌شناسی، زبان‌های باستانی و تاریخ باستان آشنا و علاقه‌مند می کنند. گرچه این مجله و مجلاتی از این دست به آثار همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های کهن جهان نظر دارند، اما کمتر اثری از آثار ایرانی در آن‌ها می‌بینیم و این رسانه‌ها کمتر به معرفی راستین پیشینه فرهنگ ایرانیان به جهان می‌پردازند. نکته‌ای که جامعه باستان‌شناسی ایران از آن غافل بوده است.

آموزش شاخه های مرتبط به ایرانشناسی از جمله باستان‌شناسی، رسالتی است که سرزمین‌من طبق طرح جامع خود آن را تعقیب می کند و نمونه‌های بومی موفقی را پیش از این در ۱۲ شماره‌ای که تا کنون منتشر کرده به ایرانیان پیشکش کرده است. به خصوص پوسترهای آموزشی سرزمین من که برای کودکان تدوین شده بود و تجربه‌ای تازه در این حوزه به حساب می آید.

بسیاری از موزه‌های موفق جهان در برنامه‌های خود، جایی را به آموزش کودکان اختصاص می‌دهند، اما در میان موزه‌های ایرانی تنها موسسه کتابخانه و موزه ملی ملک زیر نظر آستان قدس رضوی، در تجربه‌ای موفق با همکاری مدارس، نمونه و بدل آثار موزه‌ای را به میان دانش آموزان برده و برنامه آموزشی موفقی را تجربه کرده است. طرح قابل تحسینی که اگر مردم به موزه نمی‌روند، موزه‌داران، موزه را به میان مردم می‌برند. در سرزمینی به وسعت ایران با صدها هزار تپه و محوطه باستانی که بسیاری از آثار باستانی آن نیز فراتر از مرزهای فعلی و در جغرافیای تاریخی آن پراکنده‌اند، مدیریت و مطالعه و حفظ همه این آثار جز با همکاری همه مردم ممکن نیست. بی گمان نمی‌توان و نباید از همگان توقع داشت تا در این زمینه تحصیل و تحقیق کنند، اما می‌توان عموم را به گنجینه گذشتگان خود دلبسته و علاقه‌مند کرد تا در پاسداری و نگهداری آن بکوشند و آن را ویران نکنند و نفروشند. تا مردم عرق و کششی به آثار گذشتگان نداشته باشند، کوشش سازمان‌های دلسوز نیز ثمر نخواهد داد و این کار جز با آموزش‌ای از دوران کودکی ممکن نیست و جای خالی چنین برنامه‌های آموزشی‌ای در سرزمین مان خالی است.

dig

Pictures Do the Talking

I'VE CRACKED THE CODE!

Say it with Hieroglyphs

Dr. Dig's Guide to Ancient Wordplay





الهه‌ای با سر شیر که احتمالا سخمت (Sekhmet) است، سمبل زندگی را بر بینی شاه می‌گذارد و به‌طور نمادین به او زندگی می‌بخشد. نشانه‌های هیروگلیف بین آنها بیان می‌کند که او به شاه چه می‌گوید. «[بگیر] شربت، گاوها، زندگی و قدرت خود را»

تصاویر حرف می‌زنند

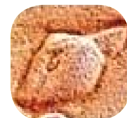
می‌دانستی که همین حالا هم نشانه‌ها (گلیف‌ها) را می‌خوانی؟

رمضان ب. حسین (مدیر طرح ملی مستندسازی آثار باستانی مصر)، ترجمه: الهه کاویار

همیشه این سوال مطرح بوده که چند کلمه در زبان انگلیسی وجود دارد؟ جوابش هزاران هزاره. بیشتر زبان‌ها همین‌طورند. برای اینکه در مورد مردم، زندگی‌شان و دیدشان به جهان بدانید، باید ببینید که چگونه آنها را از طریق کلمات بیان می‌کنند. زبان مصری باستان نمونه کامل آن است. از آنجایی که مصریان باستان با شکل‌ها می‌نوشتند ما دقیقا می‌توانیم بفهمیم که آنها چه درکی از جهان اطرافشان داشته‌اند.



شربت



گاوها



مال تو



زندگی



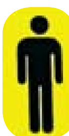
حق مالکیت

شکل‌های چوب کبریتی

برای اینکه تصور کنیم این اشکال چگونه به کار می‌رفته‌اند، بهتر است به چگونگی ارتباطات امروزی‌مان دقیق شویم. درست مثل مصریان باستان، ما هنوز برای انتقال خیلی از اطلاعات، از تصاویر استفاده می‌کنیم. بیشتر آنها طرح ساده‌ای دارند؛ مثلا تصویر مردی که با سر و بدن و دست‌ها و پاها خیلی ساده طراحی شده، واضح است که یک مرد را نشان می‌دهد؛ بستگی دارد در حال انجام چه کاری کشیده شده باشد. در آن صورت بدون اینکه از واژه‌ای استفاده شود، اطلاعات بیشتری به ما می‌دهد.

این تصویر روی در حمام به ما می‌گوید که حمام مردانه است (۱)، همین تصویر با دامن نشان می‌دهد که حمام زنانه است (۲). سر چهارراه، علامت چشمک‌زن که شکل آدمک ایستاده را نشان می‌دهد به ما می‌گوید که باید صبر کنیم، در حالی که شکل در حال راه‌رفتن می‌گوید که می‌شود از خیابان عبور کرد. تصویر یک آدمک در حال دویدن به یک جهت مشخص در ساختمان، راهروی اضطراری را هنگام آتش‌سوزی نشان می‌دهد (۳). به این صورت بود که مصریان باستان نشانه‌های ساده‌ای را برای انتقال انواع اطلاعات تعریف می‌کردند.

(۱)



(۲)



(۳)



این دست حرف‌های زیادی برای گفتن دارد

مرد نشسته برای مصریان نشانه کلمه «مرد» است (۴). اگر این نشانه در آخر اسمی می‌آمد یعنی نام یک مرد است نه زن، مکان، شیء یا حیوان. تصویر مرد عصا به دست یعنی مقام خیلی مهمی بوده است (۵). تصویر این مرد در حال انجام کارهای مختلف، مفاهیم گوناگونی را منتقل می‌کند. بالا بردن انگشت به سمت دهان معانی زیادی داشته است (۶). از آنجایی که مردم هنگام فکر کردن ناخودآگاه این حرکت را انجام می‌دهند، می‌تواند معنی «فکر کردن» داشته باشد. این حرکت با فکر کردن ارتباط دارد پس نشان‌دهنده مفاهیم دیگری که با فکر کردن مرتبط است هم می‌تواند باشد، مثل «دوست داشتن»، «احساس کردن» و همچنین «خوردن». مردم برای خوردن هم دست را به طرف دهانشان می‌برند. اعضای بدن هر کدام یک معنی دارند؛ در حالی که تصویر پا (۷) به معنی خود پا یا قسمت دیگری از آن است و برای انجام بعضی کارها مثل راه‌رفتن یا مسافرت کردن هم به کار می‌رود. بازو به‌تنهایی همان «بازو» معنی می‌دهد اما اگر یک عصا را نگه داشته باشد، معنی «قدرت» می‌دهد؛ چراکه عصا نماد قدرت است (۸ و ۹).

نمادهای زندگی

مصری‌ها در جست‌وجوی شیوه‌ای برای نوشتن صداها، از تصاویر آشنایی که هر روز آنها را می‌دیدند در ساخت کلمات استفاده کردند. دهان در زبان مصری باستان «رو» (ro) گفته می‌شد چون این کلمه با حرف «ر» شروع می‌شد پس نشانه‌ای که برای کلمه دهان (۱۰) به کار می‌رفت، هم نماد حرف «ر» بود و هم برای نوشتن کل کلمه دهان به کار می‌رفت. درمصر باستان سندل (دمپایی لاانگشتی)، عَنْخوی (ankhwy) و زندگی عنخ (ankh) گفته می‌شد که بسیار به‌هم شبیه بودند، بنابراین مصریان برای نوشتن کلمه زندگی از شکل سندل که پاشنه در بالا و پنجه در پایین است استفاده کردند. شکل سندل به تنهایی «زندگی» خوانده می‌شد و نشانه حروف «ن» و «خ» هم برای تقویت ارزش آوایی آن در ادامه می‌آمد (۱۱).



مصریان با مشاهده رفتار و طبیعت حیوانات مفاهیم بسیاری را تعریف کردند؛ مثلا کرکس‌ها نماد ترس بودند. شاید به این خاطر که آنها لاشه حیوانات را می‌خوردند و اغلب در میدان‌های جنگ دیده می‌شدند. زرافه‌ها هم به‌خاطر گردن بلندشان بهترین نشانه برای کلمه «دوراندیشی» بودند چراکه قادرند تا مسافت زیادی را ببینند.

وقتی قایق دیگه قایق نیست!

بعضی نشانه‌ها معانی پیچیده‌ای دارند. تصویر قایق (۱۲) که در زبان مصری باستان دپت (dpt) خوانده می‌شود، هم دقیقا به معنی خود قایق است و هم می‌تواند به‌جای صدای آن در هر کلمه دیگری بیاید. از آنجا که بیشتر سفرها در مصر با قایق انجام می‌شده، این کلمه می‌توانسته در واژه‌هایی مثل «سفر کردن» که خد (khed) گفته می‌شده است، به کار رود. سرزمین مصر توسط رود نیل به دو بخش تقسیم شده بود؛ نشانه قایق برای فعل «عبور کردن» (دجا = dja)، هم به معنای اصلی خود یعنی گذشتن از جایی به جای دیگر به کار می‌رفته و هم به معنای مجازی آن مثلا «رفتن به بهشت» یا «مردن».

(۴)



(۵)



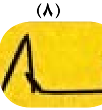
(۶)



(۷)



(۸)



(۹)



(۱۰)

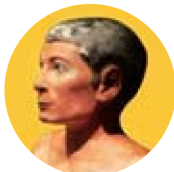


(۱۱)



(۱۲)





چرا هیروگلیف؟

بیا تا بگم که خطمون چطوری شروع شد

قبل از اینکه مردم در گروه‌های بزرگ با هم زندگی کنند، برای انتقال پیامشان به دیگران باید مستقیما با آنها صحبت می‌کردند اما وقتی که جوامع پیچیده‌تر شدند و مردم در شهرهای بزرگ زندگی کردند، راه‌های ارتباطی جدیدی نیاز داشتند. در شهرهای قدیمی درست مثل الان، دولت مسؤول رسیدگی به خیلی از ابعاد زندگی مردم بود؛ مثلا طرح‌های ساختمانی راه‌اندازی می‌کرد که به‌نفع مردمش بود که شامل ساخت دیوار دفاعی، کانال‌های آبی و معابد بود. ارتش هم که از جان و مال مردم محافظت می‌کرد، زیرنظر آنها بود. هزینه این خدمات دولتی از طریـــق مالیاتی که مردم می‌پرداختند، تأمین می‌شد. برای نگهداری حساب این سیستم و اطلاعاتی مثل اینکه چه کسی مالیات پرداخت کرده، یک نفر چند روز در ساختمان‌سازی کار کرده و اینکه یک ســرباز چه مدت در ارتش خدمت کرده، دولت راهی پیدا کرد تا برای همیشه آنها را ثبت کند؛ یعنی نوشتن.



عقرب شاه به‌خاطر نقش عقربی که جلوی صورتش بر روی این قطعه از سر گرز حک شده، به این نام مشهور است. یک کج بیل در دست و تاج سفید اشراف مصر را بر سر دارد ▼

وقتی اسب، اسب است

زمانی که مصر به یکی از اولین تمدن‌های جهان تبدیل شده بود، نوشتن هنوز ابتکاری تازه بود. نمونه‌های خیلی کمی وجود داشت تا مصریان بتوانند از آنها یاد بگیرند و تقلید کنند اما کاملا روشن بود که ساده‌ترین راه انتقال پیام، به‌جز صحبت کردن تنها تصویرها هستند. آنها فکر کردند که تصویر اشیا می‌تواند نشان‌دهنده خود آنها باشد. برای مثال تصویر اسب به معنی خود اسب بود. با پیشرفت جامعه مصر نوشتن هم باید گسترده‌تر می‌شد. کاتبانی که اسناد اداری را ثبت می‌کردند (در تصویر یکی از آنها را می‌بینیم) به‌جز نوشتن اعداد و اشیا باید اسم شهرهایی را که کالا از آنجا می‌آمد هم می‌نوشتند. در نتیجه تصاویر دیگر فقط به معنای آنچه نشان می‌دادند نبودند بلکه جانشین مفاهیم دیگری شـــدند. مثلا اگر به تصویر یک خرس کنار یک خط نگاه می‌کردیم، فقط چیزی را می‌فهمیدیم که آن تصویر نشانمان می‌داد: خرس و خط. همچنین دو کلمه در کنار هم می‌توانست معنای دیگری داشته باشد، همان‌طور که ترکیب خـــرس – خط که در زبان انگلیســـی آن را بر–لاین (bear-line) تلفظ می‌کنند شبیه اسم شهر برلین است. حالا این تصاویر می‌توانست به‌عنوان نشانه یک شهر هم استفاده شود. اینکه نشانه‌ها دیگر معنایی غیر از آنچه نشان می‌دادند داشتند، آغاز حقیقی شروع خط بود. با گذر از این مرحله، انتقال هر پیام و نظری از شخصی به شخص دیگر تا وقتی که دو طرف با نوشتن آشنایی داشتند امکان‌پذیر بود.

برچسب عقرب

در مصر مدارکی داریم که نشان می‌دهد خط هیروگلیف (Hieroglyph) به این صورت پیشرفت کرده. مصر تا قبل از پایان هزاره چهارم پیش از میلاد (۶ هزار سال پیش) هنوز یک کشور یکپارچه نبود بلکه به چند ناحیه تقسیم می‌شد که تحت کنترل حاکمان قدرتمند بود. یکی از این حاکمان مردی بود به‌نام عقرب در شـــهر اَبیدوس (Abydos) در جنوب مصر. وقتی مصرشناسان مقبره عقرب را در دهه ۱۹۹۰ حفاری کردند، آثاری از جنس عاج پیدا کردند که هر کدام یک ســوراخ کوچک داشت. سوراخ‌ها احتمالا برای بستن آنها که شبیه برچسب‌های شناسایی بودند به کوزه‌های غذا و نوشیدنی، استفاده می‌شده. هر برچسب تصاویر کوچکی داشت. آنهایی که مقبره را کشف کردند چون می‌توانستند متون مصری را بخوانند، فهمیدند که تصاویر روی برچسب‌ها تزئینی نیســت. وقتی معنای گروه نشانه‌ها را فهمیدند، نام چند شهر بود. برای مثال روی یکی از کارت‌ها شکل فیل و کوه است. فیل به زبان مصری باستان اَب (ab) و کوه، جو (ju) گفته می‌شده. دو کلمه را کنار هم بگذارید، شما کلمه اَبیدوس را به زبان مصری دارید. مصر شناسان معتقدند که برچسب‌ها نشـــان‌دهنده جایی هستند که محتویات کوزه‌ها از آنجا آمده است. بنابراین کارگزاران عقرب شاه به کمک آنها آمار مناطقی را که به دولت مالیات می‌دادند نگه می‌داشتند.

قدرت خط

زمانی که مصر در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد به کشوری متحد و حکومتی بزرگ و پیچیده تبدیل شد، روش نوشتار هم گسترده و پیچیده‌تر شد. مصریان هوشمندانه این توانایی نهفته در خط خود را درک کردند و از آن نه‌تنها برای ثبت اسناد دولتی بلکه هر چیزی که ارزش نوشتن داشت – مثل متون مذهبی و حوادث تاریخی – استفاده کردند. یکی از این اسناد مهم، لوح مشهور نارمر (Narmer) است که در آن آمده که چگونه پادشاهی از جنوب مصر شمال کشور را گرفت. در زمان پادشاهی قدیم (تقریبا ۲۶۴۹ – ۲۱۵۰ قبل از میلاد) بیشتر متون روی پاپیروس نوشته می‌شد. پاپیروس نوعی کاغذ بود که از نی کنار رودخانه می‌ساختند. چون مصریان با قلم‌مو روی پاپیروس می‌نوشتند، خط هیروگلیف را به صورت شکسته (سرهم) درآوردند تا بتوان آسان‌تر آن را روی پاپیروس نوشت. هیروگلیف شکسته کمی مختصرتر شد و کم‌کم به شکلی درآمد که آن را هیراتیک (hieratic) می‌نامند. با افزایش سواد مردم در دوره پادشاهی جدید (۱۵۵۰–۱۰۷۰ قبل از میلاد) این خط بیشتر استفاده شد. خط هیراتیک در زمان سلسله بیست و ششم (۶۶۴ – ۵۲۵ قبل از میلاد) باز خلاصه شد و به خط دموتیک (demotic) تبدیل شد اما خط هیروگلیف اصلی همچنان برای نوشتن بر بناهای یادبود به کار می‌رفت.



دکتر دیگ (کاوشگر) می‌گوید: کلمه «هیروگلیف» در اصل یونانی است نه‌مصری. وقتی یونانیان باستان نوشته‌های هیروگلیف را که روی اهرام حک شده بود دیدند، با استفاده از واژه‌های خودشان نامی بر آن گذاشتند [هیروس (hieros) به‌معنای «مقدس» و گلیفین (glyphein) به‌معنای «نوشته»].

هیروگلیف همچنان زنده است

بعد از اینکـــه یونانیان مصر را گرفتنـــد، زبان اداری مصر یونانی شد. در الفبای یونانی هر صدا یک نشانه دارد. درنتیجه، تعداد نشـــانه‌های آن بسیار کمتر از نشانه‌های خط هیروگلیف است و یادگیری و استفاده از الفبای یونانی بسیار آسان‌تر است. به هر حال خط هیروگلیف همچنـــان برای نوشـــتن متون مذهبی مخصوصا در معابد به کار می‌رفت. تنها کسانی هم که آن را می‌فهمیدند کاهنان بودند. وقتی مسیحیت در دوره پادشاهی روم به مصر آمد، معابد و همچنین خط هیروگلیف متروک شدند اما زبان مصری ادامه پیدا کرد و الفبای یونانی را برای نوشتن انتخاب کرد. این خط را بـــه نام کوپتیک (Coptic) می‌شناســـند که هنوز هم مســـیحیان کوپتیک آن را در مراســـم مذهبیشان استفاده می‌کنند.

تعدادی از قدیمی‌ترین هیروگلیف‌های مصری روی لوحه نارمر پیدا شـــدند. این باور وجود دارد که لوحه اتحاد مصر علیا و ســـفلی در زمان نارمـــر به تصویر کشیده است. بسیاری نارمر را پایه‌گذار اولین سلسله می‌دانند. اینکه او خود عقرب شاه بوده یا جانشین او، هنوز روشن نیست.



شاه نارمر در جشن پیروزی رژه می‌رود. اسامی مناطق تصرف‌شده بالای تیرک‌های جلوی او قرار گرفته است. پشت‌سرش جعبه‌ای است که شاید کجاوه ملکه باشد؛ مردی که جلوتر از شاه است، تچت (Tchet) است که احتمالا نخست‌وزیر معنی می‌دهد. روبه‌روی تیرک‌ها اجساد سربریده اسیران هستند. بالاسر آنها یک قایق و معبد هوروس (Horus) در شهر ادفو (Edfu) است که نشان می‌دهد جمعیت به آنجا می‌رود

دو مرد شیرهای گردن دراز را که جانوران خورشیدی‌اند بسته‌اند. آنها یک دایره درست کرده‌اند که در هیروگلیف نشانه خورشید است. اینکه دو شیر به یکدیگر پیچیده‌اند، ممکن است نماد پیوند دو پادشاهی شمال و جنوب مصر باشد

مصری ۳×

هیروگلیف	
هیراتیک	
دموتیک	
کوپتیک	ⲣⲱⲙⲉ

نشانه‌های بالا واژه «مردم» را نشان می‌دهند که بـــه چهار خط نوشـــته شـــده است. خط هیروگلیف، هیراتیک و دموتیک از راست به چپ خوانده می‌شـــود؛ در حالی که خـــط کوپتیک از چپ به راست. در سه شـــکل اول ارتباطـــی را می‌بینید که در کوپتیک وجـــود نـــدارد. کوپتیـــک خطی کاملا متفاوت اســـت که از الفبای یونانی استفاده می‌کند.

بازی هیروگلیف

عنوان انگلیسی Hieroglyph Fun به خط هیروگلیف هم نوشته شده است



——— امیلی تیتر (مصرشناس و پژوهشگر موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو)

تمام حروف الفبای زبان انگلیسی در زبان مصری نیســـت و زبان مصری هم نشانه‌هایی برای بعضی صداها دارد که در انگلیسی وجود ندارد. با کمک این جدول یک پیام به هیروگلیف بنویسید.



این نشـــانه اگر در آخر اســـم بیاید نشان می‌دهد که نام مرد است



این نشـــانه اگر در آخر اســـم بیاید نشان می‌دهد که نام زن است

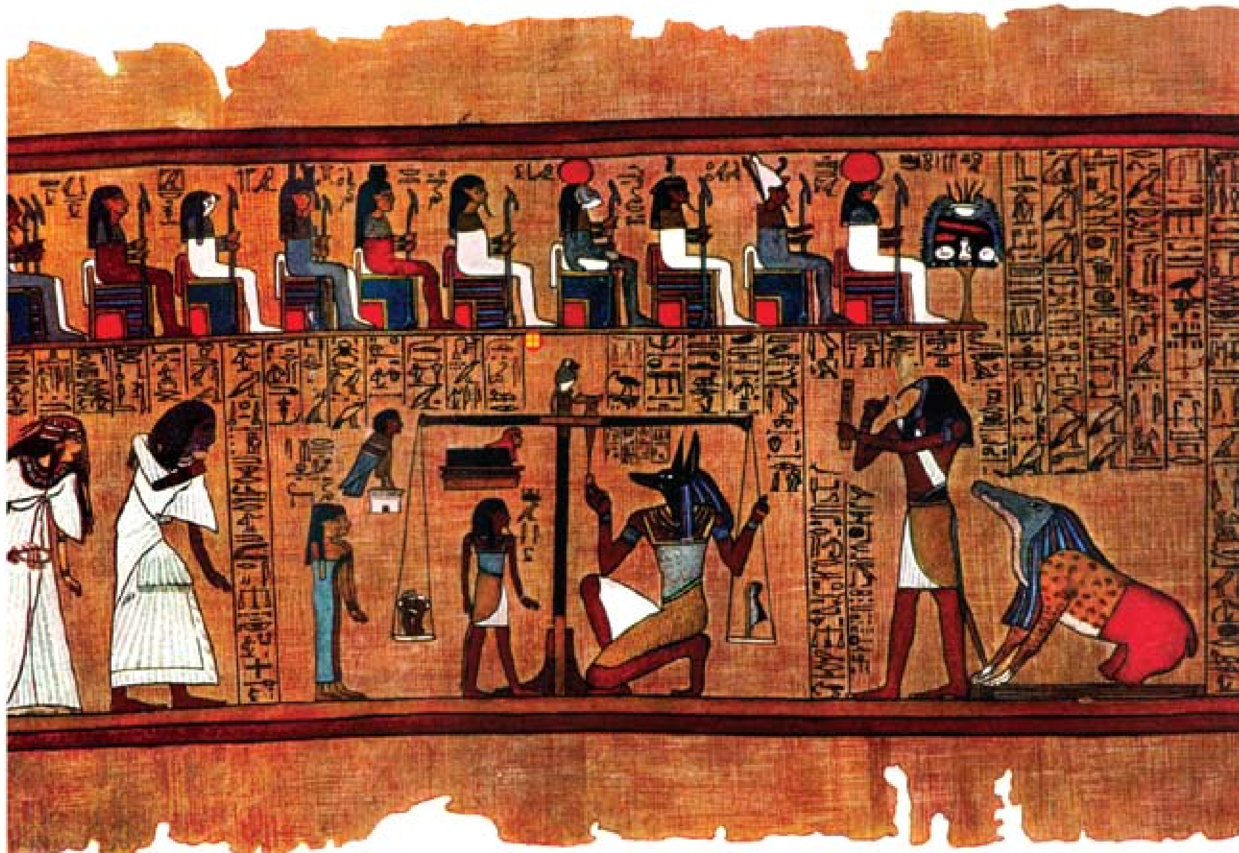
A	کرکس مصری
B	پا
C	سبد
D	دست
E	نی‌های گلدار
F	افعی شاخدار
G	پایه ستون
H	حیاط
I	نی گلدار
J	مار کبری
K	سبد
L	شیر
M	جغد
N	آب
O	کمند
P	چهارپایه
Q	تپه
R	دهان
S	طاقه پارچه
T	قرص‌نان
U	جوجه بلدرچین
V	افعی شاخدار
W	کلاف طناب
X	سبدوطاقه‌پارچه
Y	نی‌های گلدار
Z	قفل در



چه‌می‌گویند؟

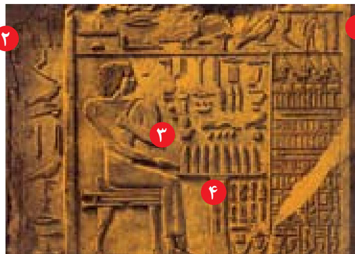
راستی این هیروگلیف‌های مصری که ما در موزه‌ها و کتاب‌ها می‌بینیم چه می‌گویند؟ یادگیری و خواندن هیروگلیف زیاد آسان نیست اما اینجا شما این فرصت را دارید که دریابید این کتیبه‌ها سعی دارند چه چیزی به ما بگویند.

رمضان ب. حسین، ترجمه: الهه کاویار



سِن‌وُس‌رِت اول

در این تصویر ما سِن‌وُس‌رِت (Senwosret) اول (۱۹۶۵-۱۹۲۰ق.م) را می‌بینیم که در حال اجرای مراسمی در حضور مین (Min) خدای باروری است. بین دو تصویر، متنی وجود دارد که مراسم را توضیح می‌دهد و از چپ به راست خوانده می‌شود. در ابتدا لوحه‌ای است که نام سلطنتی او را نوشته خپر-کَ-رِ (Kheper-ka-re)(۱). در قاب مستطیلی نام هوروسی(۲) پادشاه آمده است، یکی از پنج نامی که برای شاهان به کار می‌برند. نام هوروسی سن‌وس‌رت عنخ-مسوت (Ankh-mswt) است. باقی متن(۳) می‌گوید که شـاه در حال انجام چه کاری است: «خدای بزرگی که در میان شهر خود است، پاروی آیینی مین را به دست دارد». این پارو را می‌توانیم در دست سن‌و سرت ببینیم. متن سـمت راست که روبه‌روی خدا(۴) قرار دارد نوشته: «ای هوروس بهدت (Behdet) [عنوانی برای شاه]، من به تو داده‌ام... [در اینجا متن از بین رفته] تا این شادمانی (سالگرد سلطنت) را جشن بگیری».



هر چه بخواهم اینجا هست

مصریان باستان اعتقاد داشتند که مردگان باید در زندگی پس از مرگ خوراک، نوشیدنی و چیزهای دیگر همراه داشته باشند پس مرسوم بود که در مقبره‌هایشان هدایای مخصوصی بگذارند که شـخص متوفی به آنها نیاز داشـت. این لوح که از مقبره مـردی به نام راهوتپ (Rahotep) به دست آمده دقیقا همین کار را کرده و اطلاعاتی هم در مورد راهوتپ می‌دهد. متن بالا (۱) نوشته: «سرپرست منجمان، شاهزاده راهوتپ». رصد ستارگان و تعبیر خواست خدایان یک وظیفه دینی بوده است. در سمت چپ تصویر فهرسـتی از مقام‌های راهوتپ نوشته شده است(۲): «سرپرست منجمان، نجاران و یک گروه اجرایی ۱۰نفره». اینها مقام‌های او بودند که مسـؤولیتش نظارت بر انواع کارگران دولتی بود برای مثال نجاران سـلطنتی، کاتبان و منجمان. نوشته هیروگلیف که بالای لوح آمده لیست هدایایی است که راهوتپ مایل است آنها را دریافت کند(۳): «عود، رنگ سبز برای چشم، شراب و انجیر» پایین لوح هم هدایای بیشتری لیست شده اما با مقدار مشخص(۴): «هزار طاقه پارچه کتان، هزار قرص نان، هزار تکه سنگ مرمر، هزار خم (کوزه) شراب و هزار گاو نر با شاخ‌های بلند»



در پیشگاه خدای مردگان

مصریان باستان اعتقاد داشتند که بعد از داوری، روح او به پیشگاه خدای مردگان، ازیریس، برده خواهد شد. در این تصویر که در دنیای مردگان اتفاق می‌افتد، آنی مرحوم در گوشه سمت چپ به حضور ازیریس که بر تخت نشسته، برده می‌شود. او که دست آنی را گرفته و پیش ازیریس می‌برد هوروس (Horus) است که سر شاهین دارد. متن مقابل هوروس با ذکر دیگری شروع می‌شود(*) و گوینده را معرفی می‌کند: «هوروس پسر ازیریس». هوروس می‌گوید: «من نزد تو آمده‌ام ای ون-نفر (لقب ازیریس) و آنی مرحوم را آورده‌ام. قلب او از داوری ترازو و در حضور خدایان و الهه‌ها، پاک بیرون آمده، توت او را در کتابت قضاوت کرده است. بگذار نان و شربتی که از نزد ازیریس آمده به او [آنی] داده شود تا او همچون پیروان هوروس جاودانه شود».





پیشکشی برای بابون

این مجسمه هدیه‌ای بوده است که تچای کاتب (Tchai) برای توت خدای خط ساخته. توت در اینجا به شکل بابون (نوعی میمون) که حیوانی مقدس برای اوست، آمده. نشانه‌های هیروگلیف (از راست به چپ بخوانید) می‌گویند(*): «برای روح تچای کاتب». به‌این مفهوم که توت به‌خاطر این هدیه با روح او مهربان باشد.

آنی آدم خوبی بود یا نه؟

طبق آیین مصریان باستان وقتی شخصی درمی‌گذشت، روح او باید طی مراحلی به جهان زیرین می‌رفت. برای اینکه این مراسم به درستی انجام شود و او به بهشت برسد راهنمایی‌هایی نیاز داشت. تصویری که بر روی پاپیروس در سمت راست می‌بینید از کتاب مردگان (Book of the Dead) است، متنی که سفر به جهان زیرین را توضیح می‌دهد. کاتب این متن آنی (Ani) است که در سمت چپ تصویر به همراه همسرش هر دو سفیدپوشند. آنها در حضور خدایان تعظیم می‌کنند. مصریان باستان معتقدند که آنوبیس (Anubis) خدای دنیای مردگان که سر شغال دارد، قلب متوفی و حقیقت را در ترازو می‌گذارد و با هم می‌سنجد و سپس تصمیم می‌گیرد که آیا او آدم خوبی بوده یا نه. این مراسم در حضور گروهی از خدایان و الهه‌ها انجام می‌شود.
در این تصویر ترازو وسط است و گروه خدایان در بالا نشان داده شده‌اند. توت (Thouth) خدای خط که سر لک‌لک دارد در سمت راست داوری خدایان را ثبت می‌کند. پشت‌سر او هیولایی به نام دوورر (Devourer) است که اگر روح آنی در داوری بد باشد او را خواهد خورد. متن بالای ترازو، در سمت چپ از بالا به پایین و از راست به چپ خوانده می‌شود. متن با عبارت «ذکر» که به رنگ قرمز(*) نوشته شده شروع می‌شود. این عبارت به ما می‌گوید که چه نوع متنی در ادامه آمده است. بعد از آن نام یک شخص آمده: توسط اُزیریس-آنی (Osiris-Ani). مصریان وقتی شخصی از دنیا می‌رفت او را اُزیریس می‌نامیدند. در ادامه گفته‌های آنی به قلبش آمده (مصریان فکر می‌کردند که جایگاه روح انسان در قلبش است): «ای قلب من که با من متولد شده‌ای، ای قلب من که پاره‌ای از منی، با من مخالفت مکن، در دادگاه علیه من شهادت مده و هنگام داوری کاری ضدمن مکن. تو روح من در بدن منی».



۷ من اینجا هستم!

این مجسمه به شکل مردی به نام تتو (Tetu) ساخته شده و هدیه‌ای به معبد بوده است. کتیبه(*) به این صورت ترجمه می‌شود: «باشد که شاه هدیه‌ای به آتـوم (Atum) فرمانروای هلیوپولیس پیشـکش کند، مباشر خانه، تتو پسر ناختی (Nakhty)».



۸ مقبره نفرتری

این نقاشی دیواری مفصل داخل مقبره نفرتری (Nefertari) (تقریبا ۱۲۹۰-۱۲۵۴ق.م) همسر فرعون رامسس دوم بود. همان‌طور که تصویر نشان می‌دهد او در قبر در حضور خدایان دنیای زیرین است. کلمه‌ای که بالای صورتش نوشته شده، باید از بالا به پایین و چپ به راست(*) خوانده شود. این عبارت شبیه همان است که در پاپیروس آنی دیده شد. «ذکری توسط ازیریس - نفرتری، معشوقه موت (Mut)، بانوی بزرگ سلطنتی»

{راهنمای سفر}

سفر به رویای مه آلود

چند پیشنهاد متفاوت برای ایرانگردی و ایران شناسی در تابستان

آرامش در آب‌های شیرین
راهنمای سفر به زریوار، بزرگ‌ترین دریاچه آب شیرین جهان

سفر به رویای مه آلود
راهنمای سفر
در جاده اسالم تا خلخال

رمضان‌گردی از افطار تا سحر
راهنمای خوردنی‌های تهران
در شب‌های ماه مبارک رمضان

آرامش در آب‌های شیرین

راهنمای سفر به زریوار، بزرگ‌ترین دریاچه آب شیرین جهان

آزاده حبیبی

شنا در گرما؛ آن هم در آب خنک بزرگ‌ترین دریاچه آب شیرین جهان را فقط باید در وسط تابستان تجربه کرد؛ زمانی که بسیاری برای آب تنی سراغ شهرهای شمالی می‌روند، زریوار که در دل کردستان جای دارد، پر از جمعیت می‌شود؛ ایرانگردانی که این بار به جای شهرهای شمالی راهی غرب ایران شده‌اند. آب زریوار نه از رودخانه‌ها که از چشمه‌های درون آن و باران تامین می‌شود. جزیره‌های کوچک سرگردان زریوار هم از شگفتی‌های این دریاچه است. جزیره‌هایی که از ریشه‌های در هم تنیده نی و گیاهان حاشیه دریاچه ساخته شده و روی آب شناورند.

عکس: سعید کرمی

چطور برسیم؟

سواری یا هواپیما

از شهرهای دور فقط می‌توانید با هواپیما یا خودرو به کردستان برسید

برای رسیدن به زریوار، اول از همه باید به مریوان رفت؛ شهری که دریاچه در دل آن قرار دارد. تا همین چند سال قبل دریاچه در فاصله ۳ کیلومتری بیرون شهر قرار داشت؛ اما با گسترش مریوان دریاچه هم جزئی از متعلقات شهر شد. اگر از تهران قصد آغاز سفر دارید، سه راه پیش روی شماست:

اگر مسیر هوایی را انتخاب کرده‌اید، مقصد شهر سنندج است و قیمت بلیت رفت و برگشت آن ۷۰ هزار تومان است و یک ساعت بعد هم در سنندج به زمین خواهید نشست.

انتخاب بعدی سفر جاده‌ای است؛ در صورتی که بخواهید با اتوبوس بروید، می‌توانید از ترمینال غرب راهی شوید و پس از خرید یک بلیت به قیمت ۱۱ هزار تومان در مریوان پیاده شوید. اما بهترین گزینه برای رسیدن به دریاچه، سفر با خودروی شخصی و عبور از شهرهای ساوه، همدان، قروه، سنندج و پیمودن ۶۳۷ کیلومتر راه است. پس از عبور از پیچ و خم‌های مسیر از سمت شرق وارد مرکز استان کردستان می‌شوید. می‌توانید نیم روزی را صرف دیدن شهر سنندج کنید یا یکراست و بدون معطلی آماده یک سفر ۱۲۵ کیلومتری تا مریوان و زریوار شوید.



پلی بر تاریخ
اینجا پل قشلاق است و در شرق شهر سنندج قرار گرفته. در مسیر رسیدن به سنندج هنوز پل‌های خشتی و آجری دوره‌های مختلف تاریخی خصوصا دوران صفوی روی رودخانه‌های کردستان مردم را جابه‌جا می‌کند
عکس: سامان عباسی



میراثی بر پوست آهو
یکی از گنج‌های این سرزمین که بارها به سرقت رفته و باز به جایگاهش بازگشته قرآن نفیس و تاریخی نگل است. در سفر به زریوار بازدید از آن را فراموش نکنید/عکس: کاوه فرزانه

مسیرهای دسترسی

تا مریوان

از سنندج تا مریوان بسته به فصلی که برای سفر انتخاب کرده‌اید رنگ‌های متنوعی را در جاده خواهید دید.

اواسط فصل تابستان که زمان برداشت محصولاتی مثل گندم است، دامنه کوه‌ها زردرنگ می‌شوند و درختان بلوط در لابه‌لای مزارع به چشم می‌خورند. ۶۵ کیلومتر راه را که بپیمایید بعد از گذر از پیچی به نگل می‌رسید.

روستای نگل به دلیل داشتن قرآن قدیمی‌ای معروف شده که امروز به شدت توسط خود اهالی هم از آن حفاظت می‌شود. این قرآن در قطع رحلی بزرگ چند بار دزدیده شد اما دوباره به دست اهالی بازگشت و امروزه در محفظه‌ای شیشه‌ای همچون یک امامزاده از آن نگهداری می‌شود. مردم محلی می‌گویند در سال‌های دور، چوپانی هنگام چرای گوسفندان صندوقچه‌ای در خاک می‌یابد که قرآن تاریخی نگل در جلدی از چرم به رنگ قهوه‌ای تیره در آن قرار دارد. این جلد به پوست آهو شهرت دارد. از مردم منطقه که بپرسید خواهند گفت این قرآن یکی از چهار قرآن خطی‌ای است که در زمان خلیفه سوم به رشته تحریر درآمده، به چهار اقلیم دنیا فرستاده شده و قسم دروغ به آن گناهی بزرگ و نابخشودنی است. علاوه بر آن، مسجدی که قرآن در آن نگهداری می‌شود و همچنین معماری روستا هم برای شما دیدنی خواهد بود.

در ادامه مسیر ۱۵ کیلومتر مانده به مریوان به یک دوراهی می‌رسید که دودلتان می‌کند. اینجا دوراهی اورامان تخت است. می‌توانید پیش از دیدار زریوار شبی را در اورامان تخت اقامت کنید و بر سر مزار پیر شالیار بروید. جاده مریوان تا اورامان آسفالت شده است.

اورامان تخت (ماسوله غرب) این روستای پلکانی در ۶۳ کیلومتری جنوب مریوان قرار دارد و یکی از روستاهای تاریخی ایران است. ارتفاعات این منطقه در بهار و تابستان بسیار زیبا بوده و در زمستان بسیار سرد است. مراسم پیر شالیار در اردیبهشت و بهمن ماه برگزار می‌شود و اگر غیر از فصل تابستان زمانی را برای سفر به استان کردستان انتخاب کرده‌اید، بهتر است برنامه سفر را طوری تنظیم کنید که در این ماه‌ها در روستا باشید و مراسم آیین پیر شالیار را از نزدیک ببینید. در هر زمان که در اورامان تخت باشید می‌توانید به زیارت پیر شالیار بروید که در ۵۰۰ متری روستاست.



هزار ماسوله
در منطقه اورامان در هر دره‌ای یک روستای مطبق مثل ماسوله گیلان قرن‌هاست که زنده است. به همین خاطر به اورامانات سرزمین هزار ماسوله می‌گویند
عکس: سامان عباسی

برای اقامت در اورامان می‌توانید در هتل سنگی اورامان که دو سال از افتتاح آن می‌گذرد، بمانید که اتاق‌های دو تخته را شبی ۳۵ هزار تومان در اختیار شما می‌گذارد. اما اگر به دنبال اقامت ارزان‌تری هستید پیشنهاد می‌کنیم که با پرداخت حدود ۱۰ هزار تومان برای هر نفر در خانه‌های روستایی که اقامت کنید.

علاقه‌مندان به غذاهای محلی می‌توانند طعم آش دوغ (دوغه وا)، ساوار، گردول، ترخینه، آش گزنه، یتیمچه با گوشت گوسفند، شدروا، پرشین، کلانه و انواع کباب‌های محلی این منطقه را بچشند. پس از اقامتی یکشبه در روستای افسانه‌ای اورامان تخت به سمت دوراهی مریوان بازگردید و از سمت چپ جاده و بعد از طی حدود یک ساعت از دوراهی به مریوان برسید.

بی‌نقشه سفر نکنید

کردستان جاده‌های پرپیچ و خم زیادی دارد. بهتر است از مسیر اصلی سنندج تا زریوار را طی کنید. اگر فراموش کرده‌اید که باک بنزین خود را در سنندج پر کنید می‌توانید در پمپ بنزین سروآباد که تقریبا ۳۰ کیلومتری از نگل فاصله دارد، باکتان را پر کنید.



لباس ایرانی
یکی از جذابیت‌های سفر به غرب ایران آشناشدن با اقوام اصیل ایرانی است که هنوز لباس‌های سنتی به تن دارند و فرهنگ و آداب کهن خود را حفظ کرده‌اند/عکس: سامان عباسی

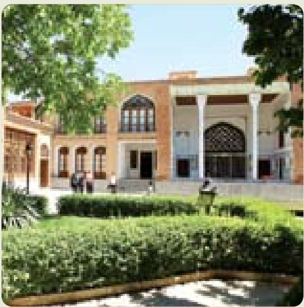
از دست ندهید

چند پیشنهاد تماشایی در سنندج

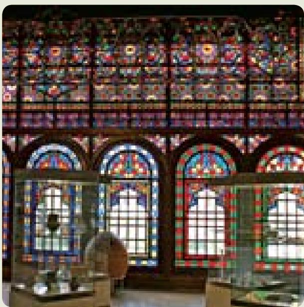
این انتخاب شماست که مستقیم سراغ مریوان و زریوار بروید یا زیبایی‌های سنندج را ببینید و بعد راهی مریوان شوید



پارک جنگلی آبیدر: اگر می‌خواهید اول سنندج گردی کنید، پارک جنگلی آبیدر از معروف‌ترین مکان‌های این شهر – به خصوص در روزهای گرم تابستان – است. آبیدَر کوهی مشرف به سنندج است. می‌توانید قله کوه را انتخاب کنید یا سراغ چشمه‌ها بروید که از نقاط مختلف آن جوشیده است. آلاچیق‌های چوبی، پارکینگ، سرویس بهداشتی و حتی چایخانه‌های سنتی از امکاناتی هستند که می‌توان در این پارک طبیعی سراغ گرفت.



عمارت آصف (خانه کرد): به سنندج که رسیدید تماشای عمارت آصف را از دست ندهید. این عمارت که در خیابان امام‌خمینی(ره) است. اما از تمام مردم کوچه و خیابان هم می‌توان نشانی آنجا را بپرسید. این ساختمان در دوره صفوی ساخته شده. این عمارت در دو طبقه ساخته شده و با پرداخت ۵۰۰ تومان می‌توانید بخش‌های مختلف موزه مثل: حمام، اتاق خان، مکتبخانه، اتاق شکار و... را در این جا تماشا کنید.



عمارت سالار سعید (موزه سنندج): موزه سنندج هم در خیابان امام خمینی(ره) و در کنار مسجد جامع قرار دارد. این عمارت اواخر دوره ناصرالدین شاه و به سفارش ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام ساخته شد و پس از مرگ صاحبخانه اصلی به نام مالکان و نوادگان بعدی شناخته می‌شود. این موزه قدیمی محل نمایش آثار باستانی ایران است که در کردستان (سرزمین غرب ایران باستان) و به‌خصوص تمدن زیویه به دست آمده. برای تماشای این بنا تنها باید ۵۰۰ تومان پرداخت کنید.



حمام خان: در سنندج می‌توان سراغ حمام‌های زیادی رفت اما یکی از زیباترین حمام‌های این شهر حمام خان است. این حمام یکی از حمام‌های باقیمانده از بافت قدیم شهر در شمال بازار سرپوشیده سنندج و کنار مسجد داروغه است. با پرداخت ۵۰۰ تومان می‌توانید به تماشای آن بروید. در حمام خان علاوه بر آنکه لذت بصری، می‌توانید با گذر از بخش‌های مختلف حمام لذت یک حمام اشرافی را هم در ذهن مجسم کنید.



نسیمی که می‌وزد
تکه‌ای خاک و سبزینه در گوشه ای از دریاچه زریوار هر آنچه را که یک مسافر از سفر می‌خواهد، پیش کش او می‌کند/عکس: شهروز شریفی‌نسب

کجا بمانیم؟

پس از آنکه وارد مریوان شدید، به سمت میدان استادیوم بروید. از آنجا پنج دقیقه بیشتر تا دریاچه زریوار راه نیست. با پرداخت ۵۰۰ تومان ورودی برای هر خودرو می‌توانید وارد محوطه دریاچه شوید. قبل از آنکه تنی به آب بزنید به فکر پیدا کردن محلی برای اقامت شبانه باشید چون در روزهای تعطیل حتی برای پیدا کردن محل برپایی چادر هم دچار مشکل خواهید شد. اگر اهل سفرهای طبیعت‌گردی هستید، می‌توانید بر سکوهای سیمانی مجاور رودخانه چادر بزنید. توصیه ما این است که در محوطه دریاچه که بیشترین امکانات و امنیت را دارد مستقر شوید. اگر تمایلی به چادرخوابی ندارید، هتل‌های کنار دریاچه هم جای خوبی برای ماندن هستند. حتی می‌توانید برای اقامت اتاق‌هایی را در نزدیکی دریاچه و با پرداخت ۱۰ هزار تومان برای هر شب کرایه کنید.

هتل	نشانی	بها	تلفن
زریوار ★★★★☆	کنار دریاچه	۶۰هزار تومان	(۰۸۷۵)۳۲۴۰۷۷۷
نوروز ★★★☆☆	میدان نوروز مریوان	۴۲هزار تومان	(۰۸۷۵)۳۳۰۲۹۳۰
مهمانسرای جهانگردی	کنار دریاچه	۶۵هزار تومان	(۰۸۷۵)۳۲۳۲۰۱۰



چه بخریم؟

بازارچه مرزی

صنایع‌دستی بهترین سوغات هنگام بازگشت از مریوان است

مریوان در فاصله ۲۰ کیلومتری مرز ایران و عراق است و در بازارهای آن می‌توانید اجناس مختلفی را از صنایع‌دستی تا لوازم الکترونیک پیدا کنید. به همین دلیل حتما به بازار قدیمی مریوان سری بزنید. مهم‌ترین محصولات صنایع دستی مریوان محصولات چوبی و گیوه‌های دستباف هستند که به زبان کردی به آن کلاش می گویند. این گیوه‌ها را بیشتر در روستاهای اورامانات و هجیج می‌بافند. از کلاش فروشی‌های سر بازار قدیم می‌توانید با قیمت‌های مختلف خرید کنید.

بازار مریوان سراغ «موج» را بگیرید. موج پارچه نازک و لطیفی دستبافی است که کردها از آن برای نگهداری رختخواب و وسایل اضافی استفاده می کنند. از شال دستباف هم غافل نشوید چون این روزها نوع دستبافت آن را کمتر می‌توان یافت؛ پارچه‌ای که برای تهیه لباس کردی استفاده می‌شود. علاوه بر اینها عسل طبیعی و سرشیر هم از سوغاتی‌های این بازارچه است. علاوه بر اینها در این بازار می‌توانید اجناس الکترونیکی و لوازم خانگی‌ای را که از مرز عراق وارد می‌شوند با قیمتی بسیار پایین‌تر از تهران بخرید. حتی می‌توانید کمی دورتر هم در ۱۶ کیلومتری مریوان سری به بازار مرزی باشماق زده و اجناس متنوع‌تری بیابید.



خرید دست اول
بازار سرپوشیده مریوان یکی از بهترین محل ها برای خرید پارچه‌های دست باف زنان کرد است/ عکس: کاوه فرزانه



تنفس و تماشا
شنا تنها تفریح سفر به زریوار نیست. قایقرانی، پرنده‌نگری، طبیعت‌گردی و تنفس هوای پاک همه یک جا در یک سفر مهیاست/ عکس: شهروز شریفی‌نسب

ده نکته طلایی

در کنار زریوار چه کنیم؟

برای آنکه خاطره بهتری از سفر به دریاچه زریوار داشته باشید بهتر است این نکات را به خاطر بسپارید

- برای اقامت در منطقه زریوار شب را در کنار دریاچه بگذارنید و در محل‌های تعیین شده چادر برپا کنید.
- فقط در محل‌های تعیین شده شنا کنید و هنگام شنا مراقب قایق‌های موتوری‌ای که در دریاچه رفت و آمد می کنند، باشید.
- اگر موقع شنا کردن از آب دریاچه خوردید، نگران نشوید چون آب دریاچه فقط از چشمه‌های آب داخل آن و آب باران تامین می‌شود.
- برای خوردن ناهار سراغ ماهی‌فروشی‌های حاشیه دریاچه بروید. بسته به وزن ماهی قیمت هر کباب ماهی آن هشت تا ده هزار تومان تمام‌می‌شود.
- بعد از آنکه از تیزی آفتاب گذشت، لذت قایق سواری روی زریوار را حتما تجربه کنید. قایق‌های پارویی کنار دریاچه را می‌توانید ساعتی دو هزار و ۵۰۰ تومان اجاره کنید. اگر خوش‌شانس باشید، جزایر کوچک سرگردان دریاچه را هم خواهید دید. می‌توانید از قایق پیاده شوید و روی آنها قدم بزنید.
- هنگام شب می‌توانید پیاده یا با خودروی شخصی در جاده اطراف دریاچه بگردید و دریاچه را در روشنایی شب تماشا کنید.
- یادتان نرود که به خصوص صبح‌های زود دوربین عکاسی‌تان را بردارید و از این زیبایی‌ها و درختان بلوط اطراف دریاچه عکاسی کنید.
- حواستان به شلوغی‌های کنار دریاچه باشد. اگر بخت یار باشید، می‌توانید عروس و دامادهایی را با لباس کردی و اقوام آنها را با لباس رنگارنگ در روزهایی که در نزدیکی دریاچه هستید، ببینید.
- ماهیگیری و شکار در محوطه دریاچه ممنوع است و امکان دارد که به همین دلیل جریمه شوید. محیط زیست را قدر بدانید.
- مراقب محیط زیست حاشیه دریاچه باشید و بی‌جهت نی و گیاهان اطراف دریاچه را از ریشه نکنید. شما را به خدا پلاستیک و آشغال نریزید.

شگفتی‌ها

جزیره‌های سرگردان

از سیاه ماهی خالدار تا پرنده‌های شکاری را می‌توانید در دریاچه ببینید

زریوار یکی از زیباترین دریاچه‌های جهان است. این دریاچه آرام را بزرگ‌ترین چشمه آب شیرین جهان می‌دانند. سیاه ماهی خالدار، سیاه ماهی معمولی و عروس ماهی از گونه‌های بومی دریاچه هستند. گیاهان خاردار و نی‌های حاشیه دریاچه، بارهنگ آبی، نیلوفر آبی، پیچک‌ها و جگن زیبایی دریاچه را بیشتر کرده‌اند. اگر با علاقه‌مندی ویژه به عنوان مثال پرنده نگری (bird watching) به زریوار رفته‌اید دوربین دوچشمی را فراموش نکنید چون در زریوار زیستگاه انواع پرندگان بومی و مهاجر مثل اردک سرحنایی و سرسبز، بوتیمار بزرگ و کوچک، انواع چنگر، پرستوهای دریایی، کشیم بزرگ و کشیم کوچک، کاکائی‌ها، حواصیل خاکستری، خوتکا، و پرندگان شکاری همچون سنقر تالابی و دلیچه وجود دارد. یکی از شگفتی‌های این دریاچه زیبا، جزیره‌های متحرک آن است. این جزیره‌ها از ریشه در هم تنیده نی و گیاهان حاشیه دریاچه هستند که همراه با حرکت باد و جریان آب از سایر گیاهان کنار دریاچه جدا شده و در نقاط مختلف دریاچه حرکت می کنند. مساحت برخی از آنها به ۲۰ متر مربع هم می‌رسد.

داروخانه دریاچه
هریک از برگ‌های کوچکی که بر آن قدم می‌گذارید یک گیاه دارویی است که در طب سنتی کردستان خاصیت‌ها دارد. پوشش گیاهی اطراف دریاچه زریوار یک موزه گیاهی منحصر به فرد از طبیعت ایران است/ عکس: خبرگزاری مهر



پیرمرد و دریا
آب های شیرین زریوار از معدود دریاچه‌هایی است که می‌شود سیاه ماهی خالدار و عروس ماهی در آن پیدا کرد / عکس: محسن زین‌العابدینی



یک جزیره می‌بینم
وقت پارو زدن در زریوار می‌شود این جزیره‌های کوچک را در آن دید. شاید قایق‌سواران از دیدن خشکی هیجان‌زده شده‌اند
عکس: شهروز شریفی‌نسب

رمضان گردی از افطار تا سحر

راهنمای خوردنی های تهران، در شب های ماه مبارک رمضان

مرجان حاجی‌رحیمی

آخرین استکان چای، قبل از اولین الله اکبر سحر و سفره‌های رنگارنگ افطار، از آن چیزهاست که از ماه رمضان همیشه یاد آدم می‌ماند. طعم خوراکی‌هایی که بعد از چند ساعت گرسنگی، چشیده می‌شود هم با هیچ غذایی در دیگر روزهای سال قابل مقایسه نیست. مخصوصا آنکه بعضی از این خوردنی‌ها را فقط در همین ماه می‌شود پیدا کرد. شاید به خاطر گرمای هوا روزه‌داری امسال کمی سخت‌تر از سال‌های قبل باشد. بنابراین با هر چیزی شکم را پر نکنید. بهتر است از آن چیزها در افطار و سحر خورد که به قول قدیمی‌ها: «آدم را نگه دارد».

عکس: زینب خوبرو

سفره ضیافت

آنچه در ماه مبارک رمضان برسر سفره ایرانیان می‌آید

برای یک ماه کامل، شیوه تغذیه ایرانی‌ها تغییر می‌کند و سه وعده غذایی تبدیل به دو وعده می‌شود، به‌همراه یک عالم ریزه‌خواری در فاصله دو وعده افطار و سحر. شب‌نشینی‌ها کوتاه‌تر می‌شود، همه زودتر می‌خوابند تا زودتر بیدار شوند؛ برای عبادت شبانه و بعد هم خوردن سحری. اما در این ماه باید همانقدر که مراقب حال و هوای معنوی باشید، مراقب جسم هم بود. از آن چیزها در این ماه بخورید که هم به ادامه روزه‌داری کمک کند و هم خوش‌طعم باشد. اینها عکس آن خوردنی‌هایی است که شما می‌توانید در رمضان سراغ آن بروید.



افطاری ساده
این یک افطاری ساده تهرانی در ماه رمضان است. بعد از آنکه روزه را با چای و خرما باز کردند، با نان تازه، پنیرو سبزی گرسنگی را رفع می کنند. البته این فقط مقدمه است. هنوز شام مفصل در راه است و این غذای سبک گوشه ای از شکم را پر کرده است/عکس: زینب خوبرو

آخر تزیین
اگر چه گندم، سردی است و به همین خاطر از قدیم آن را با دارچین می خوردند، اما فروشنده حلیم هم سنگ تمام گذاشته و از گرمی‌هایی که داشته، همه را برای خوشرنگ و خوش طعم شدن غذایش ریخته. خلال پسته و بادام، پودر گردو و نارگیل، زعفران، شکر و هرچیزی که به ذائقه شما خوش می آید، از آن چیزهاست که می توانید روی حلیم بریزید
عکس: مهدی مریزاد

دسر سنتی
شله زرد تازه و سرد شده را می توانید به‌عنوان دسر بعداز خوردن افطاری بخورید. شله‌زرد هم شیرین است و هم پر از نشاسته. حتی اگر موقع سحر دیر بیدار شدید، چند قاشق از آن شما را افطار سرپا نگه می‌دارد/عکس: قادر عاقلی

بفرما آش رشته
افطار که تمام شود از این دیگ آش رشته هیچ چیز باقی نمی‌ماند. خوردن آش بعد از باز کردن روزه از عادت‌های قدیمی ایرانی‌هاست. چون آش یا سوپ گرم بعد از چندین ساعت گرسنگی معده را نرم می‌کند و آدم آماده خوردن دیگر خوردنی‌ها می‌شود/عکس: آذین زنجانی



نان رمضان
این شیرینی‌ها را اگر چه همیشه می‌شود از قنادی‌ها خرید، اما هنوز چند شیرینی‌فروشی قدیمی تهران این نان‌ها را در دستور پخت رمضان دارند. اگر به خوراکی‌های کم شیرین علاقه دارید، حتما طعم این نان‌های شیرین را بچشید/عکس: سالار نیرهدی



گل های زعفران
بهترین و تازه ترین زولبیا و بامیه را در ماه رمضان می شود خورد، چون قنادی ها روز به روز آن را می پزند و شیرینی مانده ای ندارند. این روزها آن زولبیا و بامیه ای بیشتر طرفدار دارد که شیره‌اش کمتر باشد چون شهد زیاد دل آدم را می زند و وزن را بالا می برد/عکس: قادر عاقلی

چطور بپزیم؟

آشپزی خانگی

هر آشپز ایرانی برای پختن شیرینی هم مثل دیگر خوراکی‌ها شیوه‌ای مخصوص به خود دارد. شیوه‌ای که در اینجا برای پختن بامیه و رشته خوشکار توصیه کرده‌ایم یک روش کلی است و شما می‌توانید چیزهایی به آن افزوده یا کم کنید.

بامیه

برای پخت بامیه برای چهار نفر، به ۱۲۵ گرم آرد، یک لیوان آب، سه عدد تخم مرغ، پنج قاشق روغن جامد، ۲۰۰ گرم شکر، سه قاشق گلاب، یک قاشق آبلیمو و کمی نمک نیاز دارید. غیراز اینها شربت هم باید درست کرد؛ شکر را در یک لیوان آب می جوشانیم و بعد زعفران و گلاب و آبلیمو اضافه می کنیم. برای درست کردن بامیه اول از همه باید آب و آرد را مخلوط کنید و روی شعله بگذارید و مرتب هم بزنید تا خمیر تقریبا سفتی به دست بیاید. بعد روغن را اضافه کرده و باز هم بزنید تا خمیر یکدست شود. بعد از آنکه کمی خمیر سرد شد، تخم‌مرغ ها را اضافه کرده و خوب خمیر را بزنید تا نرم شود. بعد خمیر را در قیف بریزید و به شکل تکه‌های کوچک در روغن داغ بیندازید تا بامیه‌ها سرخ شوند. بعد همان‌طور که داغند، داخل شربت گرم بیندازید تا شربت را جذب کنند.

رشته خشکار

رشته: لقمه‌ای توری شکل از عصاره برنج است و خشکار خوراکی است که داخل همین رشته با آرد برنج، شکر، مغز گردو، دارچین و مغز هل پر می کنند. این دو را با هم، رشته و خشکار یا به قول گیلانی‌ها رشته‌خشکار می گویند. برای درست کردن این غذای محلی، اول باید آرد را با آب مخلوط کرد. خمیری که به دست می آید را با استفاده از یک قیف باریک آشپزی، به شکل مشبک روی تابه یا سینی داغ پهن و سرخ کرد. بعداز آنکه کمی سرد شد، باید آن را از شکر و مغز گردو پر کرد و پیچید و دوباره آن را داخل تابه تفت داد. البته شما فقط تفت دهید چون درست کردنش فوت‌وفن بسیار دارد. بعضی رشته خشکاری‌ها، شیره‌ای هم درست کرده دارند که بعد از سرخ شدن رشته خشکار آن را به شیره هم آغشته کرده و دست مشتری می‌دهند.

عکس:محمدفاطمی







عکس:مهدی مریزاد



در انتظار افطار
هنوز هوا روشن است و سر قنادی‌ها خیلی شلوغ نشده. تا چند ساعت دیگر صف آنها که دنبال زولبیا و بامیه آمده‌اند پیاده‌رو را هم می‌بندد و این سینی‌های پراز شیرینی خالی می‌شود. این خانم به موقع از خانه بیرون آمده تا سفره افطار را از خوردنی‌های تازه رنگین کند/عکس: جواد مقیمی

کجا برویم؟

آش و حلیم تهرانی

وقت اذان مغرب هرکجای تهران که باشید می‌شود افطار کرد؛ کنار ایستگاه‌های چای و قند شهرداری یا دیگ‌های آشی که جلوی مغازه‌های مختلف بارگذاشته‌اند.

اگرچه آش رشته تا چند سال پیش، یک غذای خانگی بود اما ماه رمضان بساطاش در همه جای شهر برپاست و در کاسه‌های یک بار مصرف به روزه‌داران فروخته می‌شود. اگر نزدیک افطار در خیابان بودید و وقت هم داشتید، چند غذافروشی را در تهران نباید از دست داد:

آش‌فروشی دایی: اگر می‌خواهید در یکی‌از قدیمی‌ترین آش فروشی‌های تهران آش رشته و شله‌قلمکار بخورید، به آش‌فروشی ۴۰ ساله «دایی» در خیابان صف (باغ سپهسالار) سری بزنید. اگر برای خرید کیف و کفش به آنجا رفته‌اید، موقع افطار حتما سراغ آش دایی را بگیرید. غیر از آش، اینجا یک رستوران سنتی است که غذاهای سالم و ایرانی هم می‌فروشد. بعد از افطار می‌توانید در همانجا شام هم بخورید. خود دایی می گوید که شیوه پخت بیشتر غذاها را از مادربزرگش یاد گرفته.

آش و حلیم سیدمهدی: این خوراک‌فروشی هم از قدیمی‌های تهران است. شعبه اصلی‌اش در خیابان ولی‌عصر(عج) روبه‌روی باغ فردوس است که البته جای زیادی برای نشستن ندارد اما شعبه دیگری که تازگی‌ها نزدیک ورودی بازار تجریش دایر کرده، میز و صندلی‌اش زیاد است.نزدیک پل و میدان تجریش غذافروشی زیاد است اما اگر می‌خواهید مزه آش و حلیم سیدمهدی را امتحان کنید، باید زود برسید. چون نزدیک‌های افطار آن‌قدر شلوغ می‌شود که ممکن است اصلا غذا به شما نرسد. غیر از زمان افطار، حلیم‌فروشی سیدمهدی سحرها هم باز است و می‌توانید سحری را از آنجا بخرید.

آش‌فروشی نیکوصفت: اگر موقع افطار در ترافیک میدان انقلاب گیر افتاده‌اید و نمی‌توانید به موقع به خانه برسید، عجله نکنید. یکی از معروف‌ترین آش‌فروشی‌های تهران همانجاست؛ حتما به آش‌فروشی «نیکو صفت» در زیرزمین کنار سینما بهمن سری بزنید. آش رشته و شله‌قلمکار او بی‌نظیر است. دکان آقای نیکوصفت عصر روزهای پنجشنبه هم حسابی شلوغ است و صف تا بیرون خیابان می‌رسد.

حلیم گلپایگانی: یکی از معروف‌ترین حلیم فروشی‌های تهران «حلیم گلپایگانی» زیر پل چوبی است. این دکان فعلا به خاطر تعریض خیابان تخریب شده و حلیم‌فروشی به خیابان شهید مدنی منتقل شده. این حلیم‌فروشی هم ۲۴ ساعته باز است و سحری را می‌توانید همانجا بخورید.

سفره‌خانه کریمخان: اگر نزدیک افطار، حوالی میدان هفت‌تیر بودید، یکراست سراغ «سفره خانه کریمخان»، در زیر پل کریمخان بروید. از پله‌های زیرزمین که پایین بروید، می‌توانید یکی از آش شله‌قلمکارهای خوشمزه تهران را بخورید.

آش و حلیم سبلان: اگر موقع افطار نزدیک میدان فردوسی بودید، نگران نباشید؛ چون اطراف میدان به‌خصوص ضلع جنوبی‌اش پر از غذافروشی‌های خوب است. «کبابی سبلان» پایین میدان و روبه‌روی ایستگاه اتوبوس ماه رمضان غیر از کباب، آش و حلیم خوشمزه‌ای هم می‌پزد که اتفاقا این دکان هم تا سحر باز است.

سرچشمه: در سرچشمه هم یک دکان بی‌نام و نشان است که در همه روزهای سال آش جو می‌فروشد و سحر و افطارهای ماه رمضان هم از این قاعده مستثنی نیستند.

چند بخریم؟

گران نخرید

این فهرست قیمت، حدودی است و قطعا در نقاط مختلف شهر کمی بالا و پایین می‌شود.

خوراک	آش رشته	آش شله‌قلمکار	حلیم	زولبیا و بامیه	رشته خشکار	کله‌پاچه
قیمت (تومان)	هر کاسه ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰	هر کاسه ۱۵۰۰	هر کاسه ۱۵۰۰	هر کیلو ۴۰۰۰	یک دانه ۳۰۰	یک دست ۱۲۰۰۰


عکس:زینب‌خوبرو

۱۰ نکته طلایی

سلامت باشید

با وجود آنکه بعد از سال‌ها روزه‌داری، شیوه درست تغذیه در این ماه برای خیلی‌ها جا افتاده اما برای ماه رمضان گرم امسال باید بیشتر دقت کنید.

- در تابستان بدون خوردن سحری روزه نگیرید. چون باعث می‌شود کالری ضروری بدن تامین نشود و در نتیجه بدن به سوخت ناقص چربی‌ها متوسل شود. سوخت ناقص چربی در بدن ترکیباتی را به وجود می‌آورد که نتیجه آن بوی بد دهان است.
- بهتر است موقع سحر غذاهای چرب و خشک مثل کوکوسبزی و کوکو سیب‌زمینی، کتلت، گوشت سرخ‌شده، ماهی سرخ‌شده، فست‌فود و غذاهای ادویه‌دار نخوردید. این غذاها، هم عطش را زیاد می کند و هم باعث می‌شود در طول روز ترش کنید.
- بهترین غذاها در وعده سحر غذاهای آب‌پز و بخارپز، برنج و خورش‌های کم‌چرب است. می‌توانید در وقت سحر مایعاتی مثل آب، چای کمرنگ و آب میوه هم میل کنید.
- از کربوهیدرات‌های پیچیده مانند نان، برنج، سیب‌زمینی در وعده سحر استفاده کنید. مصرف این مواد باعث کاهش حس گرسنگی در طول روز می‌شود.
- پس از افطار و خوردن شام، حتما میوه‌های تازه، کمپوت، شیر و آب‌میوه بخورید. چون خوردن آنها برای جبران آب و املاحی که در طول روز از دست داده‌اید ضروری است.
- به جای انواع شیرینی تهیه‌شده با شکر و قند از شیرینی‌های طبیعی مثل خرما و توت که منابع خوبی از املاح، ویتامین‌ها و انرژی هستند، استفاده کنید. مصرف زیاد انواع دسر و شیرینی بعد از افطار فقط باعث چاق شدن شما خواهد شد.
- حلیم یک منبع عالی پروتئین است و از غذاهای دیرهضم است. به‌همین دلیل غذای مناسبی است.
- اگر عادت دارید افطار و شام را جدا مصرف کنید، شام را سبک و کم‌حجم بخورید. هیچ وقت چند نوع غذا را با هم نخورید.
- اگر در طول این ماه دچار عوارضی مثل سردرد، دردهای عضلانی، بی‌حالی زیاد، کاهش یادگیری، بی‌حوصلگی و خستگی شدید، بدانید اینها نشانه یک سحری نامناسب است. بنابراین زمان کافی برای خوردن سحری در نظر بگیرید.
- پرخوری در زمان افطار باعث بی‌حالی می‌شود. پرخوری در زمان افطار دستگاه عصبی پاراسمپاتیک را تحریک کرده و ممکن است منجربه بی‌حالی شدید و حتی غش شود.

بهترین خوراکی‌ها

غیر از آش و حلیم، زولبیا و بامیه، رشته خشکار و کله‌پاچه از خوردنی‌های ماه رمضان است که نباید آنها را از دست داد

از کجا زولبیا و بامیه بخریم؟

اگرچه بعضی قنادی‌ها در طول سال زولبیا و بامیه هم می‌پزند اما تازه و خوشمزه‌ترین زولبیا، بامیه و گوشفیل را باید در ماه رمضان خورد. مرغوبیت زولبیا و بامیه بستگی به ظرافت آن و کم‌شهد بودنش دارد. قنادی «چیچک» نزدیک تقاطع خیابان‌های آذربایجان و آزادی یکی از شیرینی‌فروشی‌هایی است که شیرینی ماه رمضان و گوشفیلش معرکه است. در ماه رمضان، یک نوع شیرینی خیلی خوشمزه هم می‌پزد که اسمش «نان افطار» است. علاوه بر این، قنادی ۷۰ ساله «بهار» بعد از چهارراه سرچشمه، قنادی «آق بانو» نزدیک چهارراه کالج، قنادی «لادن» نرسیده به میدان تجریش و قنادی «گاندی» در خیابان گاندی هم از جمله قنادی‌هایی هستند که زولبیا و بامیه‌شان خوشمزه است.

رشته خشکار را کجا می‌فروشند؟

خیلی لذت‌بخش است که شیرینی مخصوص گیلان یا همان «رشته خشکار» را جلوی چشمانتان روی تابه سرخ کنند و داغ‌داغ دست‌تان بدهند تا بعد از افطار با چای بخورید. چند سالی است که رشته خشکار گیلان مهمان تهرانی‌ها در ماه رمضان شده است. رشته خشکار را بهتر است بعد از آنکه با مایعات افطار‌تان را باز کردید، بخورید. برای تهیه این شیرینی شمالی خوشمزه می‌توانید به میدان انقلاب و میدان بهارستان سر بزنید. ضلع شمالی میدان بهارستان و میدان انقلاب در اول خیابان کارگر، دکان‌هایی هستند که رشته خشکارشان همیشه داغ است.

کله‌پاچه خوب کجاست؟

با اینکه رمضان امسال هوا گرم است اما خیلی‌ها عادت دارند که بعد از یک افطار ساده سراغ کله‌پاچه بروند. بهترین کله‌پزی‌ها در تهران کله‌پزی «بره سفید» در ستارخان، «ساعی» روبه‌روی پارک ساعی و همین‌طور طباخی «لوکس طلایی» پایین‌تر از میدان فردوسی است. غیر از اینها کله پزی «عمو مهدی» در خیابان ۱۷ شهریور نرسیده به میدان شهدا هم برای کسانی که بعد از افطار در شرق تهران هستند، کله‌پاچه‌های خوبی دارد.


عکس:روزبه جدیدالاسلام


عکس:آذین زنجانی


عکس: آذین زنجانی

سفر به رویای مه آلود

راهنمای سفر در جاده اسالم تا خلخال

سید مجتبی مقدم

مسیر پیچ در پیچی که اسالم و خلخال را دو استان اردبیل و گیلان به هم متصل می کند، یکی از زیباترین جاده‌های ایران است. دامنه‌های سرسبز و گله‌های سفید گوسفندی که در دوردست‌ها حرکت می کنند؛ چشم انداز ییلاق و کلبه‌های چوبی روستاییان و مه‌ای که دره‌ها را سـفید پوش می کند و گاهی حتی تا روی جاده می آید و درختان بلند و انبوه که سایه‌شان جاده کوهستانی را گاهی تاریک می کند؛ اینها از تابلوهای زیبای این مسیر هستند. واقعا در دنیای دیگری قدم گذاشته‌اید.

تکه‌ای از بهشت

اینجا بهشت می شود، وقتی مه سقف خانه‌ها را بگیرد. این خانه‌های ییلاقی در بلندی‌های گیلان و اردبیل تابستان، ییلاق دامدارانی می شود تا دامشان را در دشت‌های سرسبز بگردانند و آنها را پروار کنند /عکس:علی رنجبران

چطور برسیم؟

اسالم یا خلخال

می‌توانید از هر دو سر مسیر اسالم – خلخال یکی را به عنوان مبدأ حرکت انتخاب کنید

پیشنهاد ما این است که اگر قصد مسافرت با خودرو یا کوهپیمایی دارید، از اسالم و اگر برنامه‌تان دوچرخه سواری است، از خلخال سفر را شروع کنید. اگر از تهران حرکت می‌کنید و می‌خواهید سفر را از اسالم آغاز کنید، به ترتیب قزوین، رشت، پلیس راه سراوان، پل دوربرگردان فومن، شفت، پونل رضوان‌شهر و چوکا را پشت سر می‌گذارید و به اسالم می‌رسید. اگر در راه خیلی معطل نکرده باشید حدود هشت ساعت از تهران در راه خواهید بود. اگر هم وسیله شخصی ندارید، می‌توانید از ترمینال غرب با پرداخت ۱۲هزار تومان سوار اتوبوس‌های اردبیل شوید و بعد از حدود ده ساعت سواری در مقصد پیاده شوید. البته برای رفتن به اسالم باید کنار جاده پیاده شد و تا خود شهر با تاکسی رفت.

با چه برویم؟

یک مقصد و سه راه

سفر خلخال تا اسالم از آن مسیرهایی است که می‌توانید وسیله و شکل سفر را خود انتخاب کنید. اگر چندان حوصله ورزش و پیاده‌روی ندارید، می‌توانید با خودرو مسیر را طی کنید و اگر می‌خواهید به طبیعت نزدیک‌تر باشید، دوچرخه‌سواری یا کوهپیمایی از گزینه‌های پیش‌روی شماست.

ماشین سواری تا خلخال

اگر خودروی شخصی ندارید، مسیر زیبای اسالم تا خلخال را می‌توانید با مینی‌بوس‌هایی که همیشه در این مسیر در حرکتند، طی کنید یا دربست بگیرید که کرایه یک تاکسی از یکی از آژانس‌های شهر اسالم حدود ۲۰هزار تومان برایتان آب می‌خورد. اگر با وسیله شخصی می‌روید نگران نباشید، تمام مسیر آسفالت است و با هر مدل خودرویی می‌توانید برسید. با توقف بین راهی تقریبا دو ساعت و نیم دیگر در خلخال خواهید بود. پس از خروج از اسالم تا رسیدن به خلخال روستاهای خَرچگیل، محمودآباد، ییلاق‌های کرمون، الماس، زندونه، چهارسو، مَطش و اسب وُنی و وَرگَدَره (گرگ‌دره) قرار دارند. تا گردنه الماسه مسیر سربالایی است اما از آنجا تا دوراهی مَجَره و خلخال که تقریبا ۲۰ کیلومتر راه است، جاده سرپایینی می‌شود.



دوچرخه‌سواری تا اسالم

برای دوچرخه‌سواری بهتر است مسیر را بر عکس، یعنی از خلخال تا اسالم طی کنید چون تنها حدود ۲۰ کیلومتر از کل راه سربالایی است. از مبدأ حرکت تا خلخال می‌توانید دوچرخه سبک‌تان را پشت سواری و اگر گروهی حرکت می‌کنید، بالای مینی‌بوس ببندید. از خلخال دو ساعت تا اسالم راه است، اما می‌توانید شب را در جنگل یا در یکی از ییلاق‌ها سر کنید. پس از خروجی خلخال به دوراهی ناورود می‌رسید. بعد از آن باید به سمت دوراهی مَجَره رکاب زد. به دو راهی که برسید، باید به سمت غرب بروید چون مسیر شرق جاده به مناطق شال، کلور، گردنه شاه معلم و ماسوله می‌رود و مسیر غرب به طرف گردنه اسالم می‌رود. از خروجی شهر خلخال تا دوراهی اسالم حدود هفت کیلومتر پیاده‌روی در شیب ملایمی پیش رو دارید. از دوراهی سمت چپ به طرف روستای مجره و گردنه اسالم می‌روید که مسیر با شیب تند و کوهستانی است. از این دوراهی تا روستای مجره حدود دو کیلومتر است. بعد از روستای مجره و بعد از حدود پنج کیلومتر رکاب زدن از کنار چشمه آب سرد (مخزن بتنی) رد می‌شوید. پس از طی ۱۲ کیلومتر بعد از دوراهی مجره به بالای گردنه و راهدارخانه الماس می‌رسید. ییلاق‌ها در این منطقه کوهستانی قرار دارند. ازبالای گردنه الماس به طرف جنگل سرازیر می‌شوید که حدود ۱۶ کیلومتر است تا منطقه اسب‌ونی. کنار جنگل و قهوه‌خانه میان راهی می‌توان ناهار خورد و کمی استراحت کرد. بعد باید به سمت روستای ورگدره (گرگ‌دره) حرکت کرد. در منطقه «شون‌دول» قهوه‌خانه‌هایی میان راهی وسط جنگل هستند. کنار چشمه آب و رودخانه جنگلی محل مناسبی برای استراحت و شب‌مانی گروه است. از اینجا تا اسالم بیشتر از ۳۷ کیلومتر راه پیش رو ندارید. صبح زود از مسیر جنگلی که راه بیفتید، بعد از طی حدود ۱۵ کیلومتر و پشت سرگذاشتن پیچ‌های تند و زیگزاگی به کنار رودخانه اصلی و روستای محمودآباد می‌رسید. بعد از محمودآباد روستای خرچگیل است. از آنجا تا اسالم جاده صاف و بدون پیچ و خم است.

کوهپیمایی در ارتفاعات

اگر برای نخستین بار است که کوهنوردی در منطقه را انتخاب کرده‌اید، حتما از راهنمایان محلی کمک بگیرید. چون ممکن است راه را گم کنید. می‌توانید از راهنمایی هیات کوهنوردی تالش به سرپرستی گودرز جعفری کمک بگیرید. می‌توانید با شماره تلفن ۴۲۲۳۸۶۵۱-۰۱۸۲ هم تماس بگیرید. مسیر اصلی‌ای که کوهپیمایان حرفه‌ای طی می‌کنند از اسالم آغاز می‌شود و حداکثر تا ده ساعت پیاده‌روی دارد. باید از سه راه خلخال تا ییلاق چهارسو با خودرو رفت که یک ساعتی طول می‌کشد؛ آغاز پیاده‌روی آنجاست. از اینجا تا ایستگاه بعدی استراحت که روستای ناو است دو ساعتی سرپایینی راه است. می‌توانید در کنار رودخانه استراحت کنید چون پیاده‌روی طولانی‌ای در پیش دارید. از اینجا تا ییلاق کری حدود پنج ساعت باید سربالایی پیاده‌روی کنید. اینجا تقریبا مرز خلخال و اسالم است. از کری به بعد باید سه ساعت تا چشمه میرالدین بروید. از قبل باید هماهنگ کنید تا یکی از محلی‌ها با خودرو از خلخال عندلیب و استخر ماهی را طی کند و به کنار چشمه میرالدین بیاید و شما را سوار کند.





گروه ورزشکار

اگر از خلخال تا اسالم دوچرخه سواری کنید، بیشتر راه سرپایینی است، اتفاقا به همین دلیل باید مراقب بعضی پیچ‌های تند باشید. با وجود آنکه این جاده مثل سال‌های قبل دیگر باریک نیست، اما این احتمال هست که نتوانید دوچرخه را کنترل کنید /عکس: مهدی میرابی





هزار خَم

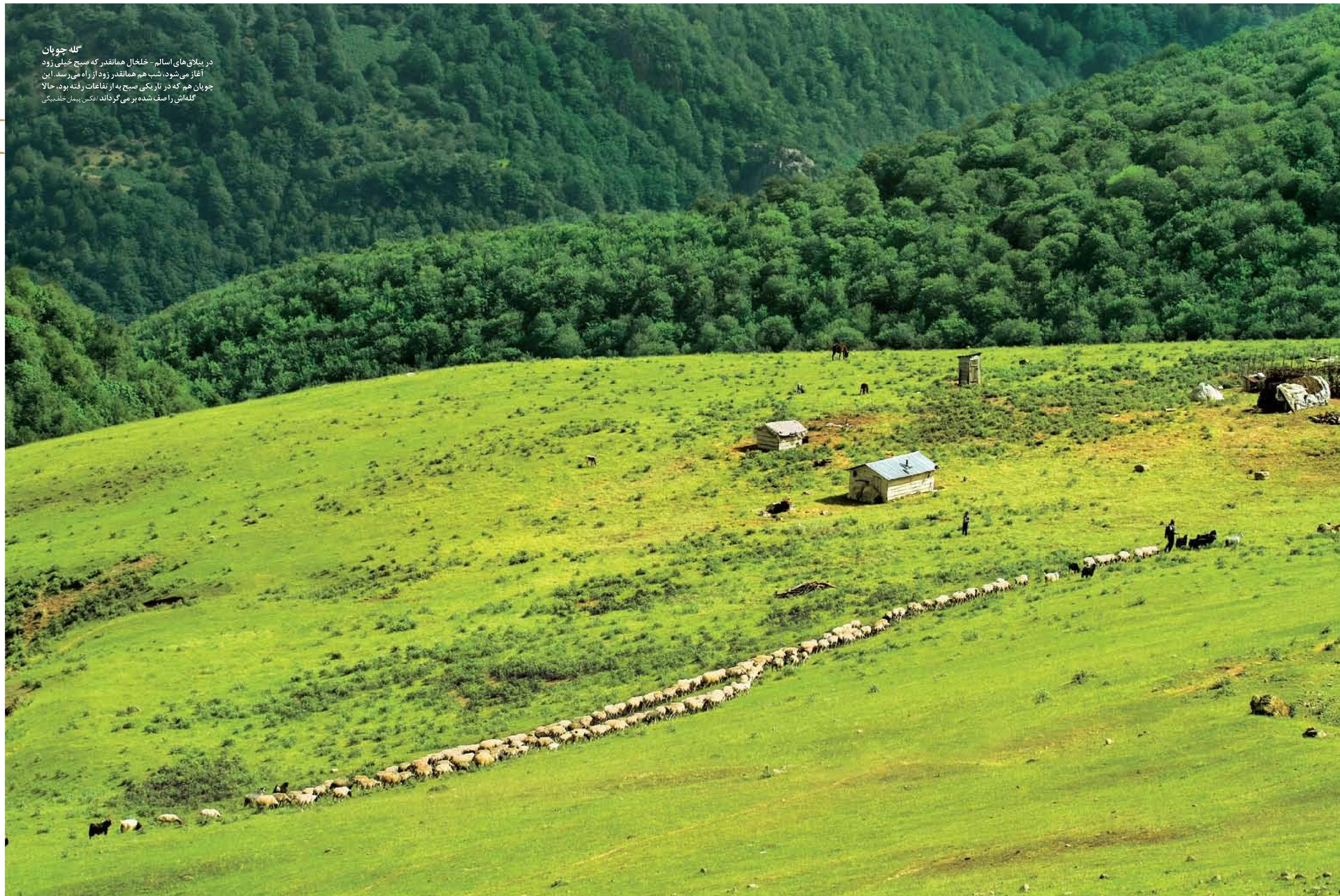
حتی اگر تمام مسیر اسالم تا خلخال از خودرو پیاده نشوید، پیچ‌های این جاده به تمام راه می‌ارزد، مخصوصا اگر مه تا روی آسفالت جاده آمده باشد و در سایه این درخت‌های انبوه مجبور شوید وسط روز چراغ‌ها را هم روشن کنید

عکس: علی رنجبران



از دریا تا کوه

در تمام طول این جاده ۱۲۵ کیلومتری و پر پیچ و خم می‌توانید خودرو را نگه‌داشته و استراحت کنید اما سرپیچ و گذرهای خطرناک که روی نقشه هم پیداست بهتر است فکر توقف را هم نکنید. ییلاق‌ها بیشتر اواسط مسیر و در فاصله کمی از ناورود هستند. قهوه‌خانه‌های این ییلاق‌ها محل مناسبی برای استراحتند.



گله چوپان

در ییلاق‌های اسالم- خلخال همانقدر که صبح خیلی زود آغاز می‌شود، شب هم همانقدر زود از راه می‌رسد. این چوپان هم که در تاریکی صبح به ارتفاعات رفته بود، حالا گله‌اش را صف شده بر می گرداند /عکس: پیمان خلف‌بیگی

نورگیران
سکوت شب‌های ییلاق‌های اسالم - خلخال را گاهی فقط صدای حیوانات دوردست می‌شکنند. در تاریکی شب و نبود برق همه جا آرام‌تر به نظر می‌رسد. مثل اینکه فقط عکاس بیرون از کلبه مانده تا دوربین را روی زمین بکارد و منتظر شود /عکس: پیمان خلف‌بیگی

کجا بمانیم؟

برای اقامت در هتل باید خلخال بمانید چون اسالم هتل یا مهمانخانه ندارد. اما در خلیفه‌آباد در نزدیکی اسالم، مهمانخانه‌ای برای اقامت هست. البته می‌توانید در نزدیک خانه‌های روستایی چادر بزنید یا با پرداخت ۲هزارتومان برای هر نفر در یکی از این قهوه‌خانه‌های بین‌راهی بمانید. با پرداخت ۱۰ تا ۱۵هزارتومان برای یک شب هم می‌توان در یکی از ییلاق‌ها، اتاق کرایه کرد.

هتل	نشانی	قیمت	تلفن
جهانگردی	خلخال. جنب دانشگاه آزاد	۳۵هزار تومان	(۰۴۵۲) ۴۲۵۳۹۹۱
سپید	خلخال. روبه‌روی اداره پست	بدون سرویس/ کرایه اتاق ۱۵هزار تومان	(۰۴۵۲) ۴۲۵۳۷۶۶



سه ماه ییلاق
این از آن کلبه‌های قدیمی ییلاق است که برخلاف خیلی کلبه‌های دیگر هنوز سقف چوبی دارد. این زن ییلاق‌نشین تمام آن چیزهایی را که فصل تابستان به آنها نیاز دارد، درون و بیرون کلبه‌اش جا داده/عکس: پیمان خلف‌بیگی

ده نکته طلایی

چطور در ییلاق بمانیم؟

آنچه برای لذت بردن از سفر اسالم باید در نظر داشت

- برای اقامت در چادر، نزدیک خانه‌های ییلاقی یا جاده چادر بزنید.
- مراقب حیوانات مناطق ییلاقی منطقه، مثل گرگ باشید.
- اگر جنگل مه‌آلود است به هیچ وجه کوهپیمایی را آغاز نکنید.
- اگر با چوپان آشنا نیستید، نزدیک گله‌های ییلاق‌نشین‌ها نشوید. سگ‌های گله در کوهستان خطرناکند.
- باک بنزینتان را پر کنید.
- حواستان باشد که در ارتفاعات تلفن‌های همراه معمولا آنتن ندارند.
- این منطقه «شکار ممنوع» است.
- در جنگل و مرتع آتش روشن نکنید. به‌خصوص هنگام کوهپیمایی مراقب گیاهان باشید و شاخه درختان را نشکنید.
- هنگام پیاده‌روی آب کافی همراه بردارید.
- بازارچه‌های محلی اسالم را برای خرید از دست ندهید.

همراه ببرید

فراموش نکنید

پیش از آغاز سفر این فهرست را مرور کنید تا غیر از وسایل شخصی، وسایل ضروری را هم فراموش نکنید. البته این فهرست فقط پیشنهاد ماست، اگر در خودرو جا به‌اندازه کافی دارید، می‌توانید از آنچه که ما در سفر پیاده و با دوچرخه توصیه کرده‌ایم هم همراه بردارید.

وسایل موردنیاز			
کیف کمک‌های اولیه	✓	✓	✓
قمقمه		✓	✓
کلمن آب	✓		
لباس گرم		✓	✓
عینک آفتابی	✓	✓	✓
چراغ قوه	✓	✓	✓
کلاه آفتابی		✓	✓
کرم ضد آفتاب		✓	✓
کیسه خواب		✓	✓
کوله‌پشتی		✓	✓
بادگیر		✓	✓
کیف کمری		✓	✓
چفیه		✓	✓
خرما		✓	✓
کفش کوهنوردی			✓
لوازم تعمیر	✓	✓	
لاستیک و تیوپ زاپاس	✓	✓	

چه بخوریم؟

خوراک ییلاقی

به خاطر آب و هوای خوب ییلاق‌های اسالم به خلخال هر آنچه در سفره‌خانه‌های این مسیر بخورید در یادتان خواهد ماند

تمام جاده اسالم تا خلخال و به خصوص نزدیک ییلاق‌ها پر از قهوه‌خانه است. این قهوه‌خانه‌ها معمولا روی تابلویشان اسم ییلاقشان را نوشته‌اند. اما بعضی از آنها را به اسم صاحبانشان هم می‌شناسند.

در ییلاق کرمون و روستای «سون دول» قهوه‌خانه‌های خوبی هستند اما چندان فرقی ندارد که مهمان کدام باشید، تمام آنها گوشت گوسفند تازه دارند. بعضی گوشت گوسفند را کنار کلبه آویزان کرده‌اند و مشتری که برسد، تکه‌ای از آن را جدا می‌کنند. هر سیخ کباب گوسفند را در اینجا می‌شود با ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ تومان خرید و قیمت کباب جگر از این هم کمتر است. غیر از کباب می‌توانید از ییلاق‌نشین‌های ارتفاعات عسل کوهستان و البته بدون شکر را کیلویی ۱۲ هزار تومان بخرید. قیمت پنیر گوسفندی هم در اینجا بیشتر از ۵ هزار تومان نیست.

در این فصل باغدارها و ییلاق نشینان هم بساط میوه‌فروشی را کنار جاده و زیر چپر به راه کرده‌اند. می‌توانید میوه‌هایی را که تازه از درخت چیده شده به قیمت ارزان‌تر از آنها بخرید.

قهوه خانه بین راهی
این پنجره، هم پیشخوان قهوه‌خانه است و هم نورگیر دکان. در روزهای طوفانی، پنجره‌ها را می‌بندند و مشتری‌ها برای خرید باید داخل مغازه شوند/عکس: پیمان خلف‌بیگی



سرزمین من؛ زادگاه بزرگان

سرزمین من از این شماره و در این دو صفحه پیش‌رو، قلم را به‌دست شخصیت‌های فرهنگی و چهره‌های شناخته شده می‌دهد تا خوانندگان گوشه‌هایی از ایران را نه با قلم نویسندگان و گزارشگران مجله، که با قلم این چهره‌ها ببینند و تصور کنند. این چهره‌ها از زادگاه و زادورود خود خواهند نوشت، که می‌دانیم و می‌دانید مخاطب همواره دوست دارد بداند که چهره‌های تأثیرگذار از کجا آمده‌اند و در کجا بالیده‌اند.

یکی از لذت‌های پاک و پالوده دوران کودکی من نگریستن مدام به کوه زیبای گرین بود

من و زادگاه من



دکتر احمد احمدی، ریاست سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها(سمت) را عهده‌دار است و از سال ۱۳۶۰ در شورای عالی انقلاب فرهنگی حضور دارد. او از جمله چهره‌های فرهنگی است که قدرش را هم در حوزه و هم در دانشگاه می‌دانند. طیف کتاب‌ها و مقالات پرشمار او، از یک سو مباحثات عمیق فلسفه غرب، و از سویی دیگر مباحث فقهی و کلامی را دربرمی‌گیرد.

زادگاه من روستایی است به نام کهکدان(۱) از توابع ملایر، در ۲۴ کیلومتری ملایر و ۳۳ کیلومتری بروجرد، در سمت راست جاده، با جمعیت کنونی حدود ۴۰هزار نفر و با آب لوله‌کشی و برق و گاز و آسفالت کوچه‌ها و دبیرستان دخترانه و درمانگاه و... که همه بعد از انقلاب به وجود آمده‌اند و در زمان کودکی و نوجوانی من با جمعیتی حدود هزار نفر و محروم از یکایک امکانات یاد شده. کهکدان، در جلگه‌ای واقع است که از شمال محدود است به تپه‌های پست و از غرب به تپه‌هایی بلندتر و از شرق به کوهی بلندتر به حدی که می‌گویند از آنجا می‌توان شهر بروجرد را دید و از جنوب به دشت، اما دورتر از آن دشت اشتراه‌کوه یا به زبان منطقه کوه گرین –از سلسله کوه‌های زاگرس– است که در بعضی زمستان‌ها سراسر پوشیده از برف است. این کوه که حتی از بخش‌هایی از شهر ملایر می‌توان آن را دید با تپه‌ماهورها و قله‌های پست و بلندش منظره‌ای بسیار دلنشین به منطقه داده است و یکی از لذت‌های پاک و پالوده دوران کودکی ما نگریستن مدام به این کوه زیبا بود و بحق جا دارد، بلکه لازم است نهادهای ذی‌ربط مثل سازمان گردشگری و مجله «سرزمین من» و... نقطه به نقطه این کوه و این منطقه و مردم نجیب و دیندار آن و آداب و سنن آنها را بشناسند و بشناسانند تا مردم دیگر نقاط کشور و گردشگران خارجی به آنجا سفر کنند و زیبایی‌های طبیعی و انسانی آنجا را ببینند. شهر ملایر هم در جلگه‌ای قرار گرفته است محاط به تپه‌های پست و دو کوه نسبتا بلند در شرق آن، با هوایی معتدل و تاکستان‌های آباد و با پارکی بسیار زیبا از جمله موقوفات فراوان مرحوم سیف‌الدوله. می‌گویند ملایر پس از مشهد نسبت به خودش بیشترین موقوفات کشور را دارد. شهری است فرهنگی با مردمی باهوش و با چند دانشگاه و چندین هزار دانشجو.

باری من در آن روستا در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمدم. با آنکه در تمام روستا جز چند نفر باسواد نبود، پدر و برادرم هر دو باسواد بودند اما پدرم در حد خواندن قرآن کریم و اندکی کتاب. جد پدری‌ام هم کشاورزی باسواد بوده است. در خانه ما فقط یک قرآن بدون ترجمه و یک کتاب طوفان‌البکاء یا جوهری و یک کتاب عین‌الحیاه مرحوم مجلسی بود اما همین کتاب زندگی این خانواده را ساخته بود؛ به گونه‌ای که جد و پدر و برخی عموهایم علاوه بر پارسایی اهل تهجد بودند. پدرم از باغ آبادی که داشت با دست و دل باز پنهان و آشکار می‌بخشید. همواره به ما می‌گفت پای بر سر خوشه گندم نگذارید که فرشتگان به امر خدا در بار آمدن آن نقش داشته‌اند. با آنکه میان حال بودیم، نه نیازمند اما نمی‌گذاشت یک لقمه نان اسراف یا هدر شود و حتی به خورد گاو و گوسفند برسد، می‌گفت گناه است. جمله اسراف حرام است شعار دائمی خانواده ما بود. بر این اساس هیچ چیز قابل استفاده‌ای را دور نمی‌ریختیم، نه از آن جهت که خسیس یا محتاج بودیم بلکه چون اسراف بود و حرام!!

این بیت حافظ همواره بر زبان ما می‌گذشت که:

گر طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است/ نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود



گرین؛ زیبای همیشه سپید پوش

کوه گرین که حتی از بخش‌هایی از شهر ملایر می‌توان آن را دید با تپه‌ماهورها و قله‌های پست و بلندش منظره‌ای بسیار دلنشین به منطقه داده است و یکی از لذت‌های پاک و پالوده دوران کودکی ما نگریستن مدام به این کوه زیبا بود

فرهنگ روستا هم فرهنگ پاکی و پارسایی بود و اگر در طول ده‌ها سال یک خلاف عفتی رخ می‌داد، واقعا برای همگان کابوس‌وار و بسیار دور از انتظار بود.

گزارش جامعی از زندگی کشاورزی آن روز و نقش سازنده‌ای که زنان در آن داشتند، برای نسل امروز بسیار آموزنده است و باید در فرصتی به تفصیل بیاید.

درشش سالگی پیش پدر و برادر در طول سه– چهار ماه عم جزء و قرآن را خواندم و به خواندن کتاب‌های فارسی از قبیل جوهری، جودی و سپس شاهنامه پرداختم. دو متکا زیرم می‌گذاشتند تا قدم به کرسی برسد و برای شب‌نشینان شاهنامه می‌خواندم. حساب و هندسه را پیش خودم آموختم. سه صفحه از صرف را پیش یکی از طلاب که آخر هفته از مدرسه بروجرد به روستا می‌آمد خواندم و با همان به راه افتادم. صبح‌ها چند صفحه قرآن می‌خواندم و همان دستمایه و به اصطلاح ورک‌شاپ من بود که در راه و در مزرعه قواعد صرف را روی آن پیاده می‌کردم. در آموختن نحو هم به همین شیوه پیش رفتم. خودم هم نمی‌دانم که این متن عربی عوامل ملامحسن و انموذج را که می‌خواندم قواعد پیچیده نحو را چگونه از آنها به دست می‌آوردم. آن روزها که مثل امروز این همه کتاب آموزش خوب با چاپ خوب و راهنمای فارسی و تمرین و... نبود و ما هم در یک خانه کشاورزی چندان امکان خریدی نداشتیم. برق و اتاق ویژه‌ای هم که نبود، همه‌اش با محدودیت و با تحمل فشار متراکم پیش می‌رفت. بیش از دوسوم الفیه ابن مالک را من در راه مزرعه و در مزرعه حفظ کرده‌ام که اکنون فراموشم شده است. گلستان سعدی را بارها در مزرعه خوانده‌ام و هم‌اکنون بیشتر اشعارش را از بر دارم و....

در سال ۱۳۳۱ به مدرسه علمیه نوربخش بروجرد رفتم و از اینکه من این مایه صرف و نحو عربی را پیش خود خوانده‌ام، تعجب می‌کردند. حضور در مدرسه و درک محضر روحانیون برایم تحقق رویایی بود که سال‌ها آرزوی آن را داشتم و هنوز هم معنویت و اخلاق و ادب و دلسوزی آنان چنان در ذهن و ضمیرم نقش بسته که به هیچ‌روی زدوده نمی‌شود و هیچ‌گاه از دعای خیر فراموششان نمی‌کنم. تا پنج سال که در بروجرد بودم تابستان‌ها به کمک برادرم به کشاورزی می‌رفتم اما از آن پس که به قم آمدم دیگر نتوانستم. باری غرض از نگارش اجمالی این سطور نه خودستایی است ـ که امیدوارم یکسره از آن به دور باشم ـ بلکه توجه دادن به چند نکته زیر است تا مایه تنبه و درس‌آموز باشد:

۱– کشور ما از لحاظ مناظر طبیعی دلنشین و آب و هوای گوناگون و معتدل و آداب و سنن اجتماعی در جایگاهی است بس رفیع و باید همگان – داخلی و خارجی – را به دیدن آنها دعوت کرد. منطقه ملایر و بروجرد و چشم‌انداز زاگرس هم سزاوار چنین دعوت عامی است.

۲– زندگی روستایی در گذشته در عین حال که با دشواری‌های فراوان درگیر بود، مزایای فراوانی داشت؛ از آن جمله صفا، پاکدامنی، پارسایی، دوری از اسراف، قناعت، سپاسگزاری از همان نعمت اندک و....

۳– بسیاری از استعدادهای تابناک در گوشه و کنار کشور میان چادرنشین‌ها و ایل‌ها – مانند مرحوم جهانگیرخان قشقایی – در روستاها، شهرستان‌ها، کوهپایه‌ها، خانواده‌های توانگر یا مستمند وجود دارند که به راستی سرمایه‌های بسیار مهمی هستند و برعهده مسؤولان تعلیم و تربیت است که آنها را شناسایی و تربیت کنند و بارور سازند؛ چراکه گاه یک یا چند تن از آنها کشوری را به اوج اعتلا می‌رسانند و این کاری است که از هیچ سرمایه یا معدن طبیعی‌ای ساخته نیست.

دو متکا زیر پاهایم می‌گذاشتند تا قدم به کرسی برسد و برای شب‌نشینان شاهنامه می‌خواندم

۴– نوخاستگان، نوجوانان و جوانان گرانقدر در هر حال و با همه دشواری‌ها از هیچ فرصتی فروگذار نکنند و سرمایه بی‌بدیل عمر را آسان و رایگان از دست ندهند که هرچه در آن آموخته شود، سرمایه‌ای است برای باقیمانده آن که روزی از آن بهره‌مند خواهند شد. با آنکه آن روزها امکانات جامعه و خانواده کشاورزی روستای دیمزار به من اجازه نداد تا بخش عمده استعدادم را بارور سازم – و همواره افسوس آن را می‌خورم – اما همین بخش بسیار اندکی که در این تنگناها و فراز و فرودها مثل بقیه آن هدر نرفت و اندک باروری داد، مرهون لطف خداوند است که آن همت و تلاش را به ثمر رسانید ■

پی‌نوشت:

۱- شاید این نام اندکی نامأنوس بنماید اما این را هم به قیاس زمخشر و تفتازان و... بگذاریم.



عنایت‌الله رضا ایران‌شناس و پژوهشگر در ۹۰ سالگی درگذشت

قلبی که برای ایران می‌تپید

خبر درگذشت «عنایت‌الله رضا» هم مثل خبرهای بد دیگر، زود به همه‌جا رسید. این ایران‌شناس برجسته پس از آنکه چندین ماه بیماری پروستات را تحمل کرد، ۱۸ تیرماه در سن ۹۰ سالگی و در اثر ایست قلبی درگذشت.

عنایت‌الله رضا برادر کوچک‌تر پروفسور «فضل‌الله رضا» شش سال بعد از او، در ۱۸ خرداد ۱۲۹۹ در رشت به دنیا آمد. برادر بزرگ‌تر سراغ علوم فنی رفت و برادر کوچک‌تر به دنبال فلسفه و تاریخ تا اینکه از چهره‌های نام‌آور در زمینه ایران‌شناسی شد.

دکتر عنایت‌الله رضا تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شهرهای رشت و تهران گذراند و در سال ۱۳۱۶ در رشته ادبیات از دارالفنون فارغ‌التحصیل شد. در همان سال در دانشکده افسری ثبت‌نام کرد و پس از پایان تحصیلات وارد نیروی هوایی ارتش شد و در آنجا دوره خلبانی هواپیماهای جنگی را گذراند. در همین دوره وارد فعالیت‌های سیاسی شد و به دلیل همین فعالیت‌ها در ۱۳۲۵ به تبعیدی رفت که ۲۰ سال طول کشید. این ۲۰ سال را به همراه خانواده در جمهوری آذربایجان، چین و شوروی گذراند. در دوره حضور در چین به کمک دوستانش بخش فارسی رادیو چین را هم تاسیس کرد. ضمن آنکه در این مدت توانست تحصیلاتش را ادامه دهد و در رشته فلسفه دکتری بگیرد. دکتر رضا در ۱۳۴۷ به ایران بازگشت و در یکی از مراکز ایران‌شناسی آن زمان به کار مشغول شد و همزمان تدریس در مراکز علمی را هم آغاز کرد. بعد از انقلاب در کنار تدریس در دانشگاه‌ها به عنوان مشاور علمی پژوهشگاه علوم انسانی و در سال ۱۳۶۵ هم به عنوان مدیر بخش جغرافیا و عضو شورای علمی، کارها را دنبال کرد. این پژوهشگر، در زمینه ایران‌شناسی کتاب‌هایی همچون آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)، ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول و ایران و ترکان در روزگار ساسانیان را تالیف کرده است. کتاب‌های تمدن ایران ساسانی و ایران در دوران پارتیان و ساسانیان از جمله ترجمه‌های عنایت‌الله رضاست.



برگزاری دهمین نمایشگاه بین‌المللی محیط‌زیست ایران

کارگاه‌هایی برای همه فصول

همه گرد هم آمده‌اند تا از صنعت سبز بگویند و حفظ محیط‌زیست ایران. شعاری هم آماده کرده‌اند؛ «صنعت پاک، توسعه پایدار، محیط‌زیست سالم.» این دهمین نمایشگاه بین‌المللی محیط‌زیست ایران است که دوم تا پنجم مردادماه امسال، در محل دائمی نمایشگاه‌های بین‌المللی تهران برگزار شده، نمایشگاهی که کارگاه‌های تخصصی هم با محورهای زیست‌محیطی در زمان برپایی آن برگزار می‌شود. کارگاه‌هایی نه‌چندان تاثیرگذار برای تالاب‌ها، گرد و غبار یا نجات پستانداران. گرچه نمایشگاه محیط‌زیست در ۹ دوره قبل موفق شده تا بعضی از نهادهای ایجاد توسعه در ایران را به محیط‌زیست علاقه‌مند کند، اما هنوز هم تالاب‌ها خشک می‌شوند، گرد و غبار به شهرهای ایران می‌آید و پستانداران در خطر نابودی قرار دارند. در پایان این دوره از نمایشگاه هم مانند دوره‌های قبل، قرار است به صاحبان صنایع سبز لوح تقدیر اهدا شود. این جایزه به واحدی صنعتی تعلق می‌گیرد که برای حفظ محیط‌زیست، از آلاینده‌های ضد محیط‌زیستی خود کم کرده است، اما واقعیت این است که هنوز هم جریمه‌های زیست‌محیطی توسعه پایدار را در ایران حفظ کرده است. نمایشگاه محیط‌زیست مهم است اما هنوز تا جا انداختن حفظ محیط‌زیست، راه زیادی است.



کاروانسرای جر کرمان در آتش سوخت

در محاصره آتش و لودر

همه به هم هشدار داده بودند؛ میراث فرهنگی به شهرداری، شهرداری به بازاریان، آتش‌نشانی به انباردارها و مالک انبار پنبه هم به «مسوولان مربوطه». همه هشدار داده بودند که خطری در گوشه کاروانسرای قجری «جَر» خوابیده است. اما انگار خود هشداردهندگان هم خطر آتش‌سوزی را جدی نگرفته بودند. چون آنچه نباید می‌شد، اتفاق افتاد و اوایل تیرماه آتش در دل کاروانسرا افتاد و همه چیز را سوزاند. کاروانسرای «صالح ناظر» یا به قول خود کرمانی‌ها «جر»، آتش گرفت و تا دیگران خبر شوند، نیمی از کاروانسرا طعمه حریق شد. لودرهایی هم که به کمک ماشین‌های آتش‌نشانی آمده بودند، بخشی از کاروانسرا را از بین بردند. به این ترتیب، ۸۰ درصد از این بنای منحصر به فرد از بین رفت. اگرچه تقریبا چیزی از این کاروانسرا باقی نمانده، یکی از معاونان سازمان میراث فرهنگی کرمان اعلام کرده در صورت انسجام مالکان کاروانسرا حاضر است برای احیای دوباره کاروانسرا اقدام کند. اما این نوشدارو هم بعد از مرگ کاروانسرا چاره‌ای برایش ندارد. چون بنایی که می‌توانست یکی از دیدنی‌ترین نقاط کرمان باشد، امروز حتی یک انباری ساده هم نیست.



آتش‌سوزی‌های پیاپی، مناطق طبیعی استان فارس را به خطر انداخته

طبیعت فارس در آتش

«از ابتدای سال جاری تاکنون، بیش از ۱۰ مورد حریق در مناطق تحت حفاظت محیط‌زیست فارس رخ داده و خسارات زیادی به بار آورده است.» این جمله را حسین‌علی ابراهیمی ـ مدیر کل محیط‌زیست فارس ـ اوایل تیرماه گفت؛ جمله‌ای که بسیار نگران‌کننده است و خبر از افزایش شدید آتش‌سوزی در مناطق استان فارس می‌دهد. ابراهیمی دلیل این آتش‌سوزی‌ها را خشکسالی‌های اخیر و بی‌توجهی در جنگل‌ها دانست و به خبرگزاری ایسنا گفت: «در این مدت شاهد بروز آتش‌سوزی‌های فراوان در عرصه‌های طبیعی بودیم، به طوری که حتی بعضی روزها در سه نقطه آتش‌سوزی گزارش شده است.» اما آتش‌سوزی‌ها، مناطق زیست‌محیطی مهم این استان را هم در برگرفت؛ در پارک ملی بمو و منطقه جنگلی ارژن آتش‌سوزی‌های وسیعی رخ داد که حدود ۳۰ هکتار از زیرآشکوب‌های منطقه ارژن و بخش وسیعی از مراتع بمو طعمه حریق شد. حالا اداره کل محیط‌زیست فارس مانده و نبود امکانات؛ «از مسوولان انتظار داریم هرچه سریع‌تر نسبت به ایجاد سایت‌های اطفای حریق در استان اقدام کنند چرا که در غیر این صورت خسارات بسیاری به بار خواهد آمد.»

تورهای ورودی ایران، تحت تاثیر تبلیغات منفی

اینجا امن است

ابراهیم پورفرج*

این روزها آنچه از گوشه و کنار و از تورهای گردشگری ورودی ایران به گوش می‌رسد، حاکی از آن است که تعداد توریست‌های خارجی در تابستان امسال آنچنان کاهش یافته که موجب نگرانی جدی فعالان و دست‌اندرکاران این بخش شده است. این مسأله اگرچه رگه‌هایی از حقیقت با خود دارد اما گمانه‌ای است که نمی‌توان آن را مبتنی بر داده‌های واقعی دانست. برخلاف آنچه بسیاری تصور می‌کنند، تابستان فصل پرکار ما در تورگردانی نیست. ما در ایران براساس شرایط جغرافیایی و آب و هوایی خاصی که داریم، دو فصل پرکار برای تورهای ورودی داریم؛ بهار و پاییز. این دو فصل به‌اصطلاح تورگردان‌ها «های سیزن» گردشگری ما محسوب می‌شوند؛ تور بهاری ماه‌های فروردین و اردیبهشت تا حدود بیستم خرداد را در برمی‌گیرد و تور پاییزی هم از اواخر شهریورماه آغاز می‌شود و تا اواسط آذرماه ادامه می‌یابد. در حال حاضر با توجه به اینکه فصل تابستان هنوز به اتمام نرسیده، نمی‌توان دراین‌باره آماری به دست داد اما نمی‌توان انکار کرد که تورهای ورودی بهاری ما امسال نسبت به دوره مشابه سال گذشته، افت بسیار شدیدی داشته است. در توضیح دلایل کاهش ورود گردشگران به ایران علاوه بر مشکلاتی چون شرکت‌های هواپیمایی و ناوگان هوایی و... طبق معمول، چه بخواهیم و چه نخواهیم، باز هم پای سیاست به میان کشیده می‌شود و تبلیغات منفی گسترده‌ای که علیه ایران وجود دارد، باز هم نقش اصلی را در معادلات گردشگری ما ایفا می‌کند.

تردیدی نیست که ایران یکی از امن‌ترین کشورها برای گردشگران خارجی است و تک‌تک ما امنیت کاملی را که در این مملکت برای تورهای خارجی وجود دارد، با تمام وجودمان لمس می‌کنیم. واقعا غیر از یکی، دو مورد نادر طی این سال‌ها، توریست‌های وارد شده به ایران با کوچک‌ترین مشکلی مواجه نشده‌اند اما تبلیغات منفی علیه ایران، کشور ما را به دروغ ناامن جلوه می‌دهد و همین تأثیر روانی منفی میزان تورهای ورودی ما را – البته در کنار سایر عوامل ریز و درشت – کاهش می‌دهد؛ اما بشخصه معتقدم نمی‌توان این پرسش اساسی را نادیده گرفت و در عین حال از این نکته ابراز تعجب نکرد که چرا مسؤولان در بخش‌های تأثیرگذار سیاسی و فرهنگی، در مقابله با این حجم تبلیغات، لااقل در بخش فرهنگی قضیه اقدام به کار ترویجی و فعالیت رسانه‌ای نمی‌کنند و برنامه منسجمی برای تبلیغ فراگیر امنیت مثال‌زدنی کشور ندارند؟

*رئیس جامعه تورگردانان ایران

{خبرها و چهره‌ها}



تنها مدرسه دوره اسلامی نیشابور در آستانه تخریب کامل

گلشن می‌میرد؟

بخشی از مدرسه تاریخی گلشـن که در دوره حضور مغول در نیشابور بنا شده بود، تخریب شد؛ همان بنایی که با قدمت یک هزار و ۳۰۰ سال در شهری ساخته شده بود که زمانی یکی از قطب‌های آموزشی شمال‌شرقی ایران به حساب می‌آمد.

با آنکه مدرسه گلشن هشت سال پیش در فهرست آثار ملی به ثبت رسید و تا همین چند سـال قبل هم حوزه علمیه شهر نیشـابور بود، اما بارها مورد تعرض قرار گرفت و بخش‌هایی از آن به بهانه‌های مختلف از بین رفت. این بار اما خطری که مدرسه را تهدید می‌کند، بسیار جدی است و ممکن است این بخش از تاریخ نیشـابور برای همیشـه از بین برود. گلشن در دوره تیموریان ساخته شـده و علاوه بر ویژگی‌های معماری این دوره، معماری دوره‌های صفوی و پهلوی را هم در خود جا داده اسـت و گاه به همین بهانه که بخش‌هایی از بنا معماری چندان کهنی ندارد، خراب شده است.

تخریب‌ها در بنای مدرسه در حالی اتفاق می‌افتد که هیات امنای گلشن، پیش از این به طور رسمی متعهد شده بودند که هرگونه تعمیر و بهسازی در مدرسه را با نظارت میراث نیشابور انجام می‌دهد. فروردین سال گذشته اولین تخریب‌های جدی در مدرسه آغاز شد و بخش وسیعی از آن به بهانه ترکیدن لوله آب خراب شد و فقط ایوان سمت قبله و ایوان ورودی آن باقی ماند. اگر چه مکرمی‌فر، رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی، گردشگری استان خراسـان رضوی در واکنشی دیرهنگام به این تخریب‌ها، عنوان کرده بود: «حجره‌های الحاقی شرقی و غربی این مدرسـه در دوره پهلوی دوم به آن اضافه شده و چون تنها ۲۰ سـال قدمت دارد تخریب آن اهمیتی ندارد، اما بخش‌هایی از آثار پهلوی اول هم تخریب شده که به این دلیل میراث از مسوولان این مدرسه شکایت کرده.»

اما مصطفی محیطی ـ مدیر اجرایی مدرسه علمیه گلشن ـ به خبرگزاری مهر گفته «فقط ایوان‌های مدرسه در فهرست آثار ملی ثبت شده و حجره‌های تخریب شـده بیشتر از چهار سال عمر نداشته‌اند. ساختمان حجره‌ها برای اسکان روحانیون مناسب نبود بنابراین تصمیم گرفتیم با الهام از معماری مدرسه به‌جای آن ساختمان جدیدی بسازیم؛ سازه‌های این ساختمان تازه هم با همـکاری سـازمان میراث فرهنگـی از اصفهان آورده‌شده‌اند.»



عمل جراحی روی پای یک توله روباه با موفقیت انجام شد

روباه خوش‌شانس

متاسفانه بسیاری از حوادثی که حیوانات غیرخانگی در ایران با آن مواجه می‌شوند، منجر به مرگشان می‌شود؛ خواه این حادثه یک شکستگی استخوان باشد و خواه یک زخم عمیق. اما این بار شانس با یک روباه یار بود که پس از حادثه، به دامپزشکی منتقلش کردند تا بهبود یابد. اوایل تیرماه بود که یک گروه روباه در دشت‌های اطراف تهـران قصد عبور از جاده را داشـتند که بچه روباهی از آن گروه دچار سانحه شد و ران پایش آسیب دید. بچه روباه را که به کلینیک تخصصی دامپزشکی البرز تهران منتقل کردند، تشخیص اولیه شکستگی در نشاء پای چپ از دو ناحیه تشخیص داده شد. پس بلافاصله دکتر غلامرضا عابدی ـ عضو هیات علمی دانشگاه علوم و تحقیقات ـ سرپرستی تیم جراحی این روباه آسـیب دیده را به عهده گرفت. تیم جراحی کار را آغاز کردند و برای انجام بهتـر عمل جراحی، بچه روباه را به طور کامل بیهوش کردند. دکتر امیر روان ـ یکی از اعضای تیم جراحـی ـ درباره جزئیات عمل جراحی به خبرگزاری مهر گفت: «برای پیوند سریع استخوان حیوان از «پین» و «وایز» استفاده کردیم که دور زخم‌های استخوان ران روباه پیچیده شد تا عمل ترمیم و جوش‌خوردگی به خوبی انجام شود و بهبودی سریع به‌وجود آید.»



منوچهر مرتضوی، استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی درگذشت

و ز شمار خرد هزاران بیش

منوچهر مرتضوی، اسـتاد ممتاز دانشـگاه تبریز بود و در طی بیش از چهل سـال تدریس، به تعلیم چندین نسل از دانشجویان دانشکده ادبیات تبریز پرداخت. «فردوسی و شاهنامه»، «مکتب حافظ»، «مجموعه مقالاتی دربـاره مثنوی معنوی» و هم کتاب «مسـائل عصر ایلخانان» از جمله تالیفات اوسـت. دانشـجویان مرتضوی، بدون اسـتثنا از عشق و ارادت شدید او به فردوسـی باخبر بودند؛ چنان که در دیباچه کتاب فردوسـی و شـاهنامه می‌نویسد: «شاهنامه فردوسی نه‌تنها یک حماسه بزرگ یا بزرگ‌ترین حماسه ایرانی بلکه بزرگ‌ترین حماسه ملی جهان محسوب می‌شـود و می‌توان یقین داشت زبان و ادب اساطیر ایران و هم هویت فرهنگی و ملی ایرانـی، بقا و اسـتمرار خود را در یک هزاره پرآشوب تا حد زیادی مدیون فردوسی و کتاب شـاهنامه اسـت.» اما شـناخت و تسلط منوچهر مرتضوی تنها شاهنامه را دربرنمی‌گرفت؛ او در عیـن حال یک حافظ‌شـناس برجسـته هم به‌شمار می‌رفت.

منوچهر مرتضوی، سه‌شنبه، هشتم تیرماه امسال در سن ۸۱ سالگی در اثر بیماری مزمن تنگی نفس در منزلش در تبریز از دنیا رفت.



ثبت دو ذخیره‌گاه زیست‌کره در سازمان جهانی یونسکو

دنا و تنگ صیاد جهانی شدند

بیش از سـه دهه اسـت که دیگر منطقه‌ای طبیعی از ایران، به ثبت سـازمان جهانی یونسـکو نرسیده و تـا همین یک ماه پیـش ایران تنهـا ۹ ذخیره‌گاه زیست‌کره داشت. اما سرانجام این رقم به ۱۱ منطقه رسید؛ اواخر تیرماه بود که مدیرکل دفتر زیستگاه‌ها و امور مناطق سـازمان محیط‌زیسـت با اشـاره به موافقت یونسکو برای ثبت دو ذخیره‌گاه جدید ایران در فهرست یونسکو خبر داد که دو منطقه، «دنا» در استان کهگیلویه و بویراحمد و «تنگ صیاد» در استان چهارمحال و بختیاری به ثبت یونسکو رسیدند.

«حالا با ثبت این دو منطقه، تعـداد ذخیره‌گاه‌های زیسـت‌کره جهان به ۵۵۵ ذخیره‌گاه در ۱۰۷ کشور جهان رسیده است.» این نکته را چونلی‌هان ـ رئیس دفتر منطقه‌ای یونسـکو در تهران ـ به خبرگزاری ایسنا گفته اسـت. او همچنین این نکته را هم گفته است که ایران در بین کشورهای غرب و جنوب آسیا، بیشـترین تعداد ذخیره‌گاه زیسـت‌کره را داراست. مناطق حفاظت شـده ارسـباران، ارژن، گنو و حرا، پارک‌های ملی گلستان، کویر، دریاچه ارومیه و توران و پناهگاه حیات‌وحش توران، نه منطقه‌ای هستند که پیش از این به عنوان ذخیره‌گاه زیسـت‌کره به ثبت یونسکو رسیده بودند.

{مثبت و منفی...}





خرس جلوی دوربین

➕ پیمـان ولـی‌زاده، کارشـناس دفتر حیات‌وحش سـازمان محیط‌زیست، به‌همراه کارشناسان استان سیستان و بلوچستان موفق شـدند در مناطـق اطراف شهرسـتان نیک‌شهر از سه قلاده خرس سیاه تصویربرداری کنند. این تیم یک نشان مثبت می‌گیرد؛ چراکه برای دومین بار در کشـور است که از این جانور کمیاب فیلمی تهیه می‌شود.

ثبت تقویم خیام

➕ سـازمان میراث فرهنگی یک نشان مثبت می‌گیرد. این سـازمان تقویم جلالی را که در پایان آن، نام حکیم عمر خیام و تعدادی از دانشمندان ایرانی نوشته شده، با شماره ۱۰۳ در فهرست آثار ملی ثبت کرد.

انهدام قاچاقچیان

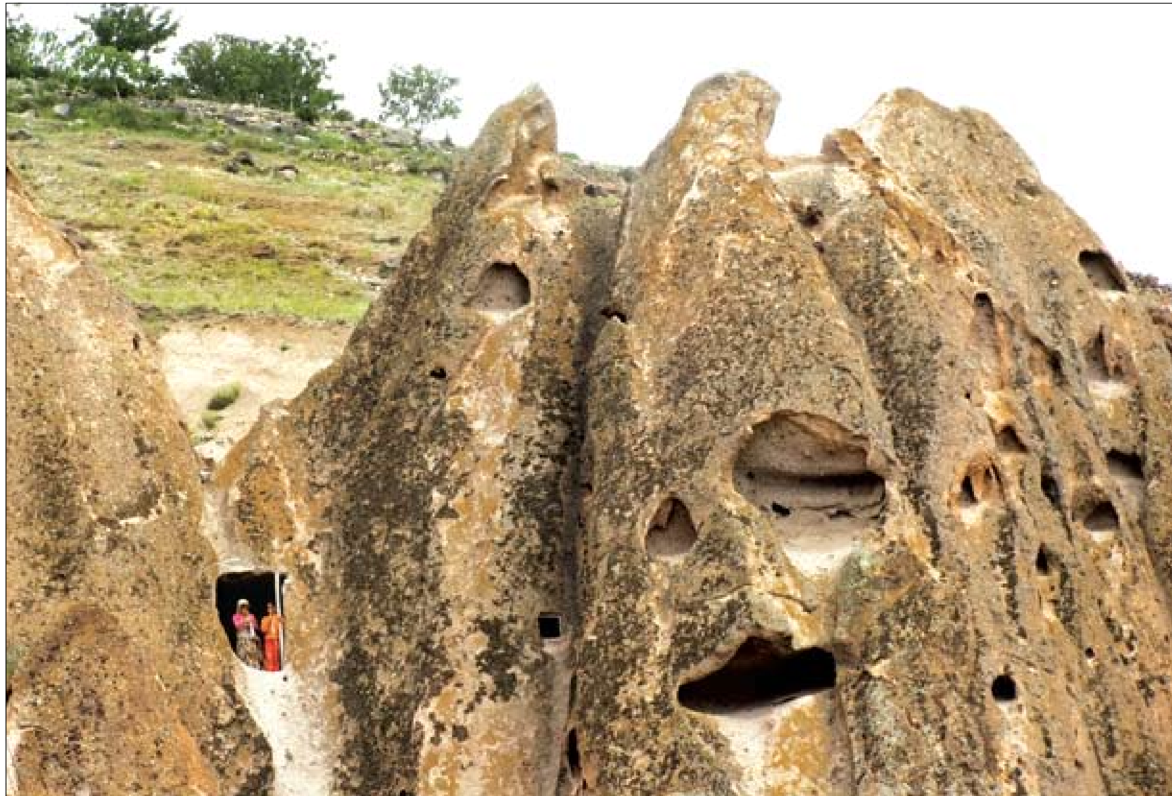
➕ نیروهای یگان حفاظت سازمان میراث فرهنگی موفق به انهدام هشـت باند حفاری غیرمجاز در ده اسـتان کشـور شدند و اعضای این باندها را دستگیر و تعدادی اشیای باستانی را توقیف کردند.

قصد تخریب مدرسه قدیمی

➖ رئیس سازمان آموزش و پرورش شهر تهران به مدیـر آمـوزش و پرورش منطقه ۱۲ شهر تهران نامه‌ای نوشته که از تخلیه و تحویل دادن سـاختمان دبیرستان مروی به نماینده موقوفه مروی حکایت دارد. قصد تخریب این اثر تاریخی و بی‌توجهی به آثار به‌جا مانده از گذشـتگان یک نشـان منفی برای آموزش و پرورش تهران به همراه دارد.

فاضلاب یا قنات

➖ تمام فاضلاب شهر، به قنات سه‌هزارساله زارچ یزد می‌ریزد و هنوز متولیان دولتی فکری به حال این مساله نکرده‌اند. بوی تعفن این فاضلاب‌ها از قنات بیـرون زده و تمام منطقه را گرفته و همین باعث می‌شـود تا مسؤولان این شهرستان یک نشان منفی بگیرند.



Cavemen in Kandovān

A village carved from rock

In Azerbaijan Province, 60km away in south-west of Tabriz, there is a village in heart of cliffs on the steep mountain of Sahand, named Kandovān.A river runs through the valley in the village. Sharp pointed cliffs faced to sky host the villagers. It is hard to believe that people live in these big black rocks. The wind and water formed them in these wonderful and strange shapes. It is more wonderful that these stone houses are handmade, a perfect house with doors, windows and chimney. They are of two or three stores; the ground floor is used for animals, the first and maybe the second floor as well are used as living area while the top floor is used to store things. Nowadays the houses have electrical connection; water piped in and even wastes plumbing. Contrary to other villages of Azerbaijan which their main job is farming, kandovān inhabitants are animal husbandmen. By sunrise they take the small flocks to the plains. The villagers call their houses "Keran".

The inhabitants of kandovān record its history back to the Mongol invasion to Persia. Their fathers who used to live beside the Lake Urmia escaped from there and settled in Kandovān. But there is no definite proof for it. There is also a supposition saying that it goes back to 1400 years ago. But David Rohl, the British archeologist, attributes their construction to Troglodytic era. However there would be one reason to choose these stone houses for settlement and it is the temperature. They are cool in summer and warm in winter. The width of walls may reach 120 cm. In old days, Kandovān had been a commercial center in the Silk Road and the main hand craft in Kandovān was coarse carpet.

When Kandovān has been introduced as a tourist village, it was the beginning of a disaster, destruction of Kandovān. Construction with new material began, and many modern things came to village and deformed the beautiful natural face of Kandovān. A recent addition to the village is a 5-star cliff hotel dug out from the rock. Kandovān village is the first of its kind in Iran and the second in the world after Turkey's Capadocia. It attracts many tourists from around the world.



Lone Lake

Lake Zarivār in Kurdestan Province

If you travel to Iran in this hot summer, surely go to Kurdestan Province, to visit the western cities, Mariwan and Sanandaj. The largest sweet water lake of the world is located in Mariwan, Lake Zarivār. It is in the heart of the city and is a major tourist attraction in the region. The unique characteristic of Lake Zarivār is that no river flows into it, the water is provided by the springs in the lake. There are many legends about the origin of the lake, the most famous one holds that there had been a city with a wicked ruler. By God's will many springs in the ground spouted out and the city was drowned. White water lilies and long reeds around the lake create a beautiful view. Twisted root of plants and reeds like small islet floats on the lake. The lake hosts the local species of animals, and fishes.

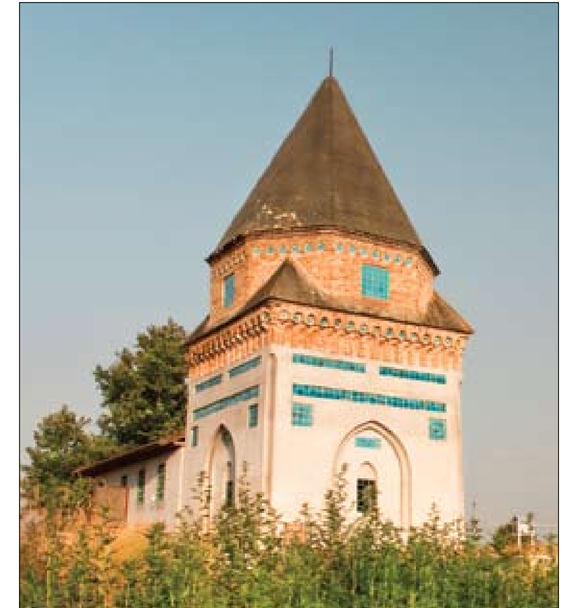
Sanandaj, capital of province has a pleasant weather in spring and summer. It has many attractions. One of them is jungle park of Abidar. The view of the city from mount Ābidar is very great.



Dashti Dome

Dashti Salt Dome, a wonderful geological structure

Salt dome is one of the most wonderful natural phenomena in Iran, and Dashti salt dome is the most beautiful one in the Middle East. It is located near Khor-Moj city in Bushehr Province. It is a heap of salt with shaft caves, stalactites and subterranean rivers of salty water. High pillars of salt and colorful stalactites attract attention of every visitor. Its formation comes back to 600 million years ago, when the subsurface salt sediments in depth of seas flew upward. During thousand years, shallowpiercement of salt with other sediments, including compounds of metal, formed the layers of the earth.



Don't forget me!

Going on a pilgrimage in Mazandaran

A part of history of Iran happened in the north, Mazandaran Province that is always clad in green. Its old name was Tabarestān. We want to take you to Marz-Rud, a forgotten and unknown village in Sari. There are many historical and architectural wonders in this region. One of the most interesting one is tomb tower which is magnificent in world of art and architecture. In the old graveyard in Marz-rud a decent person named Sāleh is buried. It is believed that he is from family of Prophet Muhammad. The tomb tower belongs to him. The historical documents and oral history proves that it goes back to 8th and 9th century AH. Tabarestān had been always the seat of government from past, because of its geographical situation.

The main part of the tower is the tall octolateral dome. It has been built steep for the great rainfalls of the region. The dome which maybe had been a sign has been built in Seljukian dynasty and the room in Qajar. Three false arches are on three sides of the room and are greatly tile-worked. The main building material in Mazandaran is wood. It had been used for windows, ceiling and doors, but now only the door remains.The name of builder and the date of building are engraved on the door. In Muharram and Ramadan _ two months of Muslim calendar_ Marz-Rud is very crowded. Many people from all villages around come here to perform the annual ceremony.



Looks Young
His mane is the sign of his young age. Do not look at his angry face. He is too chicken-hearted
Photo: Mohammadsadegh Farhadinia

Countdown for Cheetah

A research on the Asian Cheetah

You can see the Asian Cheetah nowhere but in Iran. In the entire world we have two sub-spices of cheetah: African and Asian. The world's last few critically endangered Asian Cheetah known to survive in Iran. It is the fastest animal in the world. It is estimated that an adult cheetah can reach a speed of 110 km per an hour. In the maximum speed, the length of its jump is about 7 meter. The fur has a background color of light yellow, covered with black spots. It also has a black line or tear stripe, drawing from the eye to the mouth. An interesting feature in cheetah is its tail that works as a counterbalance for turning. If it wants to change direction while running, it moves its tail to opposite side. Its lifetime in nature is about 12 to 14 years. All we said up to here is shared between African and Asian cheetah. But they are different in habitat and feeding. Asian cheetah lives and thrives in open-land, semi-desert areas and where prey is available. The Asiatic cheetah is found in Kavir desert region of Iran which includes parts of Kerman, Yazd, Khorasan, and Tehran. The main diet of Asian cheetah is Jebeer Gazelle and wild goat.

In recent times this numerous and common animal was driven to extinction, and their numbers are declining rapidly. Hunting and habitat loss are the primary factors responsible for their decline. As ranchers move into cheetah's territories with their domestic animals, cheetahs are coming into conflict with man, and many cheetahs are shot as stock killers. Cheetahs' habitat is an important region of coal and iron mines. Mining itself is not a treat but road construction and resulting traffic made the cheetah in hand.

To prevent the endangered cheetah from extinction, Iran's Department of the Environmental, the United Nations Development Program (UNDP) and the Global Environmental Facility (GEF) have launched the Asiatic Cheetah protection project. The new researches designate the exact habitats of cheetahs. Specific herders' training course also performed for local residents of protected areas. In spite of all conservative efforts, still their number is reduced.



Water & Fire

An adventure in Holly Ibrahim Public Park in Tehran

Recently a public park has been established in Tehran, capital of Iran. The special feature of this park which makes it different is that people are amused and entertained by four natural elements: water, wind, Fire and soil. The name of the park is relatively chosen. It is named Holly Ibrahim Park, the prophet who passed through fire. Many fountains are in the ground that spouts water every now and then, to reduce the heat of summer. There are carriages in the park that remind us of old Tehran, almost 50 years ago. There are jockeying possibilities here. Just beside this park is the park of Ports. They are divided by a white lantern. You can see the noble Persian, Turkmen and Arab horses here. It is the first time that it happens in Iran. By the sunset the fire show begins. The fire rises from high flambeaus twice per hour.

Water spouting near flames of fire is an interesting opposition. Around the flambeaus many metal foils has been set to reflex the light if fire. Exactly in front of them, there is an open theatre where story-telling is performed, story of Holly Ibrahim. This open theatre is built in a way that if the story-teller stands on the center of stage, all spectators can hear him. It is an effort to revive the old tradition of Naghali (story telling).you will have one-day adventure in this park.

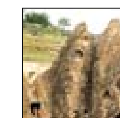
Sarzamin-e-Man

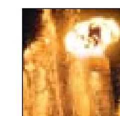
Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

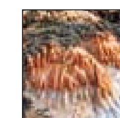
Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com
Translation: Elahe Kaviar



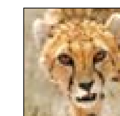
It is foggy
The road turns to left and right through jungle like a snake in the bushes. Take a deep breath and fill your lungs of cool fresh air. Feed your eyes with impressive beautiful views around
Photo: Ali Ranjbaran

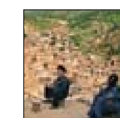












شهر من شاد و پر از ایمان است گرم همچون دل تابستان است

هشتمین جشنواره تابستانی تهران

فصل نشاط و نیایش

| ۳۵۳ مسابقه | ۴۹۰ مراسم و نشست موضوعی | ۱۳۶ نمایشگاه |

| ۲۷۲ برنامه آموزشی | ۱۹۰ برنامه هنری | ۱۶۲ تور گردشگری |

| ۵۹۳ برنامه فرهنگی هنری دیگر برای همه اعضای خانواده |

| ویژه برنامه های ماه های شعبان و رمضان |

جهت کسب اطلاعات بیشتر به نزدیکترین فرهنگسرا

یا نشانی اینترنتی www.farhangsara.ir مراجعه نمایید



سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران

طرح نظارت نخبگانی

نظارت نخبگان حوزه و دانشگاه

nezarat@aco.tehran.ir

